

بمعون تو و مکار صفت تو و سیم

این دنیا یاب گوهر پنهانی است ای هر دو چشم مانند نظر است



بدر و بخت و بخت و بخت و بخت



تصنیف الطیفت فرید و زکاء ابو محمد محمد و دوا را عیانی جافرانانی

در طبع می نویسد کشتی و قافیه و قافیه و قافیه و قافیه

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE3528

بسم الله الرحمن الرحيم

اول علم باطن خالق است بدانکه حروف سعیده را خلق الحروف گویند سعیده است که
بنیات آن غیر قرآنی باشد مثل حاء و ذال و راء و زاء و ذال و لام و واء و پاء و این هشت حرف
هر جا که در بیوت جفر آید سعادت نمایند و شگاکا که در حروف است اند با حروف جعفر شتا شوند و در
ثانی او در بیوت حاصل او جدا شد و تفسیر آن نیز که سعیده باشد پس طلب است تخریج بیعید کند
مطلب که باشد نظر سعادت دارد اگر بیت طالع ح آا باشد جزو هشت و صفی اول سطر اول و
خانه اول پس تخریج از خانه اول که بیت طالع حروف است بعد از ماضی که سم بیوت است اند بعد
از این نیز از آنکه غیر است بیوت سطر مقصود حاصل آید اگر آید بنا کنند تا آخر جزو سنانند و بعضی
از این علم برانند که حروف خالق حروف است پس که با بعد خود را ناظر باشد شگاکا که بعد از آن است
و که بعد از آن است بعضی برانند که قبل خود را ناظر باشد علی بن النقیاس ناظر اول حروف است
صحت دارد و در علم و در علم بدانکه نقطه در حروف طالع است که کائن است غیبی و نه در دست
قدسی اندازد غیبی بدارد و شگاکا که حروف است بدانکه نقطه محل سکون در وجود است بعد از علم و در علم
حروف در حروف است این اشارت با طالع است و تشریح طالع دارد و در حروف نمون است نقطه
است اول اشارت الی مطلق از حروف تفسیر شود و نه در حروف است و نه در حروف است و نه در حروف است

چون بین الاطلاق و التقید الاجمالی و هو منشأ المظاهر اجمالاً و ثلث مرتب بین اعیان شایسته
که صور علی بن تقی میگردد باشد بعضی علمای حروف الف زینت نقطه گفته اند که از سبب بسیار بود
بعضی بجز نقطه بظاهر اربعه می آرند اما این اقوال خالی از تشکیک نیست جهت آنکه فرتیه الف و
ثابت است شملت سم و رسم بی این مثل حفره ۲ عدد و دوت و دقت نمیشود و دوت آنکه ۴ عدد و ربع
و سم و رسم فرد الف و کسره نقطه الف باشد درست می آید حرف ب نه تقاطع گفته کلتم شعرون اهل
تسمیه حرف ب اگر طالع بیت حفره بید طلب بگردش افلاک و بر شیبانی باشد خصوصاً آن
اگر شدت بسیار بود و از بیت طالع دو بیت گذاشته سیوم راست اند ۶ هم بیت استخراج کنند
ت ش ب توخی بخورند لیکن بنقاط فوقانیست تفریق دارند که طالع ت ش آید و بیت
دارد و طلب حاصل شدن بحال بود اگر عمل بغیر این کند شست و ج و ح پنج نقطه متوجهی بریل علی
اواخر ج ح منقوطه بنقطه اربع ج سطلاب و از نظر کرم دارد و سطلاب آید اما بعد از شستن و در
داد و ماه و نقطه ب هوای است طلب نیست نیاید و ح خلف الف و ح ف و شش نقطه دارد و ح ف
استعدیت از ظاهر و باطن آید است و حرف و متوجهی و است اما بواسطه طلب هوای است و اگر
طالع و آل را بچهارمیت از طالع ستانده است و شست و بیت اگر طالع و آل را بطلع و شست و
تاسی و دو بیت حرف را و را است و بجز از چهار نقطه دارند و خلف و ح و است و هوای است و شست
است حصول سطلاب و شست حرف شش شیش نقطه متوجهی است چون سید شش آید و سید
زیر است و در حوت آنرا ندارد و سطلاب بدگر کشد اما حاصل بدگر سیدین بطالع آید شش بیت طالع شش
ست و حرف ششین شش است اگر طالع آید استخراج او به ترفیع تواند یا بغیر این نماید آن زمان هم مراد
حاصل شدن بید است حرف ص شش شیش نقطه متوجهی است صا و خلف و ح و است اگر طالع آید
را حسب المطلوب شود و از بیت طالع با سقاطه شش بیت است و شست و بیت اجمال و ح ف
موانع هم است اما اگر طالع بیت حفره بید طلب حاصل شود و حرف و طالع متوجه اند و حرف ط
شش مراد است اگر طالع آید و حصول طلب تحمل باشد عمل حاصل نیاید و از طالع زینت ستانده و شست

بیت و حرف ط از حرف خ خلق بحرف است و سعادت مطلب برآید بامداد طالع نه بیت ستانم
 تا چهل بیت بحرف ع مع پنج نطق ط از مخرج جو بن خمسه باطنی که اگر طالع عین آید اگر چه بینان
 محسوس است اما بر از اعداد بینات فوقیت دارد امید است که مطلب حاصل آید ولیکن تعلیل و حرج
 بیت آن از بیت طالع با مرقطاص صفر هفتم خانه ستانده ۳۴ و پنج شخص که برست طالعانی است
 اگر استخراج کند و طالع حرف عین باشد از بیت طالع و هم بیت ستانده تا چهل بیت اما طالع جال
 نمی آید که شخص است حرف قی اتحادیه اند چهار نطق ط این هر دو حرف در محل تقسادی اند و
 ابتدا و نحوست و انداز بیت طالع تا و از ده بیت شخص اند از گذشت ۲۴ تا ۳۴ بیت
 اند و استخراج تجلی بحرف است حرف ک غیر متواجبه است سعادت نجسیه نه غالبست به پنج نطق
 سقوط است اگر بیت طالع جو آید طالع حاصل آید و لغایت جمیع هر که و استخراج توالی البیت
 است حرف ل نطق نوشته نشد خلفا بحرف است سعادت و استخراج آن از سه بیت گذشته از طالع
 است تا هم بیت و اگر تمام خفایق از باطنی ماضی و مستقبل و حال استخراج از ده بیت اول
 ماضی مقابل استخراج نماید و از ده بیت آن قلب در حال و از ده بیت آخر مستقبل حرف اول
 حرف ل را که نقطه نوشته نشد چه سبب است جواب در میان ل الف جمعا قلی است
 چه که حرف ل در زمینه الف است و الف در زمینه لام پس حرف الف سه نقطه است و بعضی هفت پس
 ازین معلوم شد که لام هم سه نقطه خواهد بود یا هفت نقطه هم چهار نقطه است چون کلمات الکلمات و الحروف
 و الالهوت بینات این حرف میخشمه و ریای حقیقی است اگر بیت طالع جفر آید و دنیا و غنی برآید
 استخراج از بیت طالع هفده بیت گذشته استخراج نماید حرف و نه نقطه است اگر طالع جفر آید
 استخراج حال و مستقبل نماید و اگر ضرر دارد بجز این استخراج نماید هر چه بطالع برآید از بیت طالع پنج
 بیت گذشته تا در حرف و او و از ده نقطه ست خلف بحرف است بسعدیت سعادت که برست تا سه
 دویم با ولایت از بیت طالع و از ده گذشته تا ۱۴ بیت ستانده حرف و خلفا هفت است سعادت
 اشرف بحرف و کب پنج نقطه با الد علی به این ششمه سید الانسانی شهر فرزند جیحون جود است اگر کوان

در این کتاب
در بیان
در بیان
در بیان

استخراج از بیت طالع تا آخر بیت ۲۸ باشد اسم سعدیت و حصول مطلبیست تمام است حرف می
 هست نقطه است تبدیل یعنی نوشته بخارج و استخراج بیت طالع بقوت گذشت تا اینجا بیت
 مدالکله عبارتست از سه میزان با یکدیگر هموی اگر سه میزان جمع شود کاشع الذب فرس بود
 سیوم علم طالع که حرف آشتی از حرف طالع و حرف شش و حرف باوی یکدیگر و حرف شش
 حرف آبی از حرف شش و حرف طالع و حرف شش و حرف باوی یکدیگر و حرف شش و حرف باوی
 استقاطا حرف یعنی دانستن استقاطا حرف مکرر از تمام و در هر دو استستن حرف اول و آخر است
 که مکرر اندر نشان در ورق اول و صفحه اول و وسط اول و خانه اول ۱۱۱۱ و خانه دوم ۱۱۱۱
 و خانه سیوم ۱۱۱۱ علی بن القیاس و الترتیب پس در استخراج حرف مکرر بقدر آن حصول
 مطلب استقاط نماید پنج علم ارواح که حرف ارواح عبارت است از نشان اقنوم حرف پنجاه
 و مرئی ارواح است اما این قوال بصورت بی پیوند و پس بطریق دایره حروف نویسد قبل هر حرف
 که باشد روح آن حروف است و بعضی حکما و خرافاتی که در عرفات کامل اند میگویند که چون نکته سید
 و نشان حروف است پس نکته روح باشد چنانچه در چهارم معینه دین بنظر آتی آید همان نوع نکته در
 حرفی نظر نیاید اگر نکته الف و چهار نکته خلاف این سخن پسند طبع ایشان نیست میگویند که
 چون نکته شیطین عرض طول و مدور و غیره که میشود حروف میگرد و پس یک نکته است بهر کل از
 اعوجاج خود متکلف الاثر کمال شده این قول از جمیع اقوال قویتر دارد و بعضی گویند عدد حروف در هر حرف
 مثل عدد الف احد و این سه حرف هستند بنظر لوه و الیه تلافیه در بعضی الف اند و باقی عدد با استقاطا مکرر
 ده این عدد ارواح حرف است اگر سه استخراج صحف فاطمه عمل با ارواح حروف نماید هشت استخراج
 تواند شد و بعضی گویند حروف و نوع است نور و حکما ارواح حرف نورانی و ظلمانی عراب طبعی است
 باین روایت ارواح حرف آشتی رخ یابند که عروج آن از مرتب حروف است و ارواح حروف باوی
 نصب بود که سطح و در و در صاف مکرر بود و ارواح حروف آبی که مکرر بود که روش فروری است
 ارواح حروف خاکی جز کم مدور و قدیم است اگر احقاق باول حرف میباشد نیزه نصف بود که تیره شاره

[illegible]

هم وزن اوست مثلاً الف ابجدی را عدد و عریبه یا حرف لامیه ضرب کرده شد و حرف با ابجدی یا با
 پنج ضرب کردیم و حاصل شد که با حاقی صفر هم وزن اوست یعنی احد را با الف که عدد کان یکی است
 ضرب کردیم سه شد که فقط صدوسی هم وزن اوست و حرف ج ابجدی را با تبی که هم وزن
 اوست ضرب کردیم سه هم وزن آنست و حرف ذ ابجدی را با ث تبی ضرب کردیم پنج و هم
 ابجدی را با ن تبی ضرب کردیم هم می شد که هم وزن اوست علی را با القیاس و ثنب حرف را با جیال
 برابر ثنب ضرب کنند که وزن حرف ن و بعضی حکما بقفا ط وزن کنند اما در خیال نیز در ثنب ابجدی
 مرعی دارند این قول درست قراست و اب حرف اول تثنی است هم وزن حرف اول بابی است
 حرف اول ابی هم وزن خاکی است حرف اول است چنانچه در عمل نیز از هر چند اصل ندان قول
 بصحت الکلیت دارد و هم علم حرف الایام حرف شنبه تر است و حرف یکشنبه آ و حرف دوشنبه
 حرف سه شنبه ج و حرف چهارشنبه و و حرف پنجشنبه هم و حرف جمعه و و حرف اکیشنبه و و حرف
 شنبه یکشنبه و و حرف شنبه شنبه و و حرف چهارشنبه و و حرف پنجشنبه و و حرف شنبه
 این وضع القول میر المؤمنین علیه الصلوٰه و السلام است یا و هم علم حرف شنبه هم وزن
 تر صف ربیع الاول پنج شریع الاثنی هم جمادی الاول و جمادی الاثنی آ و جب شعبان
 رمضان هم شوال تر و یقیده آ و و بحج و طری دیگر آنست که از شهر ربیع بینات اند مثلاً
 محرم هم چار شمس و و شد و صف صیاد و ف را شمر شد ربیع الاول را با عین الف لام
 و او لام ف ربیع الآخر را با عین الف لام الف خا غم جماد الاول جیم هم الف دال الف لام
 الف و او لام و شد جمادی الاخر جیم هم الف دال الف لام الف خا غم جماد الاول جیم هم الف دال الف لام
 شعبان شین عین با الف فون یی شمر و همان را سیم و الف فون غنیم شد شوال شین و او الف
 لام فون شد و او الف دال و او الف لام فون عین دال صا غنیم شد و ای ابجد فون با الف لام جمیم
 حاطط شد و او و هم علم حروف کوکب از فصل اول از شتری می و از پنج خ و از شمس و از
 و از عطارد و از زهره و از سیاره و هم علم حروف ابجد یعنی حرف هر شهر می را مع نیات ستاره

در این

در این

در این

[illegible]

پس از حروف الف ط و ز و ه و و ج ب غالب اند و از حروف ب ط خ ز و ه و و ج ب غالب اند
چنانچه در جدول نموده شد از ان قیاس آروزند بیست و ششم علم حروف سبیده و نحسیه باینکه در
سبیده روح الاعداد اند که نصف نصف تقیص ندارد مثل این حروف ب و و ج که م س ف
ق ر ت خ ض ی غ و نحسیه اعداد اند اما بقول علما حروف سبیده حروف نورانی اند که ب
س ص ط ع ک ل م ه و و ط ل ا فی نحسیه اند ب تنج و دش ض ط غ ف ق ن ی و و و و
سبیده هر حرف که بنیات است و دارد احد است و حرفی که در بنیات نواطق دارد و در سبیده تقصا
است اما از نحسیه سبیده غالب است و حرفی که نحس است اگر در بنیات نواطق دارد و نحس است مثلاً
ش و س حرف بین از دش و نحوست فرو و دو کمتر است و باقی حروف نواطق که به نقطه واحد اند از دش
و و نقطه نحوست کم دارند اگر بیت طالع بصره اجتماع حروف سبیده شود مثل ا و و یا چار و ال و یا
و او و یا چار و ه و یا چار و ط بیا سبیده اند و استخراج آن بسعادات و حصول مطالب است
اگر در بیت طالع بصره چار و ش و یا چار و ت یا چار و ث آید نحس است اما تقص مطالب کند
اگر این عمل بجز اینک نیز تقص دارد و شش رات بگیرد و شش رات غزازه نیم نحس نه اهل سخن
در اینجا فکر را سخ مانند ما مطلب درست استخراج نماید و کند بیست و ششم علم حروف متزجر
که عبارت است از تخمین بطلان هر ط و ف آن را که بنیات آن نیز محرق اند و باطلاتی نیستند این
حرف است از استخراج بطلان دیگر ندارد م ش و استخرج بطلان دیگر دارد الف را طلب تنج و ج و ت
و ح و ف م ش را استخراج بحرف بادی و ح و ف و ال استخراج بحرف خاکی است مابک با بقوی شش
پس هر حرف در حرف بادی است قوت آتش کجبال دارد مثل هر ط ف م ش بدین پنج حرف تنج
اگر در بیت طالع بصره بکند هر ط ف م یا ح م ط ف یا ح ف ط م یا ف م ط م یا م
ط ح یا م ح ف ط غ ف که این چهار حرف به ط ف که آید محرق بنات اند و سبیل امری آشی و شش ط
بود از حیوانات و فجایا باشد بلکه طلا و معدن و خواهرس بود اگر بن سبیل است از مرض حیض و تخلف و بیاض
خون و امراض و موافق ضمیر دارد و در اعمال این پنج حرف را بر شانه سنگ نوازند و یا اگر و یا آدمی که

اورا بر کشیده باشند نوشته جای و فن کنند و آن خانه آتش همیشه باشد و اهل آن خانه بیکجا
گردن بخت مجرب است و حروف بی وی آن صورت فلزین حروفین متمیز نیست و باقی
حروف متمیزه اند و حروف آبی ج رنگ متمیز آتش اند و حروف دال متمیز آتش و خال است حروف
خاکی و ج ل ع ر خ غ شش حروف متمیز آتش اند و حروف غ متمیز باد است اگر در اعمال حروف
نوشته میشوند کتاب علاج ده شود و در سکه شاف حقایق حروف نوشته شده است اگر در بیت

طالع بی وی آن آیه سیسائل فتح رسیدن و از غیب چیزی خوش آمدن دارد و استخراج و ۲۸
بیوت دارد اگر طالع حروف آبی است آن بیت مجرب است با سوره طه مع برودت اگر طالع حروف خاکی
است مجرب است از عزت و زمین داری و اتفاقا او را آتشی و آبی و بادی است و علم حروف
طالع هر دو باطنه با کمال علم حروف ظاهر عبارتست از بیرونیات باطن و ستاین و قول اهل کسیرت
اما قول علماء حروف نیست که باطن حروف عدد اوست بستم علم حروف شرفیه عبارتست

بقول شائین حکما پنج حرف را حرم آن باشد از آن پنج حرف باقی حروف متولد اند اما تولد حکما
اشرفیه نیست که حروف شرفیه حروف بیت طالع جبر است که جمیع بیت تحتانی را ماضی است و حروف
و نجیبیه بی علم حروف محرقه حروف آتشی است اما حروف که بیات هم حروف آتشی دارد آن است
محرقه است چنانچه بالا در متمیز بیان کرده شد که محرقه سه است هر طرف بی و یکم علم بطون حروف
از سراطون حروف عبارتست از اعداد و بر و مبنی حروف از یک حرف ۲۸ بطون و بیاض اهل

کتابت پنج حروف یکین بطون اول الف عدد احد تحقیق می و تخلفه اب و و بطون دویم این
ج می میع بیند و س است تخلفه دن می و تخلفه ان هم که مقوم از بطون عدد می اول ۱۴
تخلفه می و تخلفه ج و او و صاب طه مقوم بطون ثانی ۱۴ تخلفه و بیان و س تخلفه ج و
هم که بطون سیوم و س میع بیند هن قی است تخلفه نه قی و تخلفه بیج که ام س بطون چهار
کمال طوس است از الف تا آخر دال یکصد و پنج میشود و حروف تحقق او حق و کمال شود که ۱۴
در سطر ضرب کرده ۱۶۹ حاصل است حروف تحقق آن طاس قی و این ۲۸ بطون را انشا الله تعالی

تفصیل خواهم بیان نمود و سی و دو حرف علم حروف جامده حروف جابده حروف شش زوفا تغییر حرکت
تفصیل بقول علما و این علم که در سوره فاتحه نیست این هفت حرف است حروف شش شش حرف و این
هفت حرف اینچنین است شش حرف است بقول علما و سلف جامده است که در نام سه حرف و یک
حرف متوالی خاک آید و جهت آنکه حرف مجزوم از خواندن خالی اند و علما اینها را گویند اگر در طالع حرف
ل ع آید شعر است مطلب بتیاری دیگر باشد اسطلاح دیگر باشند که دشمن سنال و تفصیل انفس
از مطلب که مجزوم از آن خبر صحیح حاصل شود و از آنجا خبر صحیح گویند که جامده دارد سی و بیستم علم حروف
حروف الاعضا و این است از حروف که بر وجود آدم منسوب است که اندر این وضع یعنی این
که تحتانی ب لب فوقانی شصتین است شش حرف حلقوم رخ ناف و دوا و این را باز
است از بازوی چپ شش صدر صحن کفین طشت است و طشت است که چپ
رخ بر و در شرف ق ا بر و در و یک بالاک بالای گلو یا این گلو منقلب آن کاسه منقلب
می باشد گاه سی و چهارم علم حروف عرشیه حروف ناری است و صامت که در طالع باشد
این حروف فوقیت نا جمیع حروف دارد و اعراب این ترغی طبعی دارد بعضی از حروف عرشیه حروف
مقطعات قرآنی را گویند این قول نیز نزد اهل جفر درست حروف مقطعات اینست الم ا ل میص ط
طلس سین ص جم مسق ق ن حروف غیر مکرر این حروف نیست الم م رک ه ی ع ص طلس
ح ق ن هم ا ر ب این حروف الم که بیوص طلس حقن است هر که این حروف ۱۴ و ۱۵ در شرف طلس
کند عده سلاطین گردد و در شرف بکند و با خود دارد قاضی شود هر که در شرف نه بر کند محبوب مجلس
خاص عام باشد هر که در شرف نکر کند رتق او فراز گردد سی و پنجم علم که حروف منقوطه خالی
ح ح هر دو حرف که منقوطه از حروف خالی است آن که سی باشد سی و ششم علم حروف منال یعنی
با یکدیگر حرف مقابل باشد بسعدیت نخستین با یکدیگر حرف آتشی را حروف منال دارند و این منال که در
هر حرف است پس هر گاه در اول بیت طالع حرف آتشی باشد حرف ثانی و ثالث و این آبی باشد و
حروف اول که آتشی است از منال طبع ناکل کند چنانچه در جزو اول صفحه سیم و در وسط پنجم صفحه شصت و سیم

حروف جابده

حروف جابده

حروف جابده

حروف جابده

رساله

در علم طالع

سید عالم در آسمان است اسپان و اشتران و مرکب دیگر را خط است این عمل در روز یک یک یک
سی و ششم علم طوابع با یک طوابع عبارت از مشا رتخل و از اول تو و از اول سوال سائل
از اول بیت جفر جامع که آنرا بیت الطالع گویند که مشرق باشد بجای حیات بعدیت و نخبه
از ابیت مشرق بنیز گویند و اعمال آنرا بدکریستند اگر در طالع متخرج طوابع آید بکذا السبح و پس
بدانکه فوت رطل در طالع سائل هر چه خواهد و آنچه اراده است و ضبط دوست اگر رطل خسران
درین محل بود هر طوفت مثل بیت می آرد و اگر در طالع هر و نوح آید بدانکه مشرقی را حکم است که
قاضی انکار است این طالع سعادت و اگر در طالع طای ک ل آید بنحس کبر است اگر چه حرف
صواب است دارد و اگر در طالع م ن س ع باشد سعادت نفی از سلطان زمان بیاید و اگر
طالع ف ص ق ر باشد با تخریج دل کار میسر شود و مری از روم که هر طبع باشد شود و اگر
طالع ش ت ش خ آید کاری که دارد بر سر می و سستی کشد که خسران است و اگر در طالع و ض
طوع آید بنحس است و بقول این حکم این است اهم سائل رابع هم و نه ستان از این دو از طوع
کند آنچه باقی ماند طالع اوست اما بقول این تخیم طالع است که راعی مل ب و ثور ک ق
و جوزا ح هر زمان هفت سنبه که ت ر طایل از ج ض ز ط و عقرب و ف و قوس
خ غیبه که ش ت دلو و و ت هر اسم که این باشد طالع منتها کند اما طالع و کو و بد
آوردن بسیار خوب است که تمامی تخالقات از آن معلوم توان کرد سی و نهم علم حروف انطوابع
ز هر حرف سر و وقت که ظهور حرف عبارت از اوقات حروف باشد که از هر باشد و در کتاب بیت
حروف در تحریر است و در تقریر آید چنانچه این الذین امنوا پس پنج حروف مع بینا از ج ح و ف
و تقریر و تحریر نیست هر گاه حروف فرو را خوانند بینات و تقریر یسانی آید چنانچه در تقریر ظاهر
است پس ز هر ظهور و وقت که در تحریر بینات نمی آید و نه در طالع بینات آید تقریر است حروف عبارت
از زبر است چنانچه اهل تکسیر اهل محاسبه و راعی و حرف و در زبر می ستانند و اعدا بینات را
بطون گویند چنانچه در بطن الف خواهد آمد هر چه علم حروف و اولی است خفیه جائیه است که بعد از اوقات

در علم طالع

در علم طالع

طول هر قدری که حرف اول کتفا کند تحریر شود و استخراج نماید نفع و نسل شمال آن پایان در احوال
 اعمال تمام زوده شود اما این طرز متاخرین بواسطه سولت اختیار کرده اند از اصل جبریت لیکن
 اعمال اموال و احکام درست دارد چهل و چهار علم حروف سودا و بینه مختلفه الطبیعی است اگر طالع
 بیت حروف مختلفه الطبیعی جمع آیند سائل را مطلبی که پیشانی باشد آتش بیاب مختلف و باو خاک
 آب طفا و آتش کند باو پرگنده خاک نماید هر جا که در طالع بیت حروف آتش دانی جمع آیند اگر در
 آتش تقدیم دارد آب عمل تواند کرد اگر حروف آب تقدیم دارد آتش طفا کند همان نوع اگر حرف باو
 باشد خاک را بر سر آورد و اگر خاک مقدم است نیز خاک را از دید می آرد باین وضع این وجهی خاک
 م س ی ا ت ق ش ث یا ف ز ش ش ا ی خ ی ج ی و ی ت این عمل بعد از طرز ۸۴ است پنج
 طبع باقی ماند بویست تا منحل عمل جبر است چهل و یکم علم حروف علویه ناری اندودین هفت حرف
 فرق علویه بسیار است چنانچه هر طبع علوی و ش و و و و و این عمل علم حروف است که اقول
 ا ب ج د ه ی و ی ت که حروف علوی از جمیع حروف د ل اند که ا ب ج و باشد چهل و ششم علم
 د ا ش ت ی حروف افضل است که افضل حروف خاکی اند خ ش ی این دو حرف از جمیع حروف خاکی افضل
 و ظلمانی اند اگر در طالع بیت آیند عمل با افعال امور باشد کند ا غ خ خ غ یا گنگی غ غ غ غ
 این افعال بویست سفلی اند و استخراج این بویست مختص است که اول بیت در جزوه ۲ و صفحه ۴۴
 سطر ۲ و خانه ۴۴ است و دوم بیت در جزوه ۲ و صفحه ۴۸ و سطر ۲ و خانه ۴۴ و سوم بیت
 جزوه ۲ و صفحه ۴۴ و سطر ۲ و خانه ۴۸ و چهارم بیت جزوه ۲ و صفحه ۴۸ و سطر ۴ و خانه ۴۴
 بینه است و استخراج آن ۸۴ را طریقی که در این علم مذکور شد همان قدر بیت ستاند و استخراج نماید
 چهل و یکم علم حروف فکریه بدانکه علم حروف فکریه دو نوع است از حروف غریزیه ستاند و از
 حرف از بطون ستاند اما این عمل در بعضی امور درست می آید شخص آنچه تجربه کرده شده آن است که
 حروف محقق را تخلفن گردانند چنانچه محقق است و تخلفن آن نیز این پس از سوال اول حرف
 محقق نویسد هر حرفی علاوه بر بینه بعد از آن تخلفن کند تمام مطلب را تجربه آورد و بنظر تصرف

علم حروف
 جبریت

علم حروف
 علویه

علم حروف
 فکریه

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰

علم حروف
 غریزیه

بیا بفرم

آورد اگر طلب درست همان گفته نماید و در عبارت حروف مکرر اگر تقابلی حصول طلب انقطاع
 بیند انقطاع نماید و این طریق بسیار بسیار آسان است و تحسین حروف فکریه این عمل است
 چهل و ششم علم حروف معانی به آنکه حروف روحانی حروف قطعات قرآنی است اگر طالع آید
 شرف و سعادت دارد و حروف غیر مکرر این است ال رک همی ع ص ط اس ح م ق
 ن اگر طالع ال رک آید حروف نورانی اند و سعادت شرف دارند و اگر طالع ال رک ص
 آید نیز همینان است و اگر رک همی آید ص است اما در حصول طلب نادره روز نیست و اگر
 در طالع همی ع ص آید سعادت اما در حصول طلب یازده روز توقف است و اگر همی ع
 ص ط یک روز در حصول اقبال است اگر ع ص ط اس آید شرف سعادت است و پنج مراد باشد
 حساب لطایف حاصل است و اگر ص ط اس هم آید نیز کبر سعادت حصول ارجح بل لطایف و اگر
 ط اس م ف آید سعادت اما بعد از ۱۴ روز مراد حاصل آید و اگر س م ق ن آید سعادت است
 بتر و بسیار حصول امر بعد از بعضی ده روز میشود و بعضی اهل علم حروف نورانی را حقایق گفته اند
 اما آنچه حروف و زمینیه ناطق اند در حروف نورانی اند چهل و ششم علم حروف لطیف به آنکه حروف
 حروف ناطق را گویند که سه نقطه دو نقطه دارند مثل ث ش ق می و غیره و بعضی اند که
 در طالع بیت آیند یکی و دوشت و عزولی در امور و طلب یابند و غیره و در خوش و اقوی اند
 پنجاهم علم حروف تریخ تریخ است که عددان تصفیه و رباعیه و چهار تریخ باشد مثل ۱۶
 نصف در ربع هم نصف نصف ۲ اما در علم نجوم و زوئیت طالع ۳۴ خانه که دارد از تریخ حروف
 مثل ۱۶ بیت تقسیم است بیت اول طالع لهبت است بیت ۲ گذارشته است پس ۱۱ بیت
 بیت ۳ را گذارشته بیت ۴ را تریخ نامند و بیت ۵ را تکیه گویند و بیت ۶ را گذارشته بیت ۷
 متجاوز نامند و بیت ۸ را گذارشته بیت ۹ را تخیلی گویند و بیت ۱۰ را تریخ تخیلی گویند و بیت ۱۱
 قدیس فنا فی الله اند و اگر بیت تکیه که نظر دوستی از یکدیگر به ۹ خانه باشد این نوع است
 است در حصول طلب باین تریخ لهبت در علم خبر است که از بیت طالع ۳۴ بیت ستانده و همین نوع

بیا بفرم

بیا بفرم

بیا بفرم

[illegible]

رسالہ خفیہ

[illegible]

خانات الحروف مع موکل العلوی و غلبه بدانکه غلوه حروف بینات حروف است اول مرتبه حروف
 بطون است و شیت و شتم مرتبه میست و شتم بطون است مرتبه اول بطون الف ای
 ق مرتبه دوم مقصد و جیل و دو شکی می نماید و تحصیل ملائکه علوی و سفلی ازین عدد ۲۴ عدد
 اسم طرح کریم اوکیل شد ملائکه علی و اعوان را عدد ۱۴ طرح نمودم تنوش نشد همین قاعده
 خانات حروف مع موکل علوی و سفلی توان فهمید بقاعده و بدویم علم حروف الملائک و البرزخ
 در جات سیمیه القبر فلک اول زحل است و دریم ششتری است و دریم چهارم شمس و دریم پنجم زهره و دریم
 عطاره و دریم ششم قمر و دریم هفتم زحل و دریم هشتم زحل و دریم نهم زحل و دریم دهم زحل و دریم یازدهم زحل و دریم
 لی یخ سیم در حروف مذکور حروف و جیات درجه اول از درجه دوم و درجه سوم
 راجع علی بنده الوضوح درجه ایاد درجه ایی همین روش درجه بی و یک لا و دقایق
 نیز همین قواعد و ترتیب واضح است بقاعده و درجه اول علم استخراج الحروف الملائک و البرزخ
 بدانکه استخراج حروف الملائک با انواع است بعضی مقدم حروف الملائک و بعضی طلب
 بر الملائک و حروف متانند آنچه تجربه به پیوسته بترازمیج اعمال است که آن استخراج حروف مزایه
 است مثلاً شمس الدین طالع پنجم الدین مطلوب حروف طالع است
 و ع ب ه م که حروف مطلوب نیز از این جنس و ن ب م م
 ک س ن مقدم طالع لازم جهت تجوید و لکب الحقیقت س ن و
 ع ن ب ب م م ه م که ک س س ن و حروف را استخراج نمایند
 سطر اول باز آید استخراج با عدد همین است غیر مکرر او ب ع م می
 خ س ن ش ش ت بقاعده و دریم علم استخراج حروف و ملائکه انوار حروف و ملائک است
 بعضی انوار جمع نوره و شش تا که گفته باشند و ملائکه حروف است که تعداد حروف مع تعداد
 طبع حروف متانند بعضی اند و اعراب طبعی را حروف شکوفا می دانند و شکل هر حرف جدا
 برین نوع شکل الف و طبعی است که الف و ا است و در عربی برین صورت است که برین صفت

در حروف و جیات

در حروف و جیات

100	100	11
100	100	10
	1	100

و بخط او دو غم و دو عزم و دو عربی بر بنویست آید و خط حکامی در این
که و خط اشرفیه و دو علم کثیر شکل اسم باین مربع پر کنند و در عین

P1	P2	P3	P4
P5	P6	P7	P8
P9		P11	P10
P12	P13	P14	P15

پیدا است و در رساله الواجب قید شده است

شکل بیست و ششم حروف و کتب
بیان کرده است و هفتاد و ششم حروف

ارتباط حروف عبارت است از پیدا آوردن حرف ثانی چنانچه وال تحقیق آن برابر است با التحق
منهات است که احموم هم شده اند و گفته اند که این اسم خاص در معنی غایت است و در لغت

طریق البحر و فایده و شکل الف را بدین حروف نویسنده قاعده و شکل الف است که هر دو را با هم

۱۲ طرح کند باقی را سه حصه کرده از یک حصه به بیع و از بقیه بیع و شش ماهی که در بیع است بکافران
فروغ افروخت و در شش ماهی که در بیع است به بیع و از بقیه بیع و شش ماهی که در بیع است بکافران

بقاطر کرده اند و تجربه بی بیست و هفت وقعه در شرح است هر عددی که باشد و هم در خود و بی بیست و هفت

شده در خانه دهانند که هر چه باشد است آید نو عید گیر هر عددی که باشد نو صف آن شده اند از یک

ازین خانه های نصفه افزاید نوع دیگر عدوکل ایسی همی طرح شمار و بهر قدری که آید بیان قدر آنجا

تشانده و هر خانه طبع را تضعیف کند و در خانه سین نیز هم یکی کسری باشد از تضعیف خانه زیاد و نه اندکی باشد
خامی را اندر حیت نوشتن مطلق نیست و صورت هم نمی تواند باشد

۲۲	۴۰	۹۸	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
----	----	----	-----	-----	-----	-----	-----

95	4	PA	44	95	4	PA	44
15	11	PA	PA	15	11	PA	PA

40	50	60	70	80	90	100	110	120	130
----	----	----	----	----	----	-----	-----	-----	-----

خالی می ماند جیت نوشتم و شکست

۲۲	۴۰	۹۸	۱۰۰	۱۰۰	۹۰	۴۰	۲۰
۹۲	۴	۴۰	۴۴	۴۰	۹۰	۹۰	۹۹
۱۲	۱۱۰	۴۰	۴۰	۱۰	۴۰	۴۰	۴۰
۱۰۴	۲۴	۱۰	۱۰۰	۱۰	۲۰	۲۰	۲۰

و هفتاد و نه حرف و هفتاد و نه علم بسط الحروف و هفتاد و نه علم بسط الاعداد الحروف
 بدانکه بسط حروف با انواع است بسط عین حروف غزیری و بسط قوافی و بسط اعدادی بسط
 عبارت است از بسط حروف مع بنیه تا هفت مرتبه بگذارد الف لام فاف لام فاف لام فاف لام
 میهم فاف الف لام فاف لام الف میهم فاف الف لام فاف الف میهم فاف الف لام فاف الف لام
 علی هذا القیاس تا هفت مرتبه و بسط غزیری عبارت است از حروف طبع که عوض حروف انشی بود
 ستانند و عوض بادی انشی و مرتبه هر حرف را منظور دارد و عوض حروف آبی خاکی و عوض خاک
 آبی ستانند و بسط قوافی عبارت است از حروف شبیه مثل ب ت ش ج خ ز و ز ر
 س ش ص ض ط ظ غ غ ف ق این بیست حرف قوافی است و غیر قوافی اک
 ل م ن و همی در اعمال عوض قوافی از بسط نماید که اسم طلب است و استخراج احوال سال
 در جهر بسط اعداد و آنست که عدد حرف را بسط نماید این عدد گرفتن با انواع است از بریه ستانند و
 بنیه تا سه مرتبه بجا بگذارد الف احد لثین ثمانین احد ثمان الف ثمانیه سیاتیه لثین خمسیاتیه عشر خمسیاتیه
 اربعین احد خمین علی هذا القیاس سه مرتبه رساند انحاء حروف مکرره را اسقاط کند و مثل
 شتاد هم بخلاف بسط که بیرو و سیط و غیر علم بسط کبیر عبارتست از حروف طلب که الیه کبیر
 و و سیط است که اعداد و آن حمل را از الف بجات آورد و از مات بعشرات و از عشرات باحاد و صغیر
 است که از اعداد و حصوله باحاد و از مثلاً یک یازده با سیف الدین مناعت در اردو جمله کبیر
 و بسط شش و هفتاد و یک علم بسط ترکیبی فی الطبایع و الغزایر بدانکه بسط ترکیبی
 فی الطبایع عبارتست از حروف طلب که از بنیه ستانند و برسانا با کجاء و در طبایع یعنی
 طابا بر از طبایع شش است شان امر را بطایع حروف کجا بر و این مثل کسیر بر انواع و هر حرف
 است مثلاً جلیب لمل و جلیب القلیب یا نشو را بنو اند و بنو اهرامی که طلب هم حصول آن شود
 بدانکه جلیب لمل به حروف بادی تعلیق دارد و لمل به حروف آبی است و اکثر عالمان و حروف انشی
 یا فیه و جلیب القلیب به حروف انشی و بنو اهرامی که طلب هم حصول آن شود

علم بسط حروف و علم بسط اعداد و علم بسط ترکیبی

علم بسط ترکیبی

و غنی است کرد بعضی مراتب حروف که از اعداد هم که عدد اول است بطور مستقیم اول قی
 میشود و نو و دو و سه و غیره اوقات اربعه یعنی حروف طالب و مطلوب با اعداد و حروف بطور اوقات
 کند خارج از مرتبه را نو و دو و سه و غیره اوقات اعداد و ظهوری بدانکه اعداد کمال ظهوری است
 که عدد از اصل حرف تا آخر حرف پست است یعنی از الف تا ط هم و از الف تا ی هم و از الف تا ک
 هم و در هر یکی از کلمات سایر اعداد و حروف و اعداد ظهوری عدد و اوقات حرف است نو و دو

چهارم علم اوقات عدد و ظهوری عدد و ظهوری آنست که عدد و حروف معین است بطایع و تالیفات
 و کمال ظهوری آنست که اشیاء مخلوق اکلام ۳۴ و در هر یکی آن ضرب کرده یک که و شش هزار و نه
 بیست و نه است این اعداد را کمال ظهوری گویند و تقسیم آنست
 ۳۴ در ضرب کرده ۸۸ و عدد که بر بالای آن بود

اول مرتبه ۳۲۲

برای نو و دو ۸۸۳

شماره مرتبه ۳۴۴

۳	۲	۴
۹	۶	۲
۶	۳	۱
۲	۱	۳
۱	۳	۴

۱۲۹۹۹۹۹۹

۹	۳	۹	۶	۶
۹	۱	۱	۸	۹
۹	۲	۸	۸	۹
۹	۴	۵	۶	۹
۹	۱	۱	۲	۹
۹	۲	۴	۶	۹

یعنی ۳۴ را در دو ضرب کرده ۶۸ شد باقی ماند
 ۲۲۸ عدد که بر بالای دو است بر آن آورده ۲۲۸۹
 شد عدد و هفت مرتبه بعد از بیست و هفت را این عدد

ضرب عدد تمام شد که چند ۳۴ این عدد را کمال ظهوری نامند صحیح است و پنج حروف از این تقسیم
 حاصل شد الف ط ب ق خ و ن ط ف ر خ غ ک ق ر پس اگر استخراج نمود و بطایع
 حاصل اول بیست که شروع بطایع است نظیر استخراج بقدر کمال کند فیما استخراج نمود و بطایع ط
 ترتیب نماید نو و دو و سه و غیره اوقات علم اوقات که بداند که اوقات را از غیر عبارت داشته اند که
 بیست و چهار بطایع حاصل توانی بیست و هفت سازند بیست و چهار بیست و چهار بیست و چهار
 از چهار حرف بیست که شکل و اعداد در بیست اول را بحال داشته باشند بیست و چهار بیست و چهار

و محبت آبی برنج آردن و زمان نفس را آرام ندم این محبت حرف و چاک از شواست مطالب اثر
و نویی باشد تا موجب گرفتاری و تاخت را نه بخواهد نباشد و مکاشفات را در نظر نیارد و اگر طلب
کند صلاطین نماید بلکه و طلب ذات آنها را حجاب نفس داده و اگر تصالح گویند کشف ظلمات
بخورش و خشنود و انجبار کند و زبان دل خود را از شیطیات باز دارد و هویش را باشد تا حرفی از حال
منزله صد و چهارم علم حرکات روحانیات روح ملکوتی را روح حیوانی بمنزله آینه است اگر روح
حیوانی را که در ذات نفس پاک است روح ملکوتی در جلوه کرد و اگر نفس حیوانی مغلوب شد روح حیوانی
بمنزله روحانی شده روح را حرکت از لطافت آرد و انجا لطافت روح حیوانی و روح ملکوتی از هم فتنه
خود میسازد و چنانکه روح ملکوتی است از لطافت روح حیوانی است این تقاین را در اینجا گنجین
نیست اما تنجی خبر از آن است قوت استخراج درست فی الحقیقت این علم فی موهبت آبی نیست
بی صلاح و بی تراست و بی انقیاد امر الی قابل ندیشد و مستعد او این علم را اول مجاز و از حقوق
خلاق و مخلوق است و ارتباط او از حقوق محبت بجان و دل باید که در خود را که راحت یاران
رحمت خود و دان این کلمه است صد و پانزدهم علم حرکات جسمانیه بدانکه حرکات جسمانیه از نفس
است هر قدر که تقویت آرام و آسایش است از اصل کار مجبور است صاحب محرم این علم را باید که است
روح روحانی طلبنده نفسانی بدانکه روح ملکوتی را روح حیوانی بمنزله نفس باره است صد و شانزدهم
علم خلوص خلوت بدانکه خلوص خلوت را بجان و دل و زنجین و زرش آرد و پی آخری از مجسمی که باشد و
را خراشند و او را در حق بود هرگاه چنین حال میسر آید نشو و نمیزد این الله بنطق علی لسان
بروی ظهور نماید این خلوت کاملان را میسر است مبتدی را گوشه تنهایی بی فوای است و اول
بر جمیع مطالب را شاید صد و هفتاد و هجدهم علم بدانکه هم در آثار و احکام و خود از جمیع موهبت
است و همه را ثبوت تجلی است و همه را ملک و اعوان از هم است یقین است که سلطان
بوالی می است آنچه کشف و کرامات باطن ریاضت است همه از و پرست از هم من هم صد و
هجدهم علم الفهم یعنی در یافتن و درک کردن جمیع حرکات و سکناث منافع و مضار یقین

علم در بیان

علم در بیان

علم در بیان

علم در بیان

علم در بیان

اصل دانش است که بی قوت فهم بزرگ طبع بر غنیای سخن نشود و صد و نوزدهم علم انظار بر آنکه
 علم انظار با نوع است بعضی شش و دی نمند و بعضی بر اثر غنیای نظر اند و علم خبر و شش و نوزدهم
 طبایع حیات طالع را نظر اند و آن است اگر بحروف سعید است سعیدیه دارد و اگر نحس است نحسیه دارد
 اگر مختلج طبایع را بعین مرتبه آتش غالب و اند بواسطه تقدیم شکل اجز اول و صغیر و دوم و سطر
 سیوم و خانه چهارم اسبج و پس تقدیم حصول مطالب بانهایت وجه روی آورده بودی تا انظار
 صد و بیستم علم انظار الحجب انقباض این نظر عین تشقی است که در آن نفع و ضرر نظر نیاید و در علم
 جفر مستخرج را با یکدیگر نظر تحقیق اصل جفر نماید اصل نامی شاید که ملاحظه سائل کند و آورده و بوسیله
 حصول مطلب نماید آنچه صدق و راستی استخراج باید نماید و آنکه استخراج را بر ویدیات حرفیه بنیشت
 موقوف بوقت دیگر کند صد و بیست و یکم علم انظار اشهرت نظر نفسانی است که نشا نشیبت
 است که مخالف انسان بوصول کمال انسانیت صد و بیست و دویم علم شهود بالمشاهدات
 بدانکه نشا بدر حرف آنست که تبه علوی و سفلی بدانکه هر حرف به بیست و شصت بطون مشغول
 و خبر و طبع آن از اعواب ظاهر و باهر صد و بیست و سیوم علم اسرار در زیر نبات چنانچه در
 اعمال سکندری و در خبرات بلیناس حکیم از زبان عبرانی عربی کرده است ترجمه فارسی آن
 شایع است و نقوش در زیر نبات تجربه پیوسته اما در علم جفر کار نمی آید جهت انظار این علم آوردی
 بسم الله الرحمن الرحیم ایا الا لا اعز من الکبریت الاحمر و تلو علیک طریقتین فی الجفر احسان اعظم با مشاک فی الانوار
 و هرگاه که اسیران الا عظمایان فان کنت تشوق قالمه و تخلفا باوصافها فی الکبریت فها علم کمال تک و لا فلو انشأت
 یا کمالنا و تشفع بها لایق بملک فضلا من ان کمون ما کمالها و ادایا فیما انما تلو علیک طریقتین فی فلسف کمالها
 باورن البینی المقام و لا کمال حجب عنهما الا اذ ایدل مجوده و مستحان بر به و خالفه ففقول الطریقه الا و ان الجفر
 احسان فی استخراج الاسوانه التي الاتفاق لهما بایران الضمائر و انظار الجنیبات و استعلام بالوجب الذی یصل الضرر
 بحایا فیه احکامات و هذا کمال اول من موت و حیوات و خبر و شوق و کجوات و رزق الواقعات با کمال
 یرید النفس و لم یستخرج الا و لی غیر ما ذکر الطریقه الا و لی ما یخرج به الضمائر و الدفاتر و انشای فی الا

علم انظار با نوع است
 بعضی شش و دی نمند
 بعضی بر اثر غنیای نظر اند
 علم خبر و شش و نوزدهم
 طبایع حیات طالع را
 نظر اند و آن است
 اگر بحروف سعید است
 سعیدیه دارد و اگر
 نحس است نحسیه دارد
 اگر مختلج طبایع را
 بعین مرتبه آتش
 غالب و اند بواسطه
 تقدیم شکل اجز اول
 و صغیر و دوم و سطر
 سیوم و خانه چهارم
 اسبج و پس تقدیم
 حصول مطالب بانهایت
 وجه روی آورده بودی
 تا انظار صد و بیستم
 علم انظار الحجب
 انقباض این نظر عین
 تشقی است که در آن
 نفع و ضرر نظر نیاید
 و در علم جفر مستخرج
 را با یکدیگر نظر
 تحقیق اصل جفر نماید
 اصل نامی شاید که
 ملاحظه سائل کند
 و آورده و بوسیله
 حصول مطلب نماید
 آنچه صدق و راستی
 استخراج باید نماید
 و آنکه استخراج را
 بر ویدیات حرفیه
 بنیشت موقوف
 بوقت دیگر کند
 صد و بیست و یکم
 علم انظار اشهرت
 نظر نفسانی است
 که نشا نشیبت است
 که مخالف انسان
 بوصول کمال انسانیت
 صد و بیست و دویم
 علم شهود بالمشاهدات
 بدانکه نشا بدر حرف
 آنست که تبه علوی
 و سفلی بدانکه هر حرف
 به بیست و شصت
 بطون مشغول و خبر
 و طبع آن از اعواب
 ظاهر و باهر صد و
 بیست و سیوم علم
 اسرار در زیر نبات
 چنانچه در اعمال
 سکندری و در خبرات
 بلیناس حکیم از زبان
 عبرانی عربی کرده
 است ترجمه فارسی آن
 شایع است و نقوش
 در زیر نبات تجربه
 پیوسته اما در علم
 جفر کار نمی آید
 جهت انظار این علم
 آوردی

عمال بدنه في تخصيصه اذ لا يكتب في السؤال الفصحى حرفا من الحروف الا بحرف الاسماء التي هي من
 الحروف والاشكال كان شيل بقول اي شئ من ضمير فلان او في ضمير والحصل ان في اشكال هذه الهمزة
 مما لا يقع في استخراج الضمير انصيات ولكن نحن نذكر في الطريقة الثانية قاعدة بالرفق في استخراجها كما تفرق
 في الاعمال التي تخرج في غير التنشيت صريحا ونصا فافهمها فان كنت لها الما تالها والافعال شيل فافهم
 بان يكون فقد طال الكلام فخرج الى استخراج غير التنشيت من الجواب الاسماء التي يمكن سيطر وفها صريحا
 فنقول حرف السابق فاعرف اللاحق وهو انك اذا وجدت الاعداد التي المينا حاس من عدد حرف السؤال حرف
 الهمزة او ايامه وعرفت في مثال كانه فخرج ان كنت حاسبته فاذا جمعت عليك بان تجعل حصصا متساوية
 متوالية اثني عشر حصصا او مزيدا ونقص على ما يفرق صاحب الدرية والفهم لكن لا بد ان لا يكون عدد حصص اقل من
 اربع فخرج الى انه لا بد ان لا يكون في العلم وحرف الهمزة والسطر والبسطة حتى يستخرج في ثلثي العمل بعد جمع الاعداد
 حصص التي حتى تنسب على مستقيمة وهي من حروف والسطر وعلى مستقيمة وهي من الصفرة ولبيت ولا بد ان
 تأخذ في تخصيص الاعداد وتقسيمها وتقسيمها من اليسار بقية الى يمين حتى يكون العمل منتزعا من جانب الاعداد
 الى الامة ونسب الى البسطة ونسب الى الاعداد في كل طريقة التفرع التي هي من عظيم طرف الجاهل من العلم
 ولا بد ان يحصل التكا الذي يحتاج اليه في الطريقة الاس من جانب اليسار بصفحة والاضافة وفرنس وتقسيم في الكسرات
 من الاعداد وبرزن في علم حساب الكسرات المتتالية المتتالية من الاعداد ولا يمكن في الجمع والتقسيم والاضافة
 الضرب ولا اشكال الاعداد والاعداد اليسار من جهة حساب فاذا عملت في كتاب فاذا انت جمعت وجمعت وخرجت
 في تخصيص الشان في حاصف على كل حصص او نصف او جزء منه ما يناسب او يساوي من الاعداد او نقص منها ما يناسب
 الحصول بتبليغا فاقفل عن ذلك وبيان مناسبت طريقتي تخصيصها الذي هو العدة من غير اليمين الجاهل ذلك ففهمه ان
 اهل هذه تكن ضمنيته حتى حين فلو عرفت هذه المناسبة وعلمت بذلك العمل من تخصيص ففهمه الجاهل الذي فاما
 قدر ففهمه وهو الواضح الذي لا يستخرج من سواك فليقل الحروف بوجه طوله الى ما يتناهي والواقع من
 سوال في الحروف وجوبها ففهمه فافهمه انك اذا جمعت حروف من الاول يكون بقاعدته في تخصيصه العدة والاعداد
 يكون بقاعدته الاسقاطا وتلفظ عليك بقاعدتين من هذه الرسالة ولا تمنع من غير كل خير فمنا عن ذلك كما

لا تقدر على الاخراج بعد الاقترع من اخطاها سوانت فكان علينا ان لا نبيس من هذا الامر كما في ضمن مثال
يكون دستور العمل كما بحيث اذا عرفت كيفية قدرت على استخراج جواب كل سوال بلسان كل سوال بلسان
فصبها لا عرج فيه العربي يا عبرني والغرس بالقرن البندى هذا على تانيه بلان ان الناس على قدر عقولهم
هاتن ذكر المثال الذي ذكرنا او لا في اول الرسالة فتقول تحميم ذلك فكلبتنا او لا بلان بلان بلان بلان
من الاعداو او لا وبالذات ثم علمنا ما بينا سببا لقاعدته الميزانية اخرى فية من انخفض الرفع في ثمنها نصا

0.0000	0.0000	0.0000	0.0000	0.0000
0.0000	0.0000	0.0000	0.0000	0.0000

حاصل عدل و مساوی استخر حیا علی السابقین
فخر حروف و الفا کتبہ تجلی فکرتی فصاحت و
و بعد نظر و تمکیم النظرة تخرج الجواب

منه والافاعل - امر نكره فيما بعد فيخرج بحواب صريحه البتة فصارت حروف الاعداد السابقة بهذه
و بهذه مثل على الارقع بزود صفحة وسط وبيت وبعد حاصرات بنان سن و هذه ايضا على الابع بعد حركات
به الحروف بيتا مع كل تحفة اشنان وتحصلة اشنان وهي هذه الثمانية فصنعت ام ح ح و س ن ش ز
ش ذ ذو و ح اس ب بن ض ق ط ان خ ذس ان فاختار مجموع هذه الحروف لظاير وفوتحي اذ كان
الظيفة تقليدا لغيره بحواب فصارت هكذا لظاير البتة ج ش ك ل غ غ ذ غ ج ل ج س
ظ ط ك ل غ ط ش ز ك ص ش ش اس ع ج ل ه م س غ ح ك اس غ و تقليدا لظيرة
غ س ك ك ي غ س م ه ل ج ع اس ش ش ض ك ك ز ش ط ط ا ك م ط س ج ج غ غ غ
ل ك ش ج غا لم يحجب جوابا لكن لغيره في ذكره في المقام غير بيان في شق البتة في اذ لا بد من ان يسل بهذا حتى يخرج
الحواب فان لم يخرج كما لم يخرج لظاير علما فاعلمنا ثانيا في الحروف الاصول التي تتفرع عنها من الاعداد والاولا
اولا فاعاد آخرها نون فشرعنا من اولها فكل حرف كان من الاحاد زونا على عدد واحد من الاحاد فصارت
علوه كبتة به الحروف به لهما و لهما كات من عشرت زونا عليها و اده من عشرت فصارت حركات علوه و ا
كانت من الاء فواحد من الاء فكل حرف به لاس من الحروف لمكتوبه سا بقا مثل اول الحركات زونا عليها و اده من
لا من العشرات حتى فكلتبا الاعداد به لظاير حتى منتهى الى آخر السطر و صارت نكر الحروف السابقة

القاعدة تصريف دواعي التكاليف كانت فاعلا بانخرج الجواب من سوال السائل جوابا مستمدا وكيف ما روت
 بالتصريف والتقليص او المراد في ما روت من تقدير يخصص الى ان يكون يخصص بعد واحد السؤال ولو كان وحدا
 العشرة وما فوقها كان من حروف الجواب على بعد واحد السؤال ولو كان وحدات العشرات وما فوقها وهذا من
 العربية فاعتبروا في الايام رتبه اذا جعلت الخصيص كسرا او كسرا بحسابي امكن لك جعل عدد حروف الجواب
 الواحد المختص من الالف الى الالف في هذا الغرض من الاول فانهم ذلك كن جنينا رتبه لكل حرف لظهوره عند النفا
 والظهور لا يجدي المتعارفة المستعماحي هكذا من سبع و من ثمان و من تسع و من عشرين و من اربعين و من
 الطويلة و لا دخل عظيم في قاعدة الاستخراج ان شئت و اوردت جريانه الى الالف تاحي وكان بعض من روتا
 الى خارج بقاعدة اجهزة و بهذه القاعدة قد يخرج بعض من قصائد صان ابن ثابت ما خرج النجدي الى السطحية
 من اولها الى آخرها لم يكن فيها عجز ولا نقص قل لو كان البحر من الكلامات ربى النقد البحر قبل ان تصفح كلمات
 ربى و اجدها بمنتهى و قد عرفت الباطن مع ان لم يسمع لبطون فاكتمه و منه من التناول الاعلى المله و لا يصح
 الا عظم و احد بعد رتبه رتبه تفعل في استخراج واحد ياتوه و نقصان بالنظر الى حال العقل لا اعد و من بعض من
 لو البقية كجبال السيف ايضا رتبه ان شئت جعلت اجهزة نظاير الحروف الحاخ جبهه بلان فخرج بحرف التخرج
 اصح مما كان يخرج بالالف الى الطويلة مثل عظيم في باب الحروف و احيانا يتخير باجهزة و نظيره علوم النجدي كما هو
 بالنظر الاول لكل كليم و احيانا و احيانا و لا يمكن خلافا عن ذلك رتبه تفعل عن و اوردت عظم و القوم و ثبت و قد
 القاعدة الثانية من كتاب الزور في استخراج القصار و الجنيات في الارض او في اليدا و غيرهما او من شال ذلك
 انه القاعدة من عظم الاقسام حسب النوع من الجبر اجمع و طريقه فقه المقال كثره الانكار و الاعمال من
 ترز احيانا جعل بعد حروف السؤال الحروف العامة للاعداد و بعد ذلك سابقا جميعا غير من احد حصص
 اولها و كل الخصيص لثاني في القاعدة الاولى ثلثة اعمال الاول في اياته الاول على الالف بالكلين
 تصديقا الثاني نقصان الاوس من لظرفين و بالكلين سقاطا و تصديقا الثاني سقاطا و تصديقا الثاني سقاطا و تصديقا الثاني سقاطا
 تحرير بعض النظم و تمام العمل بما هو الا تمام في القاعدة الاولى التي اخرها فان كنت من غلص المونين او من حل
 بيت البند و يظهر من انزلك الامم عليهم السلام من عليهم الى مديهم لا و صلا لعد الى هذه القاعدة كما لو كان كذا

معرفت ملائکه اسما و صلیه سابق احوال هر کدام مذکور شد اگر ملائکه حروف آتشی این طبع است
 دارند و اگر حروف هادی آیند بطبع خود و بحال خود آیند که از شرارت مطلب را باز دارند و اگر آتشی بود
 باشند طبع بنشین دارند و صدوسی و پنج علم عاقلان از صیغه یونی و کوی که زمین نیست اقلیم پنج
 تعلق دارد و هر عمل معدن سرست نام موکل آن از قبایل است و زمین که تعلق به شتری دارد و معدن
 قلمی است و زمین که تعلق به پنج دارد و معدن آن زمین است موکل به سیاه زمین است و زمین که تعلق به شتر
 معدن آن زمین است نام موکل آن کلتا یل است برای کسی عمل کند و دو ملکیت برای آنکه عمل آرد
 و زمین که تعلق به سپهر دارد و معدن آن زمین است نام موکل آن زمین است و زمین که تعلق به قمار دارد
 معدن آن فقره است نام موکل آن نقاییل است و زمین که تعلق به قطار دارد و معدن سیاه است
 است و کلمان اسکا یل و هر کان در آن زمین بود است صدوسی و ششم علم عاقلان و زمین
 بدانکه پنج جن و انس را در تفسیر کفاری نیست اما بدانکه این علم و علوم مذکور شده مجملا می آید و اگر
 خواهد که تفسیر حقیقت کند اول باید که تفسیر بر خود حاصل آرد بعد از آنکه سوره جن را بعد از او بخواند
 حروف این سعیده یا یامی که از نمذوران اند و چند بیرون آورده باشد و زمین کرده بخواند اگر در صحیح
 نیز آید بر چند اسم اسما و آتی عدد صحیح بر آورده چنین اعداد و یومیه کرده بخواند جنیات سخن و طبع شوند
 هر چه فرمائی و آنچه گوئی و هر چه خواهی همه آن کار با کنند و یا آنکه این عمل دعوت را مخصوص به تفسیر
 بکتابت نوشت بخواند و بخورات سعیده بکار برد و ترک حیوانات کند چون بکتابت نوشت خاصه بود و هیچ
 جنیات حاضر نشوند و سخن کردند و تفسیر آن را بعد از آنکه مطلوب سوره فاتحه را دعوت کند و یا آنکه
 آن مطالب مطلوب را استخراج کند چنانچه سابق بیان کرده شد صدوسی و ششم علم عاقلان و زمین
 بر پنج قسم است و تقویم ظاهر است در استخراج جفر هم مطالب است و در وجه ششم و ششم
 حروف و موکل آن بیکیه در قبیل ازین تفسیر یافته صدوسی و ششم علم عاقلان و زمین که تعلق به شتر
 آن بیکیه در چنانچه بالا مذکور شده صدوسی و ششم علم عاقلان و زمین که تعلق به شتر
 آید بر حسب حصول مطلوب است اگر مادی آید سر کردن است اگر آبی آید میگویند شود و اگر خاکی آید

علم حقیقی

علم حقیقی

علم حقیقی

این نقش در پشت بصلب پیوسته بود و قیام اکت این مرد هر طرف نشو و این نوع بسیار بود
 و در سکنده نوی نوشته حکیمی غنی رحمة الله علیه در سال اعمال حروف سیگو می چون خوابی که برنجی
 بیخمن رسائی بر پوست خمر که دباغت داده باشد صورت گافنی نگار بزرگ و زنب گمار چون
 خوشه کند بر نام او بنام مادر او هر دو بر قه پاره بنویسد بر پشت آن خرقه شصت لام نویسد که
 نه لغوی و نه کتب نقل از حق اما باید که ترخوس باشد بر تن زحل و یا مرغ آنرا در پدید من کند و خفا
 وی آنکس بر نهضای گوشتی که بینا شود و از زانی که در غش نام مادر او را بر پنج یا و کند شکل گافنی
 حصه و چهل و نه فقره علم انطل فی اشد سوات الارضیه و الفلکیه بین اساطیر النظار و نقل این علم از اساطیر
 بعلوم جکاری و سبائی زیات اما چون در علوم شمرده بعضی از احوال آن تعیین پیوسته می آید بر که
 خواهر از احوال شخص اطلاع یابد آن شخص را در آفتاب ایستاده کند و در ساحت بر دست او قرار کند و نظر
 خود بر سایه او اندازد و خود را حرکت ندهد چندان نظر خود بندد که چشم خود را فلک کند سایه او در فلک آید
 درست است و عضا باشد چه چیز است و اگر سر و نظر نیاید بر سر او و او را در تمام گشت اگر دست است نظر نیاید
 بر او و کلان و دست چپ بر او خور و از ناف پایان زن و اگر پشت در نظر نیاید او را و اگر سینه
 ندارد و عرص صاحب تمام گشت این عمل مهند و آن است تجربه پیوسته جمده و چیدل و تمام علم
 صفائی از تریات با تغییر و علم الواح نقوش علی خدایا بداند که از روش و درماریای بدلهای پیدا
 آید تعبیر آنست که قوت ایمان و یقین بقدرت الهی و در ظاهر عالم پیدا آید و اگر عکس بود و علم
 الاول نقوش در تفسیر حصول المطالب من کفر یا تنکیر و کفر یا تنکیر نقوش الاواح که از سده
 و رسته تا صد و ده در نقوش تحریر آورده اینجا گنجایش ندارد و طوطی حصول مطالب تنکیر است
 که احوال مسائل بنویسد و حروف را از کلمات الص نایه تمام اول یا از کلمات و یا در کلمات حال یا علم
 توان کرد میباید آید این عمل بطریق صفا که هست که قدما به اشتراقیه بر آن حکم کرده اند بنویسد و دیگر این
 اعمال آنست که مطالب را فر بنویسد و دوم ساعت تحریر یا نیز حرف بنویسد اگر ساعت اول
 یوم باشد حرف بنویسد و از دوم یوم بنویسد و حرف دوم را بخورف نیز بنویسد و سیم یوم را بخورف

عالم بنویسد

عالم بنویسد

[illegible]



五

عالم خیاں

700666

و بر بنویس و آب و صوف آن لطیف و پاک باشد و یک دوات و کس نویسد که شمس است و چون
 آن بعد از فراغ کتاب بسوزد و باقیه را بگوید دست کاغذ از آن باز دارد و علم سواد اطفال را
 آست که هر حرف را بنویسند و باقیه را بگوید دست کاغذ از آن باز دارد و علم سواد اطفال را
 تبدیل نماید بعد از هر بیست حرف عوض آن آرد و بیست تا بیست و هشت بطول آرد و بنویسد
 انشاء الله تعالی و بیست تا آنگاه که بر سر هر حرف موقوفی باشد چون زیر لفظ شمس بیست
 شود و گرد و صد و پنجاه و سی و دوم علم صد و نام و صد و آل و درون از آن مطلب بنظر اطفال استخراج
 این و علم و خرد نام شد بطریق نموده و بگوید که هر یک حرف واحد است و اندوین پنج حرف است و توانی
 نویسد بعد از آن از هر یک حرف شالی بگوید یعنی ترفیع عدد واحد از احوالی تحریر آرد و چون تمام شد
 از نموده نوشته نام کند اول نگاه بر صد و نام کند که آنجا احوال باقی سپید است نظر در مقابل نام
 کند احوال حال او و آنجا یا بد و حرف و خرد نام از احوال استقبال ظهور آید این تفصیل در حکام
 جفری نماید انشاء الله تعالی و این استخراج بسیار تحسین است و چه و پنجاه و چهارم علم اطفال را
 در مفردات مثلث بعمل آرد باید که در ساعت زحل ساخته باشند و در مقدار شمس ساعت شمس
 کنند و در مفردات بعد از تسبیح عمل مرغ نمایند و در مفردات که بر این اوقات عمل کنند در ساعت شمس
 سازند و اگر برای استخراج و جات نویسد علم باید که در ساعت شمس کنند و اگر برای حساب تخم کند و ساعت
 عطار و باید کرد و اگر برای استخراج و جات عمل کنند ساعت قمر باید کرد و صد و پنجاه و پنجم علم
 لواتی و حرف و خاتم الحروف بکمال الحروف است که طبعی باشد و حرف دیگر و خاتم الحروف و حرف
 آو و ز و علم و طالع بیت جفر و حرف ال کمال کمالی مطمح نظر سائل گفت و گوی بسیار بود و شش
 ضیق باین وضع شش ساعت جزو ۲۱ و صفی ۲۸ و سطر ۲۳ و پنجاه و ششم علم اطفال را
 به آنکه بسط احد اید نماید هم و البسط احد اول و شش م این اربعه این اربعه این اربعه این اربعه
 حصول مطلب بجز از این حرف بر ندر و حرف غزنی را بر تبه هر حرف طالع که تقوی و معری او بود و بدین
 که مقصود حصول این این انواع استخراج حاصل است از خبر حافی و بسیار عمل درست است علم بطریق

علم سواد اطفال

علم سواد اطفال

علم سواد اطفال

غریب الصیغ است عبارت از اعمال طبعی باشد مثلاً حروف آتشی از طبع طایع تقدم دارد و حروف
 باوی بر تبقیه قرار آن بحروف آتشی کنند حروف آتشی را با حروف باوی را نفوی سازند حروف
 آتشی را ترفیع بعد از اعمال و خواص پس چنانچه در سائر کلمات قلب الف آتشی و خواص او است که سببه
 حرارت و نقص ملکات دارد و در سائر کلمات نور قلبه و او باوی است و هر چه در دست کرد و در دست طبع
 دارد که آرام برع افزاست و خواص حروف در جمیع امور ثابت هر حرفی خاصیتی خاص دارد و
 ترکیب کردن حروف آتشی به با و بقوت آتش است علی هذا القیاس و حروف آبی را نفوی
 نمایند چون خاک را بر آب آبی کنند و تفریح با و از آتش از اصل حقیقت اگر با و نباشد آتش متحرک
 نشود و در تفریح آب به خاک از طبع مجاز است مثلاً ابر بر نزول باران تحقق زرش و تخلو و جریل
 قوس از نام آن از زدن ب ارا ن زم سراج وی ل ق رخالصرا کن ن زول ب ارم شرج
 ی ق غریزی آن م ح که ک ب ف ن ت و ح ط از نام درست شد تولدات چنین است مل ط
 ح ج هر دو ک م ت ا ق ب تجاوزیت ب د ش نصفه و ب مع بنیه با جهل به با و تجاوزیت حاصل
 باز و خوس علی اینک صیغه شصت و پنجم علم بسط الحروف مع البینات بتجدد و تفریح که استخراج ال
 سائل درست از آن توان کرد و آن بسط الگوای است اول بسط حروف زبریه است چنانچه الف
 بستند و بارشنا و ج را لکث علی هذا القیاس پس حروف بسط عدویه این باشد ا ح و ا ش ن ا
 ش ا ر ب و ع ح م س ن س ت س ب ع ش م ا ن ت س ع ش ع ر و ی ا ن ش ا ل ش ی ا ن ا
 ع ی ا ش م م ن ی ن س ت ی ن س ب و ع ن ش م ا ن ی ن ت س ع ی ا ن م ای هم
 ا ت ی ن ش ل ش م ای ه ا ر ب ع م ای ح م س م ای ه س ت م ای ح س ب ع
 م ای ه ش م ا ن م ای د ت س ع م ای ه ا ل ف حروف غیر مکرر عدویه نیست ا ح و ش ن
 ل ر ب و ع ح م س ت ه ش ی د ف دوم بسط حروف مع البینات الف الف لام فایا الف جیم
 جیم یا یم علی هذا القیاس الی آخر الحروف بیوم مع طبع الحروف با لک طبع الحروف طبع عدویه است
 از اعراب مقرر آن گرفته از اعراب حرف بستند مثلاً الف آتشی است اعراب رفع پس الف

حرف طبع عدویه
 حروف طبع عدویه

که بطالع امل و آیه جز اول صفحه ۱۳ سطر ۱۲ خانه ۲ هر چهار حرف نورانی و خاصیت است
 طبع این خانه در ساعت مشتری است پس حرف جزو طبع نحس دارد و در حرف صغیر طبع محل دارد
 حروف سطر که لام نیز طبع محل دارد و حرف خانه طبع نحس دارد و حرف فلک است و شمس و قمر
 فلک است و نحو ست زحل که عدد حروف آدم است پیش سلطنت شمس فلک است بکنه اخم من طالع
 البیوت حکام بخیر این عمل را تا آخرین بفعول و زده احکام فلکی درست عمل دانسته اند و درین زمانه این

۱	۸	۸	۷
	۲	۱	
		۶	۷
	۷		۱
۲			
۱			
۳			
۷			

عمل از محل سابق آسان تر است و با اعمال فلکی خطای کم
 عمل اگر چه این نوع استخراج را اکثر قریه قبول ندارند و
 اعمال شر و قریه غریبه و ترفیع الکمال و کمال ظهور
 و کمال شعوری و کمال کلامی و محقق بحروف و تخلف و
 و متعارف است اعمال و محل خود مذکور شده بعضی و
 روف بنیه صحیح بطریق تقصیف و تضعیف و ترجیح و
 قدیس شمس و قمر و ثواب و نسیه از ان نموده اند و نیز

وزن حروف زو جیه که نصف آن نوج است هم وزن حروف دیگر که نوج داشته مثلاً و نصف است
 و تضعیف جابج آن است وی که خمس ادب است و یک عشره ب و دهم عشره و الی و نصف عشره
 ح علی هذا القیاس هم وزن کرده اند و این نوع حروف افرا و یوزان ساخته اند با این قاعده ۲
 ب است و ح ۳ است و ی نیم صدها طبع را روشن خواهد بود و تقصیف را در حروف و یوزان
 علم اشتقاق حروف من التعداد بدانکه اشتقاق چند نوع است اول اشتقاق جمل مثلاً
 عدد الف ۱۱ پس حروف ای ق باشد و ی هم حروف مع البینات الف لام فاء است ای ق
 ع اف شد سی و هم اشتقاق اضرب است مثلاً عین بعد و آ و زده صا اشد این را در نفس تقصیف

۱	۳
۳	۹

اگریم بدین صورت جمله این عدد را اشتقاق کردیم شبکه دی شب ده که
 ی س ب غ این نوع از عمل خفیه است چنانچه این اشتقاق غریبه نماید

در حروف و یوزان
 تقصیف و تضعیف

چشم ترفع اوتار ششم اوتار بیستم ترفع از او اجبه کند بیستم تزلزلی کند بیست و چهارم
علم اشتقاقی تعداد حروف نماید مثلاً حرف را توار مع بینات کند و از ان حروف

۱	۴	۹	۰	۰
	۲	۹		
		۱		
			۳	۳
۴	۰	۰		

جمع حروف زمام سوال را چنین کند بعد از ان حروف خالص از یک
ساخته زمام کنند و نسبت بیست و چهارم زمام مطلب یک کلمه یا دو کلمه حاصل
شود که اگر یک کلمه حاصل کند صد و هشتاد و پنج علم الا فدا که
فصد و هشتاد و پنجم علم حروف بر بی با آنکه قریب حروف انجا که زحل مفتح فلک
است حروف زحل لام است و مشتری ششم فلک زهری جمل ام و ثور بن و جوزج س

سرطان دج و ارض ص ص بنده و ض و امیزان زلف ص عقرب ح رط و س ط ش ط جدی ی
ت و ادو ک ش ط حوت ل خ غ ص و هشتاد و بیستم علم درجات حروف فی البروج سر
است هر حرفی را بسبب درجه مقرر کرده اند و بعضی هر حرف را سی درجه گفته اند و درین درجات را بعد
طالع یا نه منظور است اگر آتشی غالب است عمل آتشی و اگر بادی غالب با و صد و هشتاد و پنجم علم
حروف نقاط که از جمل زمام حاصل نماید بدانکه عمل نقاط است که بویست تخمین جفر تا آن مقصد و
هشتاد و چهار بیت نقاط ستانند این نقاط را تقسیم بحروف اول طالع کند اگر حرف اول الف است
سه نقطه بدین اگر تقسیم یک نقطه بماند آتشی است و مطلب زود و بصول انجامد این عمل را امیزان سقا
و تخمین نامند و زود و علمی را انشراقیه بسیار منظور است و عمل غریب است که جمل جفر عمل میشود اگر نقطه
بماند بادیت که آتش را بر افروزد و پرانده گرداند و اگر سه بماند معالی در اجمال تعطل است و اگر دو
طالع بیت اول ب باشد نه تقسیم کند و ت و ش هکذا آنچه بماند تقسیم بطالع را بعد کند و اگر دو طالع
بیت ح خ خ بیج نقطه تقسیم کند اگر دو بار باشد شش شش نقاط حروف ص و ض مفتح نقاط
ط واحد عشر نقاط غ غ ثمنه نقاط و اگر حرف ی باشد سبعة نقاط هر نقطه سه عدد و شمرده تقسیم نماید
صد و هشتاد و پنجم علم قرائین است بدانکه علم قرائین که اعداد حروف را درین تقسیم حصول مطلب
برند چنانچه پنجان قرائین را بدرجات فلکی بسبب شصت درجه بر ند پس هر حرفی از دوازده گانه سی درجه

علم اشتقاقی تعداد حروف نماید مثلاً حرف را توار مع بینات کند و از ان حروف

علم اشتقاقی تعداد حروف نماید مثلاً حرف را توار مع بینات کند و از ان حروف

علم اشتقاقی تعداد حروف نماید مثلاً حرف را توار مع بینات کند و از ان حروف

باشد و هر وجه بنیشت قسم برابر است و هر قسمی را دقیقه گویند پس تمامی فلک بیست و یک مرتبه است
 و دقیقه باشد یعنی قرین را بطایع نظر کنند مثلاً الف اول حروف آتشی و اول حروف بادی است
 پس قرین اول حروف آتشی حروف بادی که همه وزن طبایع است علی بن نقاش و علم قرین طبایع
 حروف بر تیره هر حرف قرین است اگر چه باقی ماند از حرف خاص بطر سوال چایم که پنجم حرف از حرف
 باشد و در شمار بگیرد علی بن القیاس و جمع شمار بعمل آورد و نمود و علم ابوالست از نام و با
 نیز گویند مطلب بر نام کشت تا حصول زمام اول آید یعنی حرف از آخر الحرف اول آید پس ملاحظه کنند
 حصول مطالب عبارتی و لفظی حاصل آید و در نامات عبارت منسوب مقلوب ملاحظه آرند اگر چه عبارت
 مطلق مقصود در پس از صدر باب موفران زمام سازند و حروف از ترفع غزنیة نویسد البته مطلب
 ظاهر آید اگر این زمام غزنیة هم مطلب حصول نباشد از اعداد زمام سازند و از جمله ۱۲۱۲ طریقه کنند اگر دوازده
 باشد اعداد حروف حوت حاصل و جمع ساخته بار بعدی منصرف کنند اگر ۱۲ ماند از ترفع و حرفی زمام سازند اگر
 ۳۴ ماند از ترفع ۳۴ حرفی و اگر ۳۴ ماند ترفع ۳۴ حرفی نمایند و در صورت حروف مکرره را اسقاط نمایند پس
 آید و اگر یک باشد ترفع یک حرف علی بن القیاس ۱۲ ابرو عمل آرند اگر ۱۲ ماند از دوازده از حروف ۹ از قوس
 علی فلک همین وضع تا خط نباشد صد و نو و یک علم زمام ترفع غزنیة نویسد البته مطلب
 حاصل آید و اگر حاصل شود ترفع حروف تجمی ستانند از آن ۱۲۱۲ طریقه کنند پنجم ماند بعد حروف بروج ضرب کنند
 و ترفع اعداد بضر که بعد از طریقه ۱۲۱۲ باشد استخراج کنند که مطلب حاصل آید صد و نو و دو و دو و دو
 علم همسته خنجره بداند استخراج علم همیا و همیا و همیا و همیا ازین علم نموده اند این علم دریای است
 بیکران که بخواهر زوایا محروم نیست و اعمال سبب بعین بحسب جاری و شنند و ذال در بیان علم همیه
 نموده اند و حقایق طلسمات محکم نمودی و تماسل ابوبکر بن وحیه باین علم استخراج یافته کتاب
 سحر العیون الی عبد المغربی نیز ازین علم توان یافت که انفا اعمال منشرح ازین می شود و نیز الکتاب
 و عیون الخفایق و ایضاح الطرائق حکیم ابوالقاسم احمد السامی اهل امورش این علم است
 متقدمین اعمال این علم را اکسیر المطالب گویند و همسته خنجره عبارتست از اعداد ۱۲ و کثرت و کثرت

علم در اول

علم در اول

علم در اول

و طالع و صاحب طالع بدانکه اسم عبارت است چیزی که شخص بدان مشهورست و نام او بود و بابت
 عبارت از آن چیزی نسبت ابوت و اموت از و ظاهر شود و لقب عبارت از چیزی که معروف حال
 شخص باشد و طالع آنست که در احکام ذات و صفات و بزودی ترتیب یا بدو اگر لقب کنست
 بدو باشد که نسبت فرزندان بگیرد باید که پسر کلان تر را کنست بگیرد و یا آنکه از قدما هر که باین نام باشد کنست
 لقب یا دیگر و آنرا در اصول ساز و پس به بیند که از کدام طبقه از طبقات خلایق است و آن
 طبقه کدام کوکب متعلق است آن کوکب را بجای طالع بنویسد و اگر خسته تخمیر است بی از بین
 اینها که در خلایق موافق آن شخص بود و بجای طالع اعتبار کند چون شخص نوشته شد که جدول
 تخمیر است و تخمین جدولی دیگر هست که آنرا اس الیوس و گویند و جمیع الیاهوال نیز خوانند و از او نیز
 که پایان نموده شود و در جدولی دیگر علم او را از آن حروف که هر حرف چند نقطه دارد و هر نقطه
 آن چه خواص و در آنرا چه بالابا بر پسته اینجا بنویسد که بطریق معین است که بآن طبع عمل می آید و علم از
 آنرا که هر عدد در آنرا ضرب کنند و علم حجاب المنافع من حیات الله و علم حجاب المنافع من حیات
 شهر خان و من سکنها حاصل شود و چهار علم حجاب القلب بالمعبر بدانکه علم حجاب المنافع حجاب
 یکی عمل است برین طریق اول حروف راسع بیانات بسط کرد و نویسد بعد از آن از یوم دلیل حروف
 مع بیانات بسط نویسد پس از آن حروف ستاره آن یوم نویسد به بسط بعد حروف حجاب المنافع
 من شهر فلان امه مکه به بسط نویسد از آن محل این حروف گرفته جمع گرداند از آن جمع مخارج ثلثه
 بحروف ده خل ثلثه با عدد برآورد پس حرف آنها نویسد همه به ترتیب و توانی نوشته اعداد اول را
 با اعداد مخارج ضرب کند آنچه حاصل شود با طح کند هر چه بماند از آنرا عمل آورد اگر یکی است در باره
 هست و اگر ۲ در بازوی چپ و اگر ۳ در آتش و اگر ۴ در پا و اگر ۵ در آب و اگر ۶ در خاک حروف
 خالص از مکرده کرده تا زمام اول آید عمل تمام اسما و مقدسه و اسما و اعوان و هم ملاک کشیده
 دعوت کند و طبع حاصل است بحرب هست و عدد و نو و پنج علم اس الیوس که از آنرا جمیع الیاهوال
 نیز خوانند آنرا به مرتبه است و علم مراتب اس الیوس و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹

در این جدول هر حرف را با عدد ضرب کنند و حاصل را با عدد اول ضرب کنند و حاصل را با عدد اول ضرب کنند و حاصل را با عدد اول ضرب کنند

در این جدول هر حرف را با عدد ضرب کنند و حاصل را با عدد اول ضرب کنند و حاصل را با عدد اول ضرب کنند و حاصل را با عدد اول ضرب کنند

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

علم مرتبه اول اسوس را فاش خوانند مرتبه ۲ را افلاک عالییه گویند مرتبه ۳ را کامل خوانند مرتبه ۴ را
جامه گویند مرتبه ۵ را دایره خوانند مرتبه ۶ را افلاک عالییه گویند مرتبه ۷ را افلاک کانییه گویند
مرتبه ۸ را ظاهر خوانند مرتبه ۹ را افلاک خائیه گویند صد و نود و شش ششم علم جمع الاصول
مراتب و تالیف است آنرا المراجعات خوانند جمله علوم سیصد و شصت است باقی اهل بطنه موقوف است اگر
از موهب فواید را در حفظ داشته بود و مصحف طمیه استخراج می توان کرد در مرتبه اول اجتماع از اصول خواسته تا
۲ و ۳ استخراج است یا ۴ و ۵ ترکیب مرتبه است یا ۲ و ۳ تالیف اول است یا ۵ استخراج
۲ است از اصول هشت تا ۶ و ۷ استخراج ۳ یا ۴ هفتم است ترکیب پنجم است ترکیب استخراج مرتبه ۲
یا ۴ نهم تالیف سیوم است یا پنجم در تحت این نه مرتبه بنده است که آنرا درجات تسعة افلاک
عالیه خوانند مرتبه اول را از وی فاش خوانند و اخوان وی جمله عرش و مقربان و روحانیات اند
اول مرکب است با اول یا دوم آن دویم مرکب است یا سیوم و سیوم مرکب است از اول یا چهارم
چهارم مرکب است از اول تا بن مرتبه پنجم از مراتب جمع الاصول پنج مرکب است از اول یا ششم ششم مرکب است
از اول مرتبه یا نهم مرکب است از اول مراتب جمع الاصول یا دهم از مراتب او محدودی از اسما
الظواهر و الصادق اما مرتبه ثانیه از افلاک عالییه که آنرا ثانیه خوانند و اخوان وی حفظ کرسی
سینجایند و گرد میان و محدودی از اسما الیه حکیم است و در تحت این مرتبه هشت مرتبه بنده است
یکی مرکب است از دویم مرتب یا چهارم از مرتبه او دویم مرکب است از دویم مرتبه پنجم از مراتب جمع الاصول
سیوم مرکب است از مرتبه دویم جمع الاصول یا ششم از مراتب او چهارم مرکب است از دویم مرتب جمع الاصول
یا هفتم مرتب یا پنجم مرکب است از دویم یا ششم ششم مرکب است از دویم یا نهم از مراتب جمع الاصول هفتم مرکب است
از دویم یا دهم هفتم مرکب است با جمع مراتب افرادی بقدر این مقصود این عمل آن اجماع الاعمال است اما
مرتبه ثالثه را کامل خوانند و اخوان وی ملائکه آسمان هفتم اند و محدودی از اسما الیه العزیز است این
مرتبه مطلوب است هر هفت درجه اول مرکب است از سیوم یا چهارم جمع الاصول دویم مرکب است
از سیوم یا پنجم سیوم مرکب است از سیوم یا ششم ششم مرکب است از مرتبه سیوم یا نهم هفتم مرکب است از مرتبه

سیوم باوهم اما مرتبه رابع را جامع خوانند و اعوان این مرتبه شش درجه شش حال دارد و اول
 مرکبت از چهار مرتبه جمع الاصول با پنجم و دهم مرکبت از چهار مرتبه پنجم مرکبت از چهار مرتبه پنجم
 از چهار مرتبه باوهم اما مرتبه خامسه را دگر خوانند و اعوان وی ملائک آسمان پنجم اند و محدودی از
 اسماء الیه نور و بادی است و تحت این مرتبه اندراج یافته پنج مرتبه مرتبه اول مرکبت از پنجم
 هشتم و دهم مرکبت از پنجم با نهم سیوم مرکبت از پنجم هشتم چهارم مرکبت از پنجم با نهم پنجم
 است از مرتبه پنجم باوهم اما مرتبه سادسه را از مراتب افلاک عالمیه نیزه گویند و اعوان وی ملائک
 آسمان چهارم مرتب و محدودی از اسماء الیه پنجم است و این محققی است بر چهار درجه اول مرکبت
 از پنجم با نهم دهم مرکبت از پنجم سیوم مرکبت از پنجم با نهم و چهارم مرکبت است از پنجم باوهم
 اما مرتبه سابعه با افلاک تائمه نامند و اعوان وی ملائک آسمان ششم اند و محدودی از آسمان
 الیه جلیل است و این مرتبه شش بر سه درجه است اول مرکبت از پنجم با نهم دهم و دهم مرکبت از پنجم
 با نهم سیوم مرکبت است از پنجم باوهم اما مرتبه ثامنیه را ظاهر خوانند و اعوان وی ملائک آسمان
 دهم اند و محدودی از اسماء الیه کبیر و الرشیاء است این مرتبه بدو درجه اند اندراج دارد و اول مرکبت
 از پنجم با نهم دهم و دهم مرکبت از پنجم باوهم از مراتب جمع الاصول اما مرتبه تاسع را کفرین مرتبه
 افلاک عالمیه است خاتم گویند و اعوان وی ملائک آسمان اول اند محدودی از اسماء الیه
 ذات است و هو الله و این مرتبه واحد است مرکبت از مرتبه پنجم از مراتب جمع الاصول باوهم
 مرتبه از مراتب او بدانکه مراتب جمع الاصول را نیاج است که از اجامل الزیارات خوانند و
 خلاصه لمراتب نیز گویند و آن همه پنج است اول پنجم درجه از فاتحه و تکرار و دهم و پنجم درجه
 فاتحه است و تکرار در پنجم است از مرتبه ثلثه و اول از مرتبه جامع سیوم پنجم است از مرتبه فاتحه و
 تکرار او چهارم از مراتب ثانیه و ثانی از مرتب جامع پنجم پنجم است از مراتب دگر و تکرار و سیوم از مراتب
 نیزه است اول از مراتب تائمه پنجم بین قاعده را بناید مگر ظرف صفت و از اتاد و رسیده و مراتب
 استخراج نمید به بومیت اسماء نیز تعلیم یافته شد ترتیب چهارده نوع است که در شرح و وازده مرتبه

درجه پنجم

که از اساس نامند حرف را نظیر خوانند دایره نیست

۱۱۴

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص
ع	ط	ظ	غ	ق	ف	ص	ک	ل	م	ن	و	ه	ی
ا	ی	ق	غ	ب	ا	ر	ج	ل	ش	و	م	ت	م
ن	ث	ش	و	س	ج	ز	ع	خ	ف	ض	ط	ص	ظ
ا	ه	ط	م	ف	ش	و	ب	و	ی	ن	م	ت	ض
ج	ز	ن	س	ق	ث	ظ	د	ع	ل	ع	ر	ج	خ
ا	ج	و	ش	ظ	ق	ن	ب	ج	ر	ض	ع	ک	و
ب	ج	خ	ر	ض	ن	ع	ل	ط	س	و	ف	م	ی
ا	ر	ع	ی	ب	ز	ف	ث	ق	س	ت	ث	ش	ک
ص	ل	ع	ض	م	خ	ط	ن	و	ظ	و	د	ع	م
ا	ح	ز	ط	ق	و	ت	د	ش	ع	ل	ی	ج	ن
ض	ف	ن	ب	خ	ش	ط	ک	ه	ث	و	ض	خ	م
ا	ش	خ	ر	ش	ط	ع	ل	ن	ی	ت	ح	د	س
ض	ع	ق	م	ه	ب	ج	و	ز	ص	ط	ف	ل	و
ا	د	ل	ع	ش	ن	ج	ح	م	ص	ث	خ	ه	ی
س	ر	و	ب	ز	ل	ف	ت	ظ	و	ط	ا	ن	ج
ا	و	ز	ی	م	ع	ق	ت	و	خ	ج	و	ط	ل
س	ص	ش	خ	ط	ب	ه	ج	ک	ن	ق	ر	ت	ص

جفر

تفاوت بین این دو

تفاوت

تفاوت

تفاوت

تفاوت

تفاوت

تفاوت

تفاوت

تفاوت

تفاوت

تفاوت

تفاوت

تفاوت

تفاوت

تفاوت

این دایره یکصد و سی و نه خوانند و اول و دو را خوانند این دایره آتشی را قمری و دهنده و طلوع یکصدی خوانند
این دایره را خوانند دایره یکصد و سی و نه خوانند و این دایره را خوانند دایره یکصد و سی و نه خوانند
از دایره آتشی که حرف پنجم است این دایره را خوانند دایره یکصد و سی و نه خوانند
از دایره آتشی که حرف ششم است این دایره را خوانند دایره یکصد و سی و نه خوانند

ششم ما خود از دایره ابجد بود و دایره افری که ما خود از دایره ابجد می است هر چه جهام است اما
 باید دانست که ما عزیز داس الاسوس و موازین حروف این مراتب دانسته نشود و استخراج تنقید
 است اگر موافقت الکی فضل نامتناهی این قواعد و حافظه ممکن شود و صحیفه فاطمه استخراج
 تواند کرد بدانکه قوامی عبارت است از حرفی که در ضمن آن حروف خاص وجود دارد نسبت به صحیفه
 بین الیافین و آن نسبت یا بطریق تضعیف بود یا تصفیه و ثلثیه و ربعیه و سیمیه و غیره
 ثلثیه و سیمیه و غیره چنانچه ضعف این حروف بدین نوع استخراج آید از الف ۱۱ تضعیف ۲۲۲
 مرتبه اول است تضعیف مرتبه دوم ۴۴۴ و تضعیف مرتبه سیم ۶۶۶ حروف این مرتبه آبی
 ق ب ک ر و م ت و س ح این ۱۲ غیر کار ماند و با تضعیف
 مرتبه اول ۴ مرتبه دوم ۸ مرتبه سیم ۱۲ حروف این مرتبه سبز
 ح و ی این حروف تکرار ندارد و از نسبت نوشت حروف همین وضع
 حروف شاندر مطلب و مقصود استخراج کند عبارت درست حال آنکه
 نوع دیگر اعداد هر حرف را هم بگیرد و سید و صغیر گرفته جمع نماید و از
 حروف تحقق سازند و بلا حفظه مطلب کنند اگر از آن مطلب است حاصل
 فهو المطلب و الا لا تتحقق از آن اعداد حروف کلمه سازند که مطلوب
 حاصل آید این عمل بنایه سریع الاعمال است و سهل بعضی در عمل
 ترکیب کلمات عروج حروف و تنزل میگردد و حروف افرازی را مقدم
 بعشرات و عشرات را بمئات آید تا مطلب صحت پذیرد و از همین محاسن است
 و خدا را احاد را مقدم آید تضعیف آید و ربع ب تضعیف مرتبه دوم
 د ک مرتبه سیم ب ل حاصل شد ح د ب و ی د ک ب ل و از حروف سیم تضعیف و تضعیف
 ک و ربعیه تضعیف مرتبه دوم س ق مرتبه سیم م و حروف دال اگر در عمل می آورد تکرار
 حروف پیشتر حروف خالص نیست ح د ب و ی ک ل ح ق س ق ر غ ز ی این حسب دقت

۲۲ ۱۲ ۱۰
۲۸ ۲۰ ۱۶
۳ ۳

م د	م ح
تضعیف	تضعیف
۴	۴
ق	و
تضعیف	ربعه
۲	ب
ک	تضعیف
ربعه	۱۶
ی	دی
۱۶	تضعیف مرتبه
۴۴	۲۴
س ق	د ک
تضعیف	مرتبه سیم
مرتبه ۳	۳۲
۸۴	ب ل
۱۲	
۱۲۷	

در غزیری که نام آن کمال است
 ک ق ر ی
 ح د ب و ی ک ل ح ق س ق ر غ ز ی

حروفه ف ص ق ر و موکل ثور جبرئیل و هو الایمل و اعوانه فیلوش و قطبوش و جوزار به عطارد و حروفه
ش ت شخ و موکل جوزا کائیل و همرا یمل اعوانه نو لوش فیوش سرطانش و حروفه
ف ض ط ز و موکل حروف بروج و در الیمل و لو یائیل و عطکائیل اعوانه طینوش و قشوش و سر
شمس سر و نه م ن س ع موکل حروف الاسد زقائیل و سر جاکیل اعوانه پیش و قطبوش و جوزا
عطارد و حروفه ش ت شخ و موکل الحرف البروج و در یائیل و جبرئیل اعوانه نو لوش و قلدلوش و
موکل حروف الدمار و همرا کیمل و عزرائیل و همکائیل و همکائیل اعوانه هوش و بطیوش و طیوش
و لالوش و میزان ربه هر حروفه زق ط موکل حروف البروج سر قائیل عطرائیل و نورا یمل و نورا یمل
و موکل حروف الرب البروج سر جاکیل و مجلیائیل عطرائیل و نورا یمل و نورا یمل اعوانه عقرب حروفه ز
ط س ب ن ا البروج و حروفه ط ی ک ل موکل البروج تنکفیل و امر اکیل و نورا یمل و موکل حروف
الرب البروج اسماعیل و سر اکیطائیل حروف دایمل طائیل قوس حروفه ط ش ط البروج
الشری و حروفه ه و ف و موکل حروف البروج سمعیل و همرا کیمل و نورا یمل و موکل حروفه شری
و در یائیل و صر قائیل و تنکفیل و حروفه ی س ع ربه شری و در یائیل و صر قائیل
حروفه ا ج و و موکل حروف البروج سر طائیل و عزرائیل و نورا یمل و موکل حروفه ا ج ل اسرافیل و جبرئیل
و در یائیل و لو حروفه ک ش ع ربه زحل و موکل حروف البروج خد و دایمل و یسکائیل و نورا یمل و جبرئیل
و موکل مذکور شده حروفه ل ح غ ربه ا البروج و شری و موکل حروف البروج طائیل و
یسکائیل و حروف ربه موکل بالا مذکور شده بلکه اسرار و اعمال علم شریف جفر که حقائق حروف
بر قائق قواعد ملقوی است حدی و نهایتی ندارد و هر حرف معین است اعداد و تفرع و تنزل و جمع
و سایر و عزرائیل و طائیل و حروفه ی س ع ربه شری و در یائیل و صر قائیل
محقق است بحروف و بین طریق جمله بطون ۲۸ حروف و سه ۲ بطون و منفرد و چهار بطون
ازین جمله یک حرف را به ۲۸ بطون مینمایند بهین طریق یطن اول الف عمده و چند تحقیق و تحقیق
اب و دو بطون ۲ این ج ی مع مینه و س است تحقیق و س تحقیق و ج هم ک و یقوم جمله من بطون

اول هم تحقیق وی و تحقیق ح و داد و مقوم بطون شانی هم پس تحقیق دیان و پس تحقیق بیج
 رک بطون سیوم مع بینة هم س ق تحقیق هم س ق و تحقیق ب ج ک ل ن س بطون هم کمال
 طوطی است از الف ا حد تا آخر بینة وال صد و پنج آنست حروفه ه ق و کمال شعوری است حد
 هم ا و هم ا ضرب کرده ۱۶۹ شد حروفه ط س ق و کمال سبی الف ا ا ح ا ۹ دال ه هم هم
 حروفه ه ن ق بطون ه که الف و لام و فاعدا هم هم ۲۶ مخارج ج س مقوم و مع ش ازین
 خمس بطون حاصل شد ا ح و ج ی اب و د و س ان ل ج ن ک و ی ج داد و ا ح اب ط و ی
 ان هم س ب ج م که ه ن ق ب ج ک ل م و ق ط س ق ح س ر و ع ش حروف غیر مکرر نیست
 ل و ج ی ب د س ن م که ه ط ق ل ر ع ش هیزه حروف غیر مکرر حاصل شد ازین حروف قواعد
 اس الاسوس تجریر آورده نموده بطون ه کمال حرفی است که آن عبارت است مع بینات
 سه فوج است اول ترفع غزیری ۳ بعد از بر و بینة ملفوظی نماید چنانچه الف و لام و فاعدا هم هم
 و لام و فاج س ر مع بینات جیم س ی ن را عددده هم ۷۷ و ع ش س بعد از اجتماع حروفه
 فی الحروف یعنی ضرب الحروف فی الحروف این ه فوج است اول ضرب یکدیگر حروف تجزیه ۲ ضرب
 بحروف غزیری ۳ یکدیگر بحروف بروجه ۴ ضرب الحروف فی العین الحروف یعنی در ذات آن ه حروف
 محققه یا حروف مخلقه مع بینات ضرب کند و مخلقه از یک تاندران یعنی باقر و رسا ندلعباران
 بعشرت بر و بطون ه الف مع بینة را مخارج ای ق داخل احد عشر بایت داخل آن هم ۴
 مخارج د م ر ح بطون ه بر و بینة عددیه با الف با قاف عددده الف لام قایا الف قاف الف قاف
 مع بینة ه ۴۹ حروفه ه ص ت و مقوم حمل ل الف ب ی ق ا عددده ج ف ق غ بطون ه ۹ ترفع الف
 بقوا عدد مقوم ب ج و ترفع الا و تا بر من ثلثه الی تسعه ه و ه و حروفه ازین ط حروف جمعه ه
 ط و ترفع مقوم ر ن و ترفع الا صفا را زین بطن آنچه حاصل شد ک ل س ع ص ز ع ر ط ف غ ز ح و
 ه فی نفس الف الملفوظی اک س ب ی ع ازین پنج بطون آنچه حاصل شد ج س ی م ن ر
 و ش ق ح ه ص ت ب س ع ک ل ز ض بطون ال ا ل ط ل الف مع بینات سبعة مترادف ال الف ل

۱
۱۳
نوعی تحقیق است
۱۵
۱۵
ل م ن ق د س
۳

غیر مکرر حروف اعداد و این بی سی صغ ان ح بطون ۳۴ حروف نورانی و حروف سیمائی
هم مرتبه باشد ضرب نماید چون ظلمانی یا نزوده است و نورانی سیزده پس دو حروف سیمائی و سیمائی
انضرب نماید ۳۴ مجال ثلثه هر حرف کتابی و کلامی و لبائی چنانچه اول تفصیل آن بیان کرده و بطون
۳۴ استخراج ملاحظه و سوره و لبایه نماید این بطون حروف گانه بهم رسیده چنانچه اول استخراج ملاحظه
که از خمسة متفرقه گویند این حروف بهم رسیده ۳۴ ال دی و سن م که هر سب طریقی از این حروف
تا بطون است و ششم این مضروب بهم آید رفع ص منق ح ق مع اول ض ضیا بطون اول و ثانی
و ثلث شاف موزا ضیه و دریافت امور حالیدین سه نوع است مطلب کتاب نیست و با کلامی آید
که ذکر آن گذشته اهم ترین حقایق و معظمتین و قیاق مخبر است قدما اهل و نش و سیمائی فطرت
بکشف الهامات و افکار بلند مین و بقوا اعداد باب صدق و یقین نوشتی که استخراج ملاحظه
جفر آورده اند و بضابطه و قیق اشاره فرموده اند و نموده و آنچه تجربه پیوسته و حقایق اعمال
آن اثبات یافته و اعتماد اهل دانش عالی شعار بر آن خواهد شد هر چه بی که کمال و صعود
و غایت منسوخ داشته اند و توفیق تعلیم لفعیل در بیان می آرد نوادر ال اعمال غریب لمقا است
الحمد لله الذ جعل قلوبنا لعارفین نور کمال الجمال سرور نور الحقائق و حروف لایل الوصال سطور او
انقشرا باثر الاعیان و حروف و حروف سطور بالو ح حقائق لبعثه تبارک عظمک الله تعالی لهدارین
که حصول خمسة بیان کرد اما اینجا تمثیل و فهم میگردد که اصول خمسة عبارت است از لقب و کنیت و طالع و
صاحب طالع استخراج احوال نماید طریقی است که این خمسة کنیت کنیکبیر و موزا چند اند که نام اصل
آید پس صدوران کنسیر گیر و وزام کند و کنسیر نماید تا آخر باب آنکه موزا است آن کنسیر گیر کنسیر
آخر باب فقیه است سانی و سبندی شال می آید و شال چون محمد طریقی مذکور از کنسیر است
صدورات و موزا است گرفتن تا مایل باید کرد و در آن سطور که چه چیز حاصل شده است و کلمات که کنسیر
از حاصل طالب حکایت کند و از گذشته و آینده مضروب و مقلوب با چون این مقدمات مفهوم کردی اکنون
بدانکه آنچه این فن را در تشخیص احکام از ماضی و مستقبل و حال حاکم موزا و موزا با صدق است و سبندی

چنانچه بعضی برانند که کلمه که از صد و سی و شش متعلق از احوال گذشته طالب است و هر چه از موقوفات
 حاصل از احوال آئینده و آنچه در قلب مایات حاصل آید شعر بر حال حالیه بود این سخن باطل عقل و غیر
 صحیح است بعضی از علما جفر برانند که مجموع مرکبه از صد و سی و شش موقوفات به پنج مقلوب باشد متعلق
 بزمان گذشته سائل است و این نیز از صواب خالی نیست زیرا که هر عاقل و ذوق تمام دارد که بداند
 که منسوب است اشارت بآئینده باشد و هر چه مقلوب است اشارت بگذشته میکند نوع دیگر اسم
 سائل را بسط حرفی کند و از آن حروف مبسوط را بسط حرفی نماید تا بهفت مرتبه و از بهفت تجاوز نکند
 چون اسم سائل را بهفت مرتبه بسط کند حروف خالصات را از آن بردارد و یکسیر نماید و پنج باب
 اول نگاه دارد و سطوح یکسیر کند که چه کلمه می آید البته البته از احوال و اطوار طالب سائل حکایت کند
 و چه و دیگر همان بهفت مرتبه را بدون تحکیص و یکسیر ملاحظه نماید که طالب جواب کند اما اگر در
 بجا آورد و در هر دو مواضع تامل کند بهتر خواهد بود و نوع دیگر استنباط احوال از بسط عددی چنانچه
 که اسم سائل را بهفت مرتبه بسط عددی کند بطریق که در بسط حرفی بیان کرده است استنباط احوال سائل کند
 نوع دیگر از استنباط کیفیت احوال است که احوال بیمار از آن معلوم گردد و طریقش چنان است که
 از مریض پرسند هر چه گوید آن کلمه را با اسم او طالع وقت بسط کند و آنجا حرف تحصیل کند و به بنیاد
 در آن حرف که ام طالع غالب است بر طبیعی که غالب است بیماری را از آن طالع مرض حاصل میشود است
 و این از جمله غرائب است و اعتبار تمام دارد زیرا که اطباء را حاذق و شقی در تشخیص کرده اند و در
 مرض داشته اند و همین آن بنیاد شکل است و در آن اختلاف بسیار است از استخراج چنین کلمه
 عظیم است زیرا که چون موده مرض معلوم گردد و علاج آن آسان شود و چنانکه قول حکما است نما احوال
 بماده المرض لا با اختلافها نوع دیگر از شکشافات احوال آئینده است که همین منصوص علاج در کتاب
 که مشهور بحلاج الاسرار است ذکر کرده بنیاد متبسط و طریقش آنست که سوال را با طالع وقت
 او تا و طالع جمع کند و مجموع را یکسیر نماید و حروف که سوار است متصل نماید و خالص ساخته و یکسیر
 البته البته در سطوح یکسیر کند که جواب شافی تواند بود و بیرون آید اما اصل آنست که جواب این سوال

سیاه کرده اند و کار ایشان با تمام رسیده چه طریق مواجهه نماید این روش را قلب کردن یا برایش
والف را یا یا یا بجای الف یا یا یا بجای باالف آزند و نیز بر اینست که مقابل نمودن هر چه گویند
و اساس را فطر آوردن مواجه گویند یعنی چهارده حروف اول بحکم بر آماره فون که حرف
چهاردهم است اساس نامند و از حرف سیم تا غین نظیره گویند و در هر مطلع حرف یازدهم
نظیره گویند و این نظائر هر چهارده در دستخارج بنفایت مستتر است اول دائرة مسمی تبت است و در
قری ایجدی است سیوم و در طبعی است طم است چهارم و در واقع است بعد از آن چون مواجه کرده
حروف موقوفی و مکتوبی و مسوری آنتران داده باعتبار هر حرفی از مقصود که طرح ۲۸۲۸ یا فیه
برگیرند و در صفحه مقصود آنچه حاصل شود و یکصد و نوزده سازند و در باب اول نظمی پاکیزه مطابق سوال
بیرون آید چنانچه اگر عبارت عربی را نویسی با و عدد باعتبار عربی بگیرد عربی بر آید و اگر
عبارت فارسی نویسی با و عدد هم باعتبار فارسی گیری نظم فارسی بر آید و اگر بعد از حرف
۲۸۳۳ طرح کنی رباعی بر آید و اگر بعد از آن حرف ۲۸۳۴ طرح کرده حرف بگیرد عربی غزل بر آید و اگر
طرح کنی قصیده بر آید و اگر ۱۲۱۲ طرح کنی مطلع بر آید و اگر ۲۸۲۸ طرح کنی مقطع بر آید و اگر ۳۸۳۳
طرح کنی فرد بر آید و اگر پنج پنج طرح کنی مثنوی بر آید و موافق مدعی بهم طالب مادرش و عزیزان و غیره
که در اینجا ذکر کرده باشند و اگر هندوی گیری عبارت هندوی بر آید و بهر زبانیکه سوال
خواهد شد همچون زبان جواب خواهد بر آمد فقط



فاننامه

هر کس که سوال کند اول درود خوانده و در خاندای این نگاشت اندوختنی در زبان عربی خواهد نوشت
و نه نه طریقه و در حرف بالار با او حرف زیرین را زیرین نویسد تا عبادت پیدا شود فقط

بسم الله الرحمن الرحیم
نه طریقه نه طریقه ۹۹ طرح

ی	ا	و	ا	س	ی	ل	ف	ی	ب	ا	ی	ی	منه
س	ل	خ	س	ه	ر	س	ل	ل	و	ه	ی	ی	خ
ی	ص	م	ی	و	ف	ت	ی	ت	ج	ج	ت	ص	ه
و	ل	ت	ج	ی	م	ه	و	ن	ی	ا	ع	ل	ر
ف	ل	و	ت	ا	ل	ا	و	م	ل	ه	ت	ل	و
ل	م	ا	ا	ل	ی	ا	ب	ل	ل	م	ا	ل	م
ر	ح	س	ف	ه	ا	ن	ر	ت	م	ا	خ	و	ن
ل	م	ا	ت	و	ل	ص	ی	ا	و	ر	ی	ا	ا
ن	ا	ر	ا	ن	ا	و	ط	ت	م	و	ح	ا	ر
د	ج	ا	ر	و	و	ف	ل	ن	ب	ی	ع	م	و
ل	ه	و	ت	ز	ل	ص	ت	ق	ب	ص	ع	خ	ا
ل	ا	ا	ا	ک	ت	ص	ع	ل	و	ی	ر	ل	ب
ل	م	ی	ر	ق	س	ا	ل	ل	ه	ل	ب	ن	و
ی	ی	و	ض	و	ح	ر	س	خ	ر	ر	م	س	س
ت	ق	ن	م	ر	ر	ب	ر	ل	و	س	ا	ی	ی

در اثرش بود هزاران صورت
بود در آن جلوه ظاهر عیان
بر حسب آینه شد در ظهور
صورتش آینه گیتی ناهست
کثرت ظاهر بعد مرونند
حال کند جلوه تنجید بیان
راه تنجیر بقدم میسر
عشق درین حال بود دیده و
جلوه جانانه کران تا کران
جان بده وزندگی از نو بگیر
روشنی چشم دل از حق بجواه

در اثرش بود هزاران صورت
بود در آن جلوه ظاهر عیان
بر حسب آینه شد در ظهور
صورتش آینه گیتی ناهست
کثرت ظاهر بعد مرونند
حال کند جلوه تنجید بیان
راه تنجیر بقدم میسر
عشق درین حال بود دیده و
جلوه جانانه کران تا کران
جان بده وزندگی از نو بگیر
روشنی چشم دل از حق بجواه

در اثرش بود هزاران صورت
بود در آن جلوه ظاهر عیان
بر حسب آینه شد در ظهور
صورتش آینه گیتی ناهست
کثرت ظاهر بعد مرونند
حال کند جلوه تنجید بیان
راه تنجیر بقدم میسر
عشق درین حال بود دیده و
جلوه جانانه کران تا کران
جان بده وزندگی از نو بگیر
روشنی چشم دل از حق بجواه

صانع خود را نمود این اثر
گشت چو مرآت مظاہر عیان
پس از هر آینه سبیل نور
هر چه درین دایره صورت گشت
معنی هر صورت اگر رود و
وحدت صرف آید از آن داعیان
عقل درین معنی اگر بگردد
و دیده عقل است ازین بی نظیر
عشق تواند که به بیند در آن
پیش ره عشق عیبانی بمیر
جهت اخلاص و یقین نه براه

چون کسی را بودی این کارگاه
آمده باشی تو گشته زبانه
یا به تو نغمه شای تو گشت
نطق مار و آدم اینکار نیست
سکه تو از تو نغمه شای تو گشت
نطق مار و آدم اینکار نیست

مناجات اول مشعر بر ذکر تحمید و صفات ذات حمید

عالم ترا کاه زراز همه
مقدم جان همه در راهت
پیش تو دوازده جبین سوال
بهیئت یک دوره نیاید ظهور

ای برمت روی نیاز همه
روی دل خالق بدرگاهت
کافه خلق سجده شال
گرند مهر صفات تو نور

مناجات دوم مشعر بر ذکر تحمید و صفات ذات حمید
عالم ترا کاه زراز همه
مقدم جان همه در راهت
پیش تو دوازده جبین سوال
بهیئت یک دوره نیاید ظهور

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

حسن تمناش بگو ساز کن
جای خوش و صفا صافی دلان
بار خدایا بطفیل رسول
چشم و دلش را بصفای بار کن
بار و پیش و رسد و قبلان
کز گرم این خوشها کن قبول

فی النعت المتعقبت

بسم الله الرحمن الرحيم
جسوه اهد چو افکنده طیل
ظا هرش ز عرف چو مرقوم شد
فهم چو دریافت ز قوش طیل
سیر که درین دایره نمیشد
مخزن اسرار حق است از قدیم
ساخت عیان ره طبع جان دل
باطش از بنینه مفهوم شد
نام محمد بد و نام علی
و آنچه درین برده خطایش
محمد ۹۲

نام نظامش چو خفی و جلی
نام و نشانی که در جهان حکمت
مجل بسمت صبر و دو تمام
از مجل صدر چو دو گیر و کنار
از دو و دو و دو و دو بگویم سخن
هست و دو و دو و دو و دو بجا بجا
هست ز تمکین نبی و ولی
احمد مختار و علی و ولایت
هست درین عقده حمای تام
اسم محمد بنمایید عیار
کشف روضش کنم اینجا بغب
بسم و در جا و در گریه و دال

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

است
انگ

این که در زلف آویخته است
 آن که در جوانی ناله می‌کشد
 این که در صفات است
 آن که در دل می‌کشد
 این که در بیخ می‌کشد
 آن که در بیخ می‌کشد
 این که در بیخ می‌کشد
 آن که در بیخ می‌کشد

رنگ پذیر است چو جسم کثیف این دو صفت هر دو را دیده اند تا که بدین صفت آید بدست تا که بود عارف اطوار او بنیجرانند و از ان جا بلند می طلبندش به بسیار و همین سعدان سالار بداند که چیست ورنه چو خمره شود پیرایان گنج صفت در تیرنجینه است پرده زناش کشاید که چیست لیک نه آن دل که ز آب گلیست	رنگ پذیر است چو جان لطیف دیده و روان که همه بگریخته اند جوهر او قابل این سرود هست تا که بر در راه بس دراز او با همه کس است از ان غفلند همه شانت و ندانند این چون که لعل بعدن خضی است تربیت اراغیت نماید ز کان سعدان او کالبد سینه است جوهر صفتش بنایم که چیست این همه صفتش ناموست
---	---

صفت قلب

معنی او مظهر سر خدا است تعبیه در آب و گل آدمی هست زینش گل منفعل جوهر حیوانش بود لا جرم	صورت دل نمینه پرفضا است عرش الهی است دل آدمی جوهر صفتش ز آب است و گل آنچه بود پیکرش از لحم و دم
---	--

این که در بیخ می‌کشد
 آن که در بیخ می‌کشد
 این که در بیخ می‌کشد
 آن که در بیخ می‌کشد
 این که در بیخ می‌کشد
 آن که در بیخ می‌کشد
 این که در بیخ می‌کشد
 آن که در بیخ می‌کشد

درین صفت که بر این آینه دومی نظر
واقع دم باش که آینه ات
نقش هواکی که نموده دران
حاضر دم هر که بصبح و مسا است
آینه هر که بهور و بروست
هر نفسی که ز تنه دل در عروج
از شفقت چو نمائند گذر
هو بود از دل چو شود مرتفع
این بود اسرار سنجیل اگر
نیست که سنجیل که بر بدن از غلام
که تو به عالم نظرت مدعا است
و سبدم از خود بخود آور نظر
لیک درین آینه خود بین مشا
دید نه بیند خود و بیند جهان
چون نظرش نیست بخود زان سبب
هم نفسش است سنجیل بکار
حاضر دم باش که این هم نفس

در صفت آینه داری خبر
صاف بود در نمد سینه ات
باشد از آینه ات آید عیان
هم دل و هم آینه اش با صفات
در دل او پر تو انوار هست
از دولت چو نمائند خروج
هو بود از تو نشو می با خبر
ها بود آن دم که شود مرتج
باشد از دل بسنجیل نظر
و شمت پیش نظر کان صاف
در برت آینه عالم نما است
تا ز بد و نیک شوی با خبر
تا بشود جلوه جانانه فاش
و دیدن خود باشد شن ز خود ندان
و دیدن اشیاش بود بی تعب
نماظر او باش بدیل و نهار
تیره فسازی بود او هو س

درین صفت که بر این آینه دومی نظر
واقع دم باش که آینه ات
نقش هواکی که نموده دران
حاضر دم هر که بصبح و مسا است
آینه هر که بهور و بروست
هر نفسی که ز تنه دل در عروج
از شفقت چو نمائند گذر
هو بود از دل چو شود مرتفع
این بود اسرار سنجیل اگر
نیست که سنجیل که بر بدن از غلام
که تو به عالم نظرت مدعا است
و سبدم از خود بخود آور نظر
لیک درین آینه خود بین مشا
دید نه بیند خود و بیند جهان
چون نظرش نیست بخود زان سبب
هم نفسش است سنجیل بکار
حاضر دم باش که این هم نفس

درین صفت که بر این آینه دومی نظر
واقع دم باش که آینه ات
نقش هواکی که نموده دران
حاضر دم هر که بصبح و مسا است
آینه هر که بهور و بروست
هر نفسی که ز تنه دل در عروج
از شفقت چو نمائند گذر
هو بود از دل چو شود مرتفع
این بود اسرار سنجیل اگر
نیست که سنجیل که بر بدن از غلام
که تو به عالم نظرت مدعا است
و سبدم از خود بخود آور نظر
لیک درین آینه خود بین مشا
دید نه بیند خود و بیند جهان
چون نظرش نیست بخود زان سبب
هم نفسش است سنجیل بکار
حاضر دم باش که این هم نفس

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بعد الف نقطه گرفت در رقم بسم بجای الف یا و بود و در و چارست و و یا و بود باشد سه بعد عدد حاصل شش محل سین بود نمایا هر سه است سه حرف تمام هشتت سه از یازده آرد خبر هست درین عقد بیان تمام و در مثل این عقد پنج صواب هست و ده و یک قبل حرف بود	نقطه گرفت به شرافت گرفت صد و شش شد بلوای الف آن عدد چار شود و و و و حد سه را عقد بود شش عدد سیم زده چار و را سین بود هشتت بود این سه بلفظ کلام شصت شش از صد و یک برید جلوه گزین بر ظهور صفات محسوس بود و در حساب هو الله الذي لا اله الا هو
---	--

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم حرف تقریر که درین بسم است نمایا هر سه حرف و لی و در بطون حرف زبر نوزده و بیست نمایا هر سه حرف برسم زبور یا نه که بسم بر زجمع و فرق	شده زافات صفات قدیم نوزده شش اهل بنای عالم سی و یک از چنه دار سکون سی و یک نون است با جمع جات خاتم جمع حروف و فوات نوزده گشت در و گشتن کونین غرق
--	---

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

۹۳
 طیف خدا بین مژده بنیاد
 با آشتی قابل تصور است
 و قیامی از دست گردان
 از نور طاعت سر از خان پیچ
 بچشم

الصفحة السادسة من مخطوطة
الشيخ السيد محمد باقر
الطوسي في تاريخ
السلطنة في بلاد
الهند في سنة
الفتح في سنة
الفتح في سنة
الفتح في سنة

بارقم با بود آن جمله سطر
یا نه که بر وزن دودست حرف
یا که با حسد بود و در بر
یا که حرفش ز بر و بینات
جمع نقاطش که بود زین حرف
هفتتیه است آنکه ز پنجاه حرف
چون ز بر و بینه را و در رقم
مجموع چو ایش بود حرف پنج
این عدد وقت فرضیه نماز
در عدد و نقطه پنجاه حرف
و طفت خدا این که ز پنجاه پنج
حق کند این پنج به پنجاه حساب
اجرت پنجاه و هفت زین عمل
تا تیقن شعری از لطف دوست
چون تو نکر دی عبادت لول
اجرت پنجاه و هفت زین عمل
روی مگردان زور بی ساز

بی رقم با بود آن ترسے
 یا که دیوب است بر مر شکرت
 یا بودش را بط با دیوبت
 آمده پنجاه چو ستر صلات
 بل به تیسر آید از وعین حرف
 هست هوید ابرام و قوف
 غیر مکر بنوبید قسم
 نقطه آن بر عدد پنج گنج
 هفتده آید رکعاتش بساز
 رکعت اوقات بود پیش شکران
 او جیت آید که نیشن برنج
 بخشدت از مو به پنجاه صواب
 یک دہت مزد و ورجیل
 کا نچہ تو داری ہم از لطف او
 پنج بہ پنجاہ کند از تو قبول
 راہ بسہ منزل رازت و ہم
 تا بری راہ بسہ حد راز

[illegible]

فوسل ازین ذکر که دار و نظام
هم کلانند و درین خاص و عام
فرق قدس اسلام خاصی درین
عم قید مانست بدیاداب وین
ایک بر ریاضت خواص از عظم
بیشتر میدارند و در ستم خود
زین خاصان زکات

اینجی اعلاست و خاصان بسیار
 در کفین و از خواهی در طریق پیغمبر
 با شادان و در کفین و از خواهی در طریق پیغمبر
 با شادان و در کفین و از خواهی در طریق پیغمبر

آینه بر آینه اش در صاف
گر نبود آینه است را غبار

۳۱ شود آن عکس حجاب الشرف ضاف
عکس از آن عکس پذیرد عیار

آئینہ اگر بر شمع بود
در رخ آئینہ بود عکس شمع
در بند آئینہ غیب آن
شعاع آن شمع بران آئینہ
جلوہ کہ شمع نہ و عکس شمع
واسطہ فیض از روی مثال
آئینہ باینکہ بود صاف پاک
صاف دلی باینکہ آداب فکر

شمع چه کرد بر چرخ بود
خا هر وید که به پیش جمع
روی بر آن آینه بینندگان
خاش نماید چون در آن آینه
دیده عیان بر رخ آن چشم جمع
فهم کند صاحب جبر آن حال
تا شود آن شمع زشت تا بناک
تا بدد بر تو خود و نور ذکر

ط

ای که نه آئینه روئے یار
تا اثر از آئینه بر آئینه
یعنی از آثار امام امام
قابل آن شو که از آن در میان
حسرت صفاحوی برخواه ازو

جهد کن ایمنه بر آئینه وار
فاش نماید ز تو سر آئینه
فیض خدا جوی نذر دمام
جان تو این جلوه بدید عیان
نما که مقصود بر می راد ازو

[illegible]

واقع در قزوین

پایان کتاب اللہ تعالیٰ کے عاملان
میں سے یہ فیض پہنچتا ہے کہ اس میں
میں سے یہ فیض پہنچتا ہے کہ اس میں

وینوی و منقاصه کسار و سبزی با سحر
آن تو سل نمود در اندر کس

ما که کوه بودیم بقصد باز نشسته اند و مردان
 را که کوه خوان باید خوانند که با عشتار
 در کوهستان است و مردان را با عشتار

الادب و فضل از روزگار که بگذشت و یادگار است
و از آن که بماند و در کتب است و از آن که بماند و در کتب است

بانشینان هم سعادت بیستی
هم آید درین باب عیان گردد
قولی از گمان که بیان کرده اند
تقصیر

[illegible]

م	ن	ع	ا	ط	ی	ح	ی	د	پ	ل	س	ی	م	ی	ق	ف	ب	پ	ن	م	ن	ی	ا
ا	م	ی	ن	ن	ع	م	ا	ل	ط	پ	ی	ب	ح	ث	ی	ق	ر	ی	ب	م	ل	ی	ل
ل	ا	ی	م	ل	ی	م	ن	ب	ن	ی	ع	ر	م	ق	ا	ی	ل	ث	ط	س	ب	ب	ی
ی	ل	پ	ا	ب	ی	ح	م	ط	ل	ث	ی	ل	م	ی	ن	ا	ب	ث	ن	م	ی	ر	ع
ع	ی	ر	ث	ی	ب	م	ا	ن	ب	ی	ی	ب	ح	ا	م	ن	ط	ی	ل	م	ث	ل	ی
ی	ع	ل	ی	ث	ی	ر	م	ث	ل	ی	ی	پ	ط	م	م	ا	م	ا	پ	س	ق	ب	ی
ی	ی	پ	ی	ث	ی	ح	ی	پ	ف	ا	ر	ن	ل	س	ا	ی	ل	ب	م	ث	م	و	ی
ب	ی	ط	ی	ی	ب	م	ع	م	ل	ن	ل	ل	ل	س	ا	ی	ل	ی	م	و	ن	ی	ا
ر	پ	ن	ی	ا	ط	م	ی	ث	ی	م	پ	پ	م	ل	ع	ی	ی	ا	ی	س	ن	ل	ل
ل	ر	ل	پ	ن	ی	ن	ی	ن	ی	ا	ط	ی	م	س	س	ی	ی	ی	ی	م	م	پ	پ
پ	ن	پ	ر	م	ل	م	پ	ی	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ع	ی	ی	ی	ا	س	ا	ط	ط
ط	ب	ی	ل	ا	پ	م	ر	ا	م	ی	ل	ث	م	ی	ب	ی	ی	ی	ع	ن	ک	ل	ن
ن	ط	ث	پ	ل	ی	ح	ل	ن	ا	ط	ی	ب	ی	م	ک	ا	ی	م	س	ی	ن	ل	ل
ل	ن	ق	ط	ی	ث	م	س	م	ی	ا	ی	ا	س	س	ل	ر	ن	ی	ا	م	ع	ی	ب
پ	ی	ل	ی	ن	ع	ق	م	ط	ا	س	ی	پ	م	م	ل	پ	ل	م	ی	ر	ی	ا	ی
ی	پ	ا	ل	ی	ی	س	ا	ن	ی	پ	ا	ی	م	ل	ط	ا	ی	ر	ی	م	ی	ن	ی
ث	ی	ن	ی	ب	ی	ا	م	ل	ی	ی	ر	ی	ا	ک	ی	ن	ک	ی	ا	ب	م	ی	ی
ق	ی	م	ی	ب	ن	م	پ	ی	ل	ا	ل	م	ط	ل	ل	ل	ی	ب	ی	س	م	ا	ی
ی	ی	ا	ی	ف	ر	م	ی	ی	ب	ی	ل	ی	ن	ن	ن	ن	ی	ع	ط	پ	م	ی	ا
ا	ی	ل	ر	ق	ل	ا	م	ث	ی	ح	ی	ی	م	ی	ی	ی	ی	س	ن	پ	ی	ن	ن
ن	ا	ی	ی	ب	ل	م	ق	ب	ل	ن	ا	ی	م	ی	ی	ی	ی	ی	س	ر	ع	ح	ح
م	ن	ع	ا	ط	ی	ح	س	ر	ا	ب	ل	ی	ق	ی	ی	ی	ی	ی	ب	ل	م	ن	ا

三

[illegible]

نگو شد اسمی که باید اختیار کرد و گفته ضمن این قصد باشد و ضابطه محبت بدین
وسلایستی سفر و سحر السلام باید خواند و محبت غنی اسم المعنی و محبت شفا و
اسم الشافی و قس علی هذا سایر اورانجام خاتم و در آخر فاتحه و واسطه و خاتمه
و نتیجه اولی و ثانیه ثانی و مجموع الاصول بدانکه فاتحه عبارت است که هیچ نمودن
عدد و اول با عدد و دوم از اصول ثلثه که اول و کنیه و لقب اسم واسطه عبارت
از فرام آوردن عدد اول است با عدد و سی و دوم از اصول ثلثه و خاتمه عبارت است
از فرام آوردن عدد و سی و دوم از اصول ثلثه و نتیجه اولی عبارت است از فرام آوردن
واسطه و نتیجه ثانیه عبارت است از جمع نمودن فاتحه یا خاتمه و نتیجه ثلثه عبارت
از فرام آوردن واسطه یا خاتمه و مجموع الاصول عبارت است از آنچه جمع کنند
عدد کنیت و لقب اسم که این را اصول ثلثه گفته اند چنانچه در بدایت عمل
انفوخ مسطور شده و قاعده آنست که چون این مجموع بعمل آورده باشند چنانچه
و کز گذشت عدد و هر یک از اینها را در داخل کوکب ضرب باید کرد و عدد حاصل
الضرب آنها را یک نامی هست و هر نامی شایسته سیمی است من حیث امثال
از آن میشتا ابعجال عدد ثلثه را داخل کوکب نام است که هر نامی از آن شایسته
ده نام دیگر است چنانچه در اصل الضرب عدد دهمین در عدد کوکب تفصیل کند
لیکن این اسامی غیر اسامی عشره است که بیان نموده شد این ست نام یکی که است
از آن شامل ده نام دیگر است اول عطا نام دارد از عدد و فاتحه یا کوکب

[illegible]

و بعد از آنکه در این کتاب
در بیان احوال و سیرت
و صفات و مناقب و غیره
از بزرگان و اولاد و غیره
این شهر و دیار مذکور
ذکر شده است و در آخر
کتاب نیز در بیان احوال
و سیرت و صفات و مناقب
از بزرگان و اولاد و غیره
این شهر و دیار مذکور
ذکر شده است

قدرت و عظمت خود را
عبد تو ای تمام قدرت سلوک
عبد تو ای تمام قدرت سلوک
عبد تو ای تمام قدرت سلوک

سید و مراد و ملا فخر الدین
بنام خداوند تعالی
تقریباً در سال ۱۰۰۰
در شهر تبریز
در روز ۱۰
در ماه ۱۰
در سال ۱۰۰۰

تاریخ
بایک کتب
مکتوبه
نسخه اولی
نسخه ثانی
نسخه ثالثی
نسخه رابعی
نسخه خامس
نسخه ششم
نسخه هفتم
نسخه هشتم
نسخه نهم
نسخه دهم
نسخه یازدهم
نسخه بیستم

[illegible]

[illegible]

امام کی انیسویں سالانہ تقریر

بهر تو پیر و افخم این نامه را
تاز غفل بر تو عیان ساختم
کرده با خیل ملک هم نفس
خوارے خوار سبکشته در بغل
جرعه است از چشمه کوثر و دهر
مارت ازین گنج شود آشکار
در نفسی مار در رفته بسج
هم نفس آئی بمقام حضور
جای بسازی بفک چون ملک
کردے از اعمال قبیح قرین
خویش ازین واسطه قند کن
مروضت باش که یابی مراد
شغل مراوت همه بر حال است
از تو نیاید هنر و لبر
سایه شود کم چون در خورشید
سزندان ز خاطر و درناو
جہل زنده خیمه ز خاطر برون

سیکست آن کردم اگر خامه را
نامنه نایبست که پرده ششم
خاطر اگر صاف کنی از هوس
پایه که اگر پیشه کنی در عمل
طوبی این علم ترا برود
در بوا و هوس آبی بجار
از نظرت دور شود نقد گنج
سمی در آن کن که تو با خیل جور
سلمی از علم تنه بر فلک
نمی بشیاطین بساط زمین
پند ز من گوش کن و بد مکن
در در مردان بطریق سداو
که الف نیستیت در دل است
تا ز هوسها کنی دل برے
جمل شود کم چو در علم نور
وود میو او هوس از نار جمل
علم حواریه سازد درون

و نظرهای کواکب
 نیست ساعات شاد و ناز
 عالم در باب همان در تمام
 محاسب هر یک در آن که محاسب است

از بدین جهت که
 واقف و آگاه و دور از حیرت
 نیست از این جهت
 دارند باقی دنیا را
 بل به چشمه حیرت تمام
 از این جهت که
 از این جهت که

[illegible]

جمله کلمات عشق که در این کتاب مذکور است
در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است

<p>در نه یقین است که باید بدلال در عمل صلح با خدا در عمل بهر خود و بهر غیر در آنکه شیا طین ملک لا زلال هر که شیا طین پوش و حصو گرفت آهنگ ملک بد عمل گفتم و برگفته حق در سبق بس بود این بحث تعلیم چند هر که بود اصل پیش بس است آنچه عیانی بسبق ذکر کرد</p>	<p>ملکه شود حاکم و وزیر و بال گر بکنند هست پیش آن روا عامل به هیچ نیاید مراد ایچ نه بیند اثر از کار خیر جسم نیاید بهم هر حال خیل ملک باشد از دور نفور زود کن نهیهای بگیر و اجل نیست محل جدل جای وق زانکه ازین پیش بود ناپست گر چه بحق بند کس نکسل است هر که نگیرد و آثر از مرد</p>
---	--

بیان واقع
در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است

نفس ارباب کمال

<p>ای که شنیدی سبق راستان زنده دلائی که نسق بسته اند بود غرض شان همه تحقیق حال خلوت واد کار و دوام و صیام زاری و بیداری و شبهای تار</p>	<p>بشنو ازین بس نسق راستان بهر شناسائی حق بسته اند در صفت معرفت ذو الجلال ضابطه وقت و عاصی و شام ترک هر او و هر چه کار</p>
---	--

در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است

صفتی که با جمال و دی و دی
هر که بدین جمع نخواهد شد
حالت پیشانی بسیار گرفت

پیشانی که از صفات بدی
باید ازین بر علی شصت دست
تا که با وسیع نباید گرفت

حقیقت حال

مونس خاطر بودش در حق
این بودش حال او تحت دوس
دوست با شایسته فکر دوست
معنی و تفسیر کلام آله
باشد از آفات زمان و زمان
حق بهر کارش کفالت کند
حق با مونسش مشکف شد
به بدی کس نکشاید لب
کش نبود و زبر او در شمار
ز آنچه ازین علم بر فوق گفت
تا که از خصمان بکشد انتقام
دوست کند آن خصمان را کلام
وز دوست خدایه کار خود

یافته و دوست که نه پنج سبق
درت بخش بود این بهم نفس
چون بودش دل بهر ذکر دوست
هسته بر این قول معین و گواه
هر که بر این پنج بود و جهان
هر که بخت کار حوالت کند
هر که باین روشو کل شود
ماحصل نیست که اهل طلب
دین عمل آن شیوه کند اختیار
بل طلب معرفت حق کنند
در نه او از سپه این کار گام
صوبش نیست که از روی علم
باین که از بهر خود و یار خود

صفتی که با جمال و دی و دی
هر که بدین جمع نخواهد شد
حالت پیشانی بسیار گرفت
پیشانی که از صفات بدی
باید ازین بر علی شصت دست
تا که با وسیع نباید گرفت
مونس خاطر بودش در حق
این بودش حال او تحت دوس
دوست با شایسته فکر دوست
معنی و تفسیر کلام آله
باشد از آفات زمان و زمان
حق بهر کارش کفالت کند
حق با مونسش مشکف شد
به بدی کس نکشاید لب
کش نبود و زبر او در شمار
ز آنچه ازین علم بر فوق گفت
تا که از خصمان بکشد انتقام
دوست کند آن خصمان را کلام
وز دوست خدایه کار خود

صفتی که با جمال و دی و دی
هر که بدین جمع نخواهد شد
حالت پیشانی بسیار گرفت
پیشانی که از صفات بدی
باید ازین بر علی شصت دست
تا که با وسیع نباید گرفت
مونس خاطر بودش در حق
این بودش حال او تحت دوس
دوست با شایسته فکر دوست
معنی و تفسیر کلام آله
باشد از آفات زمان و زمان
حق بهر کارش کفالت کند
حق با مونسش مشکف شد
به بدی کس نکشاید لب
کش نبود و زبر او در شمار
ز آنچه ازین علم بر فوق گفت
تا که از خصمان بکشد انتقام
دوست کند آن خصمان را کلام
وز دوست خدایه کار خود

حرف نظیر است که گویم هر از
از سه پیشوند و دو نویسه است
اول از حرف نظیر است
یا فخر باشد و پیشوند
پس صفت است که هر روز گشت
این سه یک است تبس یک
باز نظیر سه بهان حرف است
نون نظیر هم چارم است
ز ایل روایات نقل صحیح
کما شمسه تهمان در کتاب
هست قهش کما نیغه
سطر چارم نقش است
درست این است تکه شکلم
در پس این بود علم و طلب
شسته آن یافته و این بیان
انچه نه نشنیده و مرادیده شد
بود و در صدف پید نام

از تبس بجای آرم بسیار
حرف نظیر است کند کارگان
جیم بود ناظر تانیس را
و از که اسم آمد از افکار و
هست سه یک گشت چار و
چار و دو گشت تبس هم و در
پس و دشس سین و جیم است
و صفت طلب کن که درین عالم
گوش من شنیدی ثانی صحیح
ساخته مرقوم به پنج صواب
ابجدی و اتشی و انست
ضابطه اش است بان بدست
پنج نمی یافت تسلط
تا که طلب به رسم بی تعب
و افع مشرور و ان شعیان
در خط آن همه صمد
گنج گمر بود بجنب

در تبس بجای آرم بسیار
حرف نظیر است کند کارگان
جیم بود ناظر تانیس را
و از که اسم آمد از افکار و
هست سه یک گشت چار و
چار و دو گشت تبس هم و در
پس و دشس سین و جیم است
و صفت طلب کن که درین عالم
گوش من شنیدی ثانی صحیح
ساخته مرقوم به پنج صواب
ابجدی و اتشی و انست
ضابطه اش است بان بدست
پنج نمی یافت تسلط
تا که طلب به رسم بی تعب
و افع مشرور و ان شعیان
در خط آن همه صمد
گنج گمر بود بجنب

در تبس بجای آرم بسیار
حرف نظیر است کند کارگان
جیم بود ناظر تانیس را
و از که اسم آمد از افکار و
هست سه یک گشت چار و
چار و دو گشت تبس هم و در
پس و دشس سین و جیم است
و صفت طلب کن که درین عالم
گوش من شنیدی ثانی صحیح
ساخته مرقوم به پنج صواب
ابجدی و اتشی و انست
ضابطه اش است بان بدست
پنج نمی یافت تسلط
تا که طلب به رسم بی تعب
و افع مشرور و ان شعیان
در خط آن همه صمد
گنج گمر بود بجنب

در تبس بجای آرم بسیار
حرف نظیر است کند کارگان
جیم بود ناظر تانیس را
و از که اسم آمد از افکار و
هست سه یک گشت چار و
چار و دو گشت تبس هم و در
پس و دشس سین و جیم است
و صفت طلب کن که درین عالم
گوش من شنیدی ثانی صحیح
ساخته مرقوم به پنج صواب
ابجدی و اتشی و انست
ضابطه اش است بان بدست
پنج نمی یافت تسلط
تا که طلب به رسم بی تعب
و افع مشرور و ان شعیان
در خط آن همه صمد
گنج گمر بود بجنب

بسم الله الرحمن الرحيم
 این سند در شهر کاشان در روز دوشنبه ۱۲۳۳
 در حضور جمعی از اعیان و بزرگان این شهر
 در باب تقسیم اموال و اراضی و غیره
 به اتفاق و موافقت گردیده و این سند
 در حضور جمعی از اعیان و بزرگان این شهر
 در باب تقسیم اموال و اراضی و غیره
 به اتفاق و موافقت گردیده و این سند

الباقی

۲۱۹۸	۱۸۳۳	۴	۱۵	۲۴	۳۱	۱۱	۱۰	۲۹	الدر
۵۰۰۳	۲۵۲۷	۲	۲۱	۱۵۹۱	۵۵	۲۳	۱۱	۵۹۷	عنان
۲۸۶۹	۱۵۹۴	۸	۱۷	۱۲۱۷	۱۵	۳۰	۱۳	۵۳۹	جیم

الباقی

۲۵۲۷	۱۷۵۶	۴	۱۵	۳۰۴۹	۳۱	۱۱	۱۰	۱۲۳۳	الدر
۷۷۱۵	۳۳۱۱	۱	۱۹	۳۹۷۶	۵۵	۲۲	۱۱	۱۳۲۴	عنان
۷۸۳۳	۲۲۵۶	۹	۱۸	۳۹۴۲	۵۱	۳۱	۱۳	۱۳۱۴	جیم

تفسیر

آنکه باین گفته را در دو در	آنکه باین گفته را در دو در
مانده تا غیر خیز است و پس	مانده تا غیر خیز است و پس
مانده تا گفت میرود این تجربه	مانده تا گفت میرود این تجربه
اینچه درین داو شده بود است	اینچه درین داو شده بود است
در سه بار از صفها و صفه	در سه بار از صفها و صفه
بسیار نتیجه ندر حرف این	بسیار نتیجه ندر حرف این
نقد نفس چونکه بکر احد	نقد نفس چونکه بکر احد

این سند در شهر کاشان در روز دوشنبه ۱۲۳۳
 در حضور جمعی از اعیان و بزرگان این شهر
 در باب تقسیم اموال و اراضی و غیره
 به اتفاق و موافقت گردیده و این سند
 در حضور جمعی از اعیان و بزرگان این شهر
 در باب تقسیم اموال و اراضی و غیره
 به اتفاق و موافقت گردیده و این سند

این سند در شهر کاشان در روز دوشنبه ۱۲۳۳
 در حضور جمعی از اعیان و بزرگان این شهر
 در باب تقسیم اموال و اراضی و غیره
 به اتفاق و موافقت گردیده و این سند
 در حضور جمعی از اعیان و بزرگان این شهر
 در باب تقسیم اموال و اراضی و غیره
 به اتفاق و موافقت گردیده و این سند

این همه تعلیم صفات از خداست
که زحق فیض تعلیم برسد
اول تعلیم و بنا بر سبقت
و می خداوند اگر جمیع
حمد خدا را که بگفتن سبقت
مدح کن ذات بحق هم خدا
کردم ازین کار کسی میزند

تا نشو و بنده کم از راه راست
بنده در اوصاف خدا کم برسد
دانش اسما است با دم زحق
گردد رساندی بر سل جبرئیل
کس چه خبر یافتی از ذات حق
حامد و واصف به ثنا و سزا
از کرم او نفسی حق زند

مشاجات

هر چه بدان به بدعا خواسته
ذات ترا هم تو شناسی و پس
بر همه این باب تو بگشوده
هم تو شناس خوان صفات خودی
در نه کجا ما و کجا این نسق
شمع ره مانو بر افروختی
ذات ما را از سر ایام بخش
و ز کرمست خاطر او شاد کن
فیض معانیش به تکمیل ده

ای بصفات کرم آمده است
همیچ مکنت ز سر زخم
این همه تسلیم تو فرموده
هم تو ستاینده ذات خودی
ما ز تو داریم ستایش سبقت
چون تو بجا این سبق آمختی
از کرمست معصیت ما بخش
جان عیانی ز به آزاد کن
بر سرش از معرفت اکلید ده

ان نظم حیات و کلام و ادب
و قدرت و کرم و کرم و کرم
است و از بعضی از سبقت زیاد
نیست این بر جای کرم و کرم
مستطاب و مقرر است و کرم و کرم
تاییده هر کس که بیتی از کرم و کرم
بسیار نام الا کرمی است و از کرم و کرم

جلوه چو از ذات قدم شد عیان
است شانه از او بسط است معنیان
بسیار نام الا کرمی است و از کرم و کرم
بسیار نام الا کرمی است و از کرم و کرم
بسیار نام الا کرمی است و از کرم و کرم
بسیار نام الا کرمی است و از کرم و کرم

بسیار نام الا کرمی است و از کرم و کرم
بسیار نام الا کرمی است و از کرم و کرم
بسیار نام الا کرمی است و از کرم و کرم
بسیار نام الا کرمی است و از کرم و کرم
بسیار نام الا کرمی است و از کرم و کرم
بسیار نام الا کرمی است و از کرم و کرم

معرفت

مبت کتم جمله بسم جلی
 در بدن قاف یونق تمام
 پنجو پنجس و شش و شطر
 چونکه در این آئینه بیند خیال
 بسم الله الرحمن الرحیم
 جلوه قاف هست به پنج قوام
 هست چو بر خاتمه این سبوق
 بل سچیت بر این کمال

خاتمه آن کتم اسم علی
 در ده در ده و هشتاد و هشت
 تا شود هر آئینه دیده در
 تا اگر باشد و از روی حال
 بسم قاف هست لوام عظیم
 آمده در ششم فضای تمام
 هسته و این و الهه اسم حق
 جاسم بسم هست یکبار و شال

الله	ع	ق	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع

در ده در ده و هشتاد و هشت
 تا شود هر آئینه دیده در
 تا اگر باشد و از روی حال
 بسم قاف هست لوام عظیم
 آمده در ششم فضای تمام
 هسته و این و الهه اسم حق
 جاسم بسم هست یکبار و شال

در ده در ده و هشتاد و هشت
 تا شود هر آئینه دیده در
 تا اگر باشد و از روی حال
 بسم قاف هست لوام عظیم
 آمده در ششم فضای تمام
 هسته و این و الهه اسم حق
 جاسم بسم هست یکبار و شال

و در این مرتبه احدیت ذات را عالم الاهیوت و ذات محجب نور الانوار و بیاض مطلق و نور حق گفته اند از ان جهت که درین مرتبه احدیت است
این اقتضای ایزال است که کان الله و لم یکن معشی و الان کما کان و ازین تعیین ذاتی که از خود برخودناست و حدیث حقیقی جمعیت کلی

مجلس بود چون نگری با تمام و او بود پیروزه و در عدد و هست احدی از سماء ذات و عصف جلیل حدیث بفر کز طوق در اوصاف کمال جلیل افعت جلالتش چون در حدیث است هر که در اینجا نفسی میزند راست چون باید زنده باشد او است که نزدی حق قسم معرفت عقل از فکر از دوم از دست خواست که در آئینه ممکنات این همه آمیخته بصحرا نهاد

مجلس بود و در نظام راست بود با جمالات احدیت بر این اسم احدیت صفات حدیث غیبت که از رند که عاجز و حیرت زده است و طویل نام و جلال خدا هم خدا است با ملک بفر یا درسی میزند بنده ازین واسطه و گفتگو است بنده که بودی و دوم معرفت چشم کشا پیش از دم از دست جلوه نماید بزرگان صفات بر همه ابواب تجلی کشاد

مستمرقت

بمعنی از تحقیق مرتبه احدیت ذات را عالم الاهیوت و ذات محجب نور الانوار و بیاض مطلق و نور حق گفته اند از ان جهت که درین مرتبه احدیت است این اقتضای ایزال است که کان الله و لم یکن معشی و الان کما کان و ازین تعیین ذاتی که از خود برخودناست و حدیث حقیقی جمعیت کلی

و در این مرتبه احدیت ذات را عالم الاهیوت و ذات محجب نور الانوار و بیاض مطلق و نور حق گفته اند از ان جهت که درین مرتبه احدیت است این اقتضای ایزال است که کان الله و لم یکن معشی و الان کما کان و ازین تعیین ذاتی که از خود برخودناست و حدیث حقیقی جمعیت کلی

و در این مرتبه احدیت ذات را عالم الاهیوت و ذات محجب نور الانوار و بیاض مطلق و نور حق گفته اند از ان جهت که درین مرتبه احدیت است این اقتضای ایزال است که کان الله و لم یکن معشی و الان کما کان و ازین تعیین ذاتی که از خود برخودناست و حدیث حقیقی جمعیت کلی

نطق بهر اسم که گویا شود بسیح در آن هر چه که آید بفکر جز بسخن راست نیاید تمام کوشش علم و عمل رسم دوم از سخن آید بنظام تمام صرف درین است که بیز سخن هر چه بهر جای نشان میدهم	سوی سماش روی و افشود و آنچه زیر نوح در آید بزر جمله بسیار سخن انتظام ماده کیفیت جان و جسم هست مضمون نهیب ری کلام نیت بیانی و کار از فکر و فن از ره تقریر بسیار میدهم
--	--

سفر

چون معلوم شد که قال را چه تاثیر و حال را چه تقریر است بنا بر این معنی لاف
بر مقدمات سابق که در باب نظام حقیقت واحد جامع که یکی حرف بیستم
حرف عین است میباید و آن چنانست که از روی ترتیب نظم طبیعی حروف
یکدیگر حرف بیستم و مرتبه بیستم که مطابق جمل است واقع است و جمل چهار
آن حرف پنجم است که مجموع پنجاه و سه موافق جمل هم اعداد بعد ازین حرف
چهاردهم نون است که اشارت به نبوت خاصه آنحضرت است بلا اشارت غیر
و حرف پانزدهم سین است که اشاره به شهادت آنحضرت است و آن بطل حرف نون
و حرف واد که دلیل بر ولایت است باده حروفین سین که بگوش مطابق نظام
است مشترک است با حرف عین که اشاره با اسم حضرت علی است حرف شانزدهم

در این کتاب که در بیان حقایق است
بسیار از حقایق بیان شده است
و این کتاب را در بیان حقایق
بسیار از حقایق بیان شده است
و این کتاب را در بیان حقایق
بسیار از حقایق بیان شده است

در این کتاب که در بیان حقایق است
بسیار از حقایق بیان شده است
و این کتاب را در بیان حقایق
بسیار از حقایق بیان شده است
و این کتاب را در بیان حقایق
بسیار از حقایق بیان شده است

در این کتاب که در بیان حقایق است
بسیار از حقایق بیان شده است
و این کتاب را در بیان حقایق
بسیار از حقایق بیان شده است
و این کتاب را در بیان حقایق
بسیار از حقایق بیان شده است

در این کتاب که در بیان حقایق است
بسیار از حقایق بیان شده است
و این کتاب را در بیان حقایق
بسیار از حقایق بیان شده است
و این کتاب را در بیان حقایق
بسیار از حقایق بیان شده است

اینکه برین کلیه نقطه است

الف ب ج د ه و ز ح ط ی ک

محمد خدابنده علی بن علی و ابی طالب

نقطه خواند برین کلیه الف
در شش هر که تامل کند
فائده ناطقه باشد کلام
وز کلمات سخن آید عیان
حرف بود اصل سخن را صفات
مفرد آن چون مرکب شود
حس در نقطه بکشاید صو
پس بود این نقطه پروردی خال
هر چه تفصیل نماید بر طاهر

توضیح حال تندی بیال از روی جمل تیرجج بدراج قرایید

نقطه که در حرف الف ساکن است
معنی وحدت بری از هم جسد
حرف الف اصف باطن است
شد متعین بصفت احد

نقطه خواند برین کلیه الف
در شش هر که تامل کند
فائده ناطقه باشد کلام
وز کلمات سخن آید عیان
حرف بود اصل سخن را صفات
مفرد آن چون مرکب شود
حس در نقطه بکشاید صو
پس بود این نقطه پروردی خال
هر چه تفصیل نماید بر طاهر
نقطه خواند برین کلیه الف
در شش هر که تامل کند
فائده ناطقه باشد کلام
وز کلمات سخن آید عیان
حرف بود اصل سخن را صفات
مفرد آن چون مرکب شود
حس در نقطه بکشاید صو
پس بود این نقطه پروردی خال
هر چه تفصیل نماید بر طاهر

چون در این کتاب که در این باب است
نقشه و نقشه و نقشه و نقشه
نقشه و نقشه و نقشه و نقشه
نقشه و نقشه و نقشه و نقشه

عین عین اسم لون و با وجود این نسبت و اعتنا به وحدت و یکسانی
خود است از سبب نظری که کلام اینجا مختصر نموده اند

پیمین

ای که ترا عین و عیان روشن است جلوه این سر و نسب مبین فرض کن از این مثل آداب وید باش برین دل که جهان سرسبز بیشتر از این معنیش گفتم گرچه ازین پیش بیان گشته فار کمانچه در اول به تعیین شده یکدوم سه حرفی و دیگر آرم بجای منظمر ستر احمی احمد است فاشحه منظمر ستر پیمین	بل به نسبت دیده جهان روشن است تا شود وصف تجلی یقین زانکه نشانیست یقین را مفید هست افضل بر خیر البشر در گرانمایه این نغمه ام صورت معنیش عیان گشته فار نور و می از آن متعین شده تا تو بیاسی زره اعتبار نور و می برش همه جا واحد است و از الف آثاری کی بین یقین
---	---

تقریر

شد چو نور و حدت حدت یقین صورت تمثیل درین طور نور نمایه اول که مبین بود	ماست آن ذات محمد مبین همچو الف دان ز نقطه ظهور ماست که نمایه تعیین بود
--	--

جان جهان زین نور و عیان
چون در این کتاب که در این باب است
نقشه و نقشه و نقشه و نقشه
نقشه و نقشه و نقشه و نقشه

عبد الف و ق
فان صد غیره بر جا شود
پنج درین قاعده نشان شد
پس قدم راست ز نقشه

از این کتاب که در این باب است
نقشه و نقشه و نقشه و نقشه
نقشه و نقشه و نقشه و نقشه
نقشه و نقشه و نقشه و نقشه

از لفظ پنج بود الف الف
 زین قبل از جنس حروف لفظ
 صورت و معنی جهان انتظام
 لیک بر جمعی از اهل وقوف
 چون حرف پنج بود هر سمن
 ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک
 است هویدا بر اهل وقوف
 باید شریکین شرح کتابی دیگر
 طبع سن از فهم سخن می کند

خود به همان وحدت خود تصف
 کثرت لایمصر آید بنخط
 نه رقم است و سه نقطه بالتمام
 پنج بود اصل بنای حروف
 هشت درین پنج روزات فن
 ص و ه و ز ح ط ی ک
 خاصیت این عدد این حروف
 باید شریکین قول درین مختصر
 راه درین شرح لغین می کند

معرفت

باز روم بر سر توصیف آن
 شکل حروفات از دشیدیه
 بے حد و بیصر بیان شد کلام
 بسم الله الرحمن الرحیم
 عثم نوا که که ندارد زوال
 دانچه درین دایره بود ایشانست
 یافته نمایافته این انتظام

حرف الف بود مرا بر زبان
 جلوه او چون بظاهرسید
 یافت چو ترتیب حروف انتظام
 خواند زبانهای قلوب سلیم
 جل جلاله که ندارد شمال
 هر چه درین عرصه نمود ایشانست
 بود وجود از اثر این دو نام

اول ادوات پنج
 تا بنمایند پنج
 سبب و طاعت نقطه اول
 حروف حاد و معین
 حروف حاصله لا تکلار
 حروف حاد و معین

جمع الحروفات
 سی و دو
 حروف حاد و معین
 حروف حاصله لا تکلار
 حروف حاد و معین
 حروف حاصله لا تکلار

از لفظ پنج بود الف الف
 زین قبل از جنس حروف لفظ
 صورت و معنی جهان انتظام
 لیک بر جمعی از اهل وقوف
 چون حرف پنج بود هر سمن
 ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک
 است هویدا بر اهل وقوف
 باید شریکین شرح کتابی دیگر
 طبع سن از فهم سخن می کند

منتخب است و گفته اند که آنچه در مرتبه جمیع من حیث البطون است و در مرتبه جمیع من حیث الظهور است و اسم جامع که در صفت مرتبه جمیع است بدو اعتبار است یکی قطع نظر از اسماء و صفات و ذات متعلق است بدان و دیگری نظر باعتبار جامع است قبولیت جمیع اسماء و صفات

سین

جس لو کہ ہو چون بتغییر سید
جس لوہ واحد چو پرود نمود
جمل این ہر دو مطابق بہم
یا بد از اسرار حروف وجود
بیشک و پیشانیہ و بگیان
چشم کشا از اثر اہتمام
واو دگر چیم و دگر او دال
این وہ و و حروف پنج صواب
لیک عدد ہای حروف وجود
ہل حقیقت بود این التمام
صورت این را چو مگیری صحیح
صورت این عدد بیشک نمود

پرده زو ج احدیت سر سیه
 رولعان پر تو نور وجود
 هست تبدیل نه پیش و نه کم
 هر که تامل بتواند نمود
 پر تو جامع بنمایه عیان
 بسط کنم فاش و نمایم تمام
 هست حرفش ده و دو و بیشال
 مجمل اجب بود این را بیاب
 هست صد و چاره ای پاک خود
 قید و عدم است همین وقف تمام
 نام حق از پیش آید صحیح
 چار و دو یک هست تعین شود

۱۵
 شش ماهی که در هر ماه یک
 ماهی از آب قیاس آب و یک
 روز یک ماهی از آب قیاس
 شش ماهی که در هر ماه یک
 ماهی از آب قیاس آب و یک
 روز یک ماهی از آب قیاس

است و فرزند من مطلقاً
جایست و با هم در عالم
نبوغ و شجاعت و نظم
است و در وقت

بجرت و نظیر اختیار ثابت
ما درت و ملکات و طوایف
مکمل حال و آثار

البيد يا بعضي ظلال است
فأفاده انه

فطرت انسانیت
فطرت انسانیت
فطرت انسانیت
فطرت انسانیت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

[illegible]

<p>کرده عیان حال و حال آب و گل جان و دل آورده بطور ظهور دل نه که در آب گل آدمی است یا نه که این تن بود آن جان بود نیکی بیانی چو تعقل کنی جوهر قلبت فروزان چو شمع آنکه درین دایره شایسته است منظر آینه دل پاک اوست تا تو بیای به رسم بیان</p>	<p>من نمودار چو آنکس ده نعل آب و گل میست از نعل نور منظر انوار دین آدمی است آنست چو کان آن که کان بود آنست دل و دل که تا گل کنی جامع جمعیت ز فرق و جمع صاحب این تیره رسول اله است دوست در آینه ادراک اوست بهر تو این نیز نم یوم عیان</p>
--	--

<p>جمع الاعداد ۱۳۲ میان</p>	<p>اصل جمل اسم ۱۳۲ استنطاق عدد و مذکور</p>
-------------------------------------	--

حروف الف ا ب ام

<p>این نه جان و دل صافی است نیست درین داد و ستد عقده نیست درین کوی خرید و فروش نیست معین که کجا مانده دل شکنی چند پاز قیل و قیل</p>	<p>قلب شناسی نه چو صرافی است قلب که صراف کند نقد آن عقده دل نه است نه و قیل قلب شناسان که سبق خوانده مانده بکارند درین عرصه حال</p>
---	---

این نه جان و دل صافی است
نیست درین داد و ستد عقده
نیست درین کوی خرید و فروش
نیست معین که کجا مانده
دل شکنی چند پاز قیل و قیل

این نه جان و دل صافی است
نیست درین داد و ستد عقده
نیست درین کوی خرید و فروش
نیست معین که کجا مانده
دل شکنی چند پاز قیل و قیل

معه جواز این عذر و افتد که اگر
فکر کنی تا این حد پیش رویت
با وجود درسی که دارم و می دانم
چون تو حق صفت او را داشته باشی
صاحب بود و نمک اهل فساد

این

[illegible]

اهل نعم چون کن از دوی ظهور
 نام صمد چهره کشاید ز صا
 صا بود لفظ و شکل تمیم
 از پی بیم است بجان هم ذات
 نقطه بنقطه است که آورو سیر
 آه که عاشق کشد از دل بفکر
 جمع دو لام و دو طش التمام
 در رتب قاعد با سه عدد
 جلوه که از الرحمن ست نام
 در نظر عارف ملک شهود
 گاه سجد بقلوب سلیم
 این اثر فیض مقدس بود
 ذکر رحیم است سرور روان
 ذکر کن ای دل که بیابی نعیم
 بسم سه حرف است در طو جان
 باده دین شش بود و بیم چار
 مجمل الله که در حد بود

رجب و این خط
 راست بر آید
 می شود و در وقت
 ایجاب بازی و
 حاصل می شود و این
 آمد و فلان بر
 ل

در سخن مردم اندای عزیز
ز زبانه چادر گریست نیز
چادر کسوف از قبل این بها
راست در آید کد اعلی
بس و کسوف و کلمات عظیم
کسوفش آید بنظام عظیم
این عدد و اسم الکست فاش
از قول و جان و از این افش
شعر زیاده که این افش
شش پیشانی که این افش
نور که این افش

الان راجع به
تغذیه و آب و هواست
باز این هم بحساب
ضابطه کیفیت از بیم
از انقضای مطالبین روز
مطلوبات از دست

ما شتودت کافطی اینجا حساب
ضمیم کنی آمد عددی پس شکوف
عده محبوب همین ست و بس
فردشوار خلق که یابی یقین

لام الف چا حروفش بیاب
مجموع این عقد چو با چار حرف
که کجاست بود دست رس
نمود این عدای نازنین

روز عقده‌های مذکور

سرود و بهم گیر و وزن بر محاک
 وز تہ این قشہ ہرون آر مغن
 جلوہ الدہین زین دو گنج
 دیدہ ام این گنج نہا نواعیان
 چہ جانانہ تماشا کئے
 خون جگر خوردم این ہفت
 رخت بمنزل گہ دلبر کشے

عقدۀ اول لب ثانیست حک
شصت و شش از سر دو بهر است افز
همچو عیانی که شده نکته سنج
من به نظر می دل چشم جان
گر تو چو من دیده دل داسنی
حاصلین واقع در گفت نیست
خون جگر نیز تو گر بر کشی

شماره

گم شدگان را پو توئی ز من
کار من از لطف خدا سازد
جوهر در معانیم بخش
تا صفت از صاف دل آید بر

یارب از الطاف مراره نما
بر رخم از فیض دری باز کن
فیض عیانی به نهانیم بخش
صاف کن آئینه ام از دود فکر

این کتاب در بیان فضائل و مناقب
حضرت علی علیه السلام است

از اثر فیض خدا سر دے
بانت با ناز و قود و عاقل
فیض

وحدت و جد اول است
ایمان آن قدر نود و
و جد اول است
از یونان و رستم
ایمان آن قدر نود و
و جد اول است
ایمان آن قدر نود و
و جد اول است

[illegible]

ان حروفی اند این ست

د	ن	و	ن	ا	ل	ب	ی	ج	ص	س	م	ی	ب	م	و	ا	ل	ق	ح	ک	م			
م	و	ی	ن	د	ز	ق	و	ل	ن	ا	ا	و	ک	م	ب	ب	ی	ی	ج	م	ج	ش	ص	
ص	م	ش	و	ج	ی	م	ن	ج	و	ی	ز	ی	ق	ب	د	ب	ل	م	ن	ی	ا	و	ا	
ا	ص	د	و	ا	ش	ک	د	ن	ج	م	ی	ل	م	ب	ن	د	ج	ب	و	ق	ی	ی	ز	
ق	ا	ی	ی	ی	و	ق	م	و	ا	ب	ش	ج	ک	و	و	ن	ن	ب	ج	م	م	ل	ی	
ی	ز	ل	ا	م	ی	م	ص	ج	ی	ب	و	ن	ق	ن	و	د	و	ا	ل	ب	ج	ش	ص	
ش	ی	ج	ن	ب	ل	ک	ا	ا	م	و	ی	د	و	م	و	ص	م	ج	ن	ق	ی	ب	ن	و
و	ش	ن	ی	پ	ج	ق	و	ی	ب	ن	ل	ج	ک	م	ا	ص	ا	م	د	م	ی	و	و	ی
ی	و	و	ش	د	ن	م	ی	م	پ	و	ج	ا	ن	ص	ز	ا	ی	م	ج	ب	ن	ن	ل	ل
ل	ی	ج	و	ن	و	ک	ش	ب	و	م	ن	ق	ی	م	ا	ی	ز	م	ص	ت	ق	د	ا	ج
ج	ل	ا	ی	و	ن	ق	و	ب	ن	ص	و	م	ک	ز	ش	ی	ب	ا	و	م	ی	م	ی	ف
ن	ج	ی	ز	م	ا	ص	ی	و	د	ا	ج	ب	ک	ی	و	ش	پ	و	ن	ک	ص	م	و	د
د	ن	م	ج	ص	ی	ک	ل	ن	م	ز	ا	پ	م	ش	ی	و	د	ی	و	ق	ا	ب	ج	ج
ج	و	ب	ن	ا	م	ق	ج	و	ص	ی	ی	و	ک	و	ل	ی	ف	ص	م	م	و	ب	ا	ا
ا	ی	پ	و	ر	پ	م	ن	م	ا	ش	م	ق	ق	ی	ج	ل	و	و	س	ک	ی	و	ی	ی
ی	ا	و	ج	ی	ب	ک	و	ص	ز	و	ب	و	م	و	ل	ق	ج	م	ی	ا	ق	ش	ن	م
م	ی	ف	ا	ش	و	ق	ج	ا	ی	ی	ب	م	ق	ج	و	ق	ی	ص	ل	ز	م	و	و	ب
ب	م	و	ی	و	ن	م	ا	و	م	ل	و	ص	ق	ن	ج	د	ا	ج	ی	ک	ی	م	ب	ب
ب	م	م	ی	و	ک	ی	ی	و	ج	ن	ا	م	و	ا	ج	ق	ق	ی	ش	ق	ل	ص	و	و
و	ب	س	پ	ل	م	ق	م	ق	ی	ق	و	ز	ک	ج	ی	ا	ی	و	و	و	ج	ا	ب	ب
ب	و	ا	پ	ج	ص	م	پ	و	ل	و	م	ی	ن	ا	م	ی	ش	ج	ی	ق	ن	د	و	و
و	ق	و	م	ن	ا	ک	ب	ی	ج	ج	ص	ش	م	ی	ب	م	و	ا	ل	ق	و	ی	م	م

تکسیر حروف بلاکدر که نموده شده این ست

ق	ن	و	ز	د	ا	ک	ب	ی	ج	ص	ش	م	م	ل	ق	ی
ن	ق	ل	و	م	ز	م	و	ن	ا	ص	ک	ج	ب	ب	ب	ب
ی	ق	ب	م	ج	ل	ی	ف	ص	م	ا	ز	س	م	و	و	و
و	ی	م	ق	ش	پ	ز	و	ا	ج	م	ل	ص	ک	ن	ق	ق
ق	و	ک	س	ب	ص	م	ل	ق	م	س	ج	ب	ا	ز	ق	ق
و	ن	ز	و	ل	ک	ب	س	ج	ص	س	ج	م	ل	ن	ق	ق

جدول موستان و شمنان و ميانہ					
اکو کب	شمس	قمر	زحل	رشدے	میرخ
دو ستارہ	سه رخ	چهار رخ	پنجا رخ	شش رخ	هفت رخ
وشتنان	لہ	ل	سدہ	ع	ح
ميانہ	ع	سخفہ	ل	لہ	لے
جدول موافق مصالح					

برنج	گل	نور	چوڑا	سین	اسد	شہید	میرزا	عقرب	فوس	حبکہ	دلو	توت
کوکب	سیل	ے	سیخ	وع	ل	ی	هو	سیم	ل	ے	ه	و

جدول موافق اسکو می												
بیش	محل	نور	جونا	سینا	اسد	سلیم	پیر	مقر	نوس	ک	ولو	عوت
کوب	ن	و	ع	ر	د	ع	ک	و	ر	سین	ل	و

برص	عل	نور	جونا	اسد	شید	پیر	عقز	قوس	جبد	دلوت
کوب	ع	ع	ش	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل

[illegible]

دوستی و دشمنی و کین
باعتاد این بود و این بین
نیز
بختی و بدبختی
بختی و بدبختی

و در ضمن این تخطیفه بکارگاه
از کتب خطی و کتب چاپی
و کتب دستنویس
و کتب از راه نامه
و کتب است
و کتب
و کتب

[illegible]

بشکرت تو فرخجام حاسه بس است و تربیت کننده آن فرست بشکرت
حل و مجموع اینها و تربیت مینه آدمی بامر و حکم از دلتا می است

سید

گوش که پابنده آواز ناست
چونکه صد پیش رس از نوا
هست مریش ز نیک اختر
ساعت روحانیت او بود
یعنی که اهلش باضافت بخوان
هست هر پیش با مر آنکه
با مر در روحانیت دیده است
اوست در انجم ملک تاج و
حالت بین که در جنس دوا
هست میسر و تقدر و دست
شانه روحانیت و آن بکار
زانکه باقوای زبان و دمان
تلف و شیرین و ترش به کام
تیز که باشد صانع داور

واسطه کلیش اریچه هواست
او بکند فرق و تمیز صدا
از در این دوز حل و شتری
تا جویش ساز که نکیو بود
ساز بجرش نصیافت سخن
پرتو خشنده خورشید و ماه
اهل گرشن هست پسندیده است
ساز بجرش که به بینی اثر
بوی بد و نیک کشد چون هوا
زهره و میخ مرغی اوست
پس بکن از اهل و تاجدار
فرق کند هر مژه را زبان
او مژه اش را بچشد با طعام
تربیت او بکند با قهر

[illegible]

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, appearing as a dark, dense scribble.

مجلس باطنی آدمی ہوتا ہے

کتابخانه عمومی
مکتبہ اسلامیہ
کراچی

اولاً: وقت و احوال

این وقت را حاکم بنام قوت

است که با وجود این که

وقت حافظ است
بوزن

واسطه کلیدش ارجیه هواست
او بکنند فرق و تمیز صدا
از در این روز حل و شتری
تا جویش ساز که تنگی بود
ساز بجزفش نصیافت سخن
پرتو خشنده خورشید و ماه
اهل گرشن هست پسندیده است
ساز بخورشش که به بینی اثر
بوی بد و نیک کشت بخورده هوا
زهره و میخ مرغی او است
پس بکن از اهل در و تاجدار
فرق کند هر موزه را زبان
او موزه اش را پیشند با طعم
تربیت او بکنند با قهر

گوش که باینده آواز باست
چونکه صد پیش رس از بوا
هست مریش ز نیک اختر
ساعت روحانیت او بود
یعنی که ایش باصافت بخوان
هست هر پیش با مر آنکه
با مر در روحانیت دیده است
اوست در انجم ملک تاج و
حالت بین که در جنس دوا
هست میسر و پندیر دوست
شانه روحانیش و آن بکار
ز آنکه باقوای زبان و دهان
تخن و شیرین و ترش بکام
تیز که باشد صانع دادر

مقام ویران است
وقت حافظه است
بزرگ

نقطه است که در آن دو خط
تقاطع می کنند و در آن
نقطه است که در آن دو خط
تقاطع می کنند و در آن

عقل را در وقت و وقت را در عقل
و وقت را در عقل و عقل را در وقت

او که در آوردن چرخش بدیم	سکه و سکه ویش بدانند تمام	طالع کس بجهان می رسد
تا به نیت زنگان می رسند	ماز یقین و گران در رسم	نمی بخودی خود از ان گیم
گر چه ترقیب سخن نظم و نشر	اگر بیانی ز بزرگان عصر	یا فتنه طیف از نظر پرده کش
تا که درین عصره دو اندر خورش	اگر تو بهر واقع فردی شوی	پیش شکی نیست که فردی شوی

نقصه

هر اسم از اسمای الهی که چهار حرفی باشد بی تکرار حرف بر صغیر زخم زنند در رسم کلمه نور که دو و پنج باشد شتر است غیر مکرر تمام شود بعد از ان بر قسم آورده است و بهر غیر مکرر تمام شود که شتر است باشد بهر ساعت یکد و شش شتر است بهر ساعت هفت و شصت بهر ساعت هشت و شصت باشد از ان کلمات و اگر حرف این آن کلمات ضافه کند اسم ان روحانیت آن هم باشد که از ان روحان نهند در صراط مستقیم

تذکره

نیت درین نشر نموده بیان	ضابطه شش را بنمایم عیان	قاعده اش آورم اینجا کفار
در رسم بسط به پنج قرار	پس اگر از کسر نویسم عدد	تا بود در باب طلب اسند
حاصل این اسم بوقی رقوم	باعث کلیست ز بهر علوم	هر که تحصیل عملش سر نیست
و دعوت این اسم را باور نیست	آنچه بهای بودش دست رس	حاصلش آید بیکی و زو پس
قاعده دعوت هم است این	از مدد حق بطریق یقین	کسر و فتنش چو بان فهم شود
قاعده ذکرش آنگاه شود	انیت نشانی که بهر اسم حق	قاعده نام بود و رفق
در طلبش شش صاحب وقت	معرفت	پس بو این ذکر علم حرف

بسط یکی اسمی از اسماء الهی نموده می شود و بسط و اگر اسم عظیم است انواع اعمال و بسط و کسر و دیگر اسمی از اسماء الهی بر نوع توان کرد از قرار یک قاعده منقره از قواعد بسط و کسر این اشرف قواعد است از اعمال غیر بد و با صد التوفیق والواح بن عمل شان زود میشو چنانچه نموده می آید

لوح اول				لوح پنجم			
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
لوح دوم				لوح ششم			
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
لوح سوم				لوح هفتم			
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
لوح چهارم				لوح هشتم			
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع

لوح پنجم				لوح ششم			
م ع ع م	م ع ع ی	م ع ع ل	م ع ع م	ی ل ع م	ی ل ع ی	ی ل ع ل	ی ل ع ی
م ع ل ع	م ع ل ی	م ع ل ل	م ع ل م	ی ل ل ع	ی ل ل ی	ی ل ل ل	ی ل ل ی
م ع ی م	م ع ی ی	م ع ی ل	م ع ی م	ی ل ی ع	ی ل ی ی	ی ل ی ل	ی ل ی ی
م ل م ع	م ل م ی	م ل م ل	م ل م م	ی م ع م	ی م ع ی	ی م ع ل	ی م ع ی
لوح چهارم				لوح دوم			
م ل ع م	م ل ع ی	م ل ع ل	م ل ع م	ی ل ع م	ی ل ع ی	ی ل ع ل	ی ل ع ی
م ل ل ع	م ل ل ی	م ل ل ل	م ل ل م	ی ل ل ع	ی ل ل ی	ی ل ل ل	ی ل ل ی
م ل ی ع	م ل ی ی	م ل ی ل	م ل ی م	ی ل ی ع	ی ل ی ی	ی ل ی ل	ی ل ی ی
م ل م ع	م ل م ی	م ل م ل	م ل م م	ی ل م ع	ی ل م ی	ی ل م ل	ی ل م ی
لوح پانزدهم				لوح پانزدهم			
م ی ع م	م ی ع ی	م ی ع ل	م ی ع م	ی ی ع م	ی ی ع ی	ی ی ع ل	ی ی ع ی
م ی ل ع	م ی ل ی	م ی ل ل	م ی ل م	ی ی ل ع	ی ی ل ی	ی ی ل ل	ی ی ل ی
م ی ی ع	م ی ی ی	م ی ی ل	م ی ی م	ی ی ی ع	ی ی ی ی	ی ی ی ل	ی ی ی ی
م م ع م	م م ع ی	م م ع ل	م م ع م	ی م ع م	ی م ع ی	ی م ع ل	ی م ع ی
لوح شانزدهم				لوح دوازدهم			
م م ع م	م م ع ی	م م ع ل	م م ع م	ی م ع م	ی م ع ی	ی م ع ل	ی م ع ی
م م ل ع	م م ل ی	م م ل ل	م م ل م	ی م ل ع	ی م ل ی	ی م ل ل	ی م ل ی
م م ی ع	م م ی ی	م م ی ل	م م ی م	ی م ی ع	ی م ی ی	ی م ی ل	ی م ی ی
م م م ع	م م م ی	م م م ل	م م م م	ی م م ع	ی م م ی	ی م م ل	ی م م ی

میں نے یہ سب کچھ دیکھا ہے

[illegible]

چون دلش اگر بود از طهر اسم پیشم دلش چون که نظر او کند نمی بودش از نکتت باوئی گوش کن اکنون سخن از من بهر	در مسمی بر دوازده اسم کنج بوی را نه اوج کند باشد از انطاف الکی غنی از قبل قول بزرگان عصر
--	---

سابق

صاحب کتاب حجاب اسرار و هر سه دیم از کتاب مذکور چنین بیان میکند
از قول حضرت امام سجاد علیهم السلام که در دعوت
اسمای الهی فرمود که گاهی یک اسم از اسمای چهل گانه یا غیر آن باشد که
خواهند گفتند حروف مکرر و غیر مکرر آن را منظور دارند و جمل و شدت سکون
و نقاط آنرا بحساب عدد جمع کرده تصنیف کرده اند که مذکور می شود بخوانند که غیر مستحب
است حروف مکرر و غیر مکرر مجموع را به نیت نصاب باید خواند و حروف
غیر مکرر به نیت زکوة و جمل معین به نیت عشر حروف بحکم اول اسم بحاکم
لا اله الا انت یا رب کل شیء و وارثه و از قره و راحمه اسمای چهل گانه
یا غیر آن به نیت و در مد و حرکات و شدت و سکون مکتوبی به نیت
بذل و به نیت ششم مجموع هر حرف و سکون و حرکت و شدت و نقطه بعد
هر یک از این هزار نوبت بخوانند یعنی مجموع نیت دعوت بعد هر حرف هزار نوبت

تیسیم

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين
و بعد
در این کتاب
از اسماء الهی
چهل اسم
که در دعوت
است
و در مد و
حرکت و
شدت و
سکون و
نقطه
بعد هر
حرف
هزار
نوبت
بخوانند
یعنی
مجموع
نیت
دعوت
بعد
هر
حرف
هزار
نوبت

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين
و بعد

چون دلش اگر بود از طهر اسم
پیشم دلش چون که نظر او کند
نمی بودش از نکتت باوئی
گوش کن اکنون سخن از من بهر

صاحب کتاب حجاب اسرار و هر سه دیم از کتاب مذکور چنین بیان میکند
از قول حضرت امام سجاد علیهم السلام که در دعوت
اسمای الهی فرمود که گاهی یک اسم از اسمای چهل گانه یا غیر آن باشد که
خواهند گفتند حروف مکرر و غیر مکرر آن را منظور دارند و جمل و شدت سکون
و نقاط آنرا بحساب عدد جمع کرده تصنیف کرده اند که مذکور می شود بخوانند که غیر مستحب
است حروف مکرر و غیر مکرر مجموع را به نیت نصاب باید خواند و حروف
غیر مکرر به نیت زکوة و جمل معین به نیت عشر حروف بحکم اول اسم بحاکم
لا اله الا انت یا رب کل شیء و وارثه و از قره و راحمه اسمای چهل گانه
یا غیر آن به نیت و در مد و حرکات و شدت و سکون مکتوبی به نیت
بذل و به نیت ششم مجموع هر حرف و سکون و حرکت و شدت و نقطه بعد
هر یک از این هزار نوبت بخوانند یعنی مجموع نیت دعوت بعد هر حرف هزار نوبت

تیسیم
در این کتاب
از اسماء الهی
چهل اسم
که در دعوت
است
و در مد و
حرکت و
شدت و
سکون و
نقطه
بعد هر
حرف
هزار
نوبت
بخوانند
یعنی
مجموع
نیت
دعوت
بعد
هر
حرف
هزار
نوبت

فصل در بیان نیت و نیت
فصل در بیان نیت و نیت
فصل در بیان نیت و نیت
فصل در بیان نیت و نیت
فصل در بیان نیت و نیت

فصل در بیان نیت و نیت
فصل در بیان نیت و نیت
فصل در بیان نیت و نیت
فصل در بیان نیت و نیت
فصل در بیان نیت و نیت

هر حرفی صد نوبت اتم باید خواند به نیت فصل و مجموع چهل اتم چهل و یک نوبت
به نیت دور دور باید خواند و حرکات و سکون و شدت و در این اتم چهل است
و چهل هزار و یک نوبت به نیت نبل باید خواند و لفظه در این اتم نوزده است
نوزده هزار نوبت به نیت ختم باید خواند درین اتم که چهل و یک نوبت است
از اصل و وصل پس بعد از هر حرفی یک هزار نوبت اتم را به نیت غوث باید خواند
و این یک نوع است از انواع دعوت اسماء و الله اعلم بالصواب

تذکره

پای بدان تا کجا سه می نمی
تا بشود بخردی از تو کاش
ره نتوان برد بودی سلم
طی نتوان کرد طریقی خطیر
تا بشود جان و روانت این
جانت شود دریم توجیه غرق
من غرض از بند شکوی سخن
معنی آن را بدستی بدان
منجی نداید بلسان مقال
مست درین باب خبر معتبر

ای که در این دایره یابی زهری
خام طمع ذاکر اسما سبش
زما که ازین مرطمانی اذن علم
بی سبق و فرصت استاد و پیر
گوش تجلی کن اسے نازنین
فکر چنان کن که پرتا بفراق
بندگے حق نہ پے مزد کن
گفتہ من خلص الله سچوان
تاز دولت چشمه آب زلال
طاعت خالص بود نمیش اثر

فصل در بیان نیت و نیت
فصل در بیان نیت و نیت
فصل در بیان نیت و نیت
فصل در بیان نیت و نیت
فصل در بیان نیت و نیت

فصل در بیان نیت و نیت
فصل در بیان نیت و نیت
فصل در بیان نیت و نیت
فصل در بیان نیت و نیت
فصل در بیان نیت و نیت

فصل در بیان نیت و نیت
فصل در بیان نیت و نیت
فصل در بیان نیت و نیت
فصل در بیان نیت و نیت
فصل در بیان نیت و نیت

فصل در بیان نیت و نیت
فصل در بیان نیت و نیت
فصل در بیان نیت و نیت
فصل در بیان نیت و نیت
فصل در بیان نیت و نیت

کشف خفا در رموز غیبی
کتابی که در این حالت چنانچه
معه تفسیرش از روی غیب است
نویسندگان گفتند که این کتاب
در این دنیا پیدا نمیشود
مگر در آنجا که غیب است

صاحب ارشاد ازین شد مدعی کاین نعم از قاعد با بهره مند صدیچو تو باید که رمن بشنود مردیچو رفته بر آشفست نیز دل شده تابشگی از هر دو دید گر در تیر غیب قواعد سوال پیر نفیر از ره دعوی زرق سائل دل در او که آزاد دخی لیک نی خواست که این گنج را ز گشت بران ناصح آزاده عرض از آنکه درین عرض شناسنده مرد گر نشناسد ز غف از در کس بو که تنبیه بر گمراود کنند	دو بان خام طبع این جواب نیست بنو حاجتم از بهر پند از چو تو که عقده کن و شود از نه خورشید سخن گفت نیز در دل عکسین شده آبی کشید تا چه جویش رسد ازیر حال یکد و سه جری که بیان شد بگفت از گذر بحث نشد جنگ جوی زان روش اخذ زبانها دراز تا کند این شرح بترتیب عرض هست بهر گوشه نهان شاد و فرد مرد شناسنده نباشد بیه گر نبود در بنجرف نحو کنند
---	---

حکایت مشتمل بر تنبیه

آرزوی جان یکی خسته جان چله شمشین بود فسان بر نمود بود و نش خویش پی کشف عیان	بود بسخر شدن جفیان آگیش فی زو یان فرسود گوید و مردم شنوند آن بیان
---	---

این کتاب در این دنیا پیدا نمیشود
مگر در آنجا که غیب است
کتابی که در این حالت چنانچه
معه تفسیرش از روی غیب است
نویسندگان گفتند که این کتاب
در این دنیا پیدا نمیشود
مگر در آنجا که غیب است
کتابی که در این حالت چنانچه
معه تفسیرش از روی غیب است
نویسندگان گفتند که این کتاب
در این دنیا پیدا نمیشود
مگر در آنجا که غیب است

کتابی که در این حالت چنانچه
معه تفسیرش از روی غیب است
نویسندگان گفتند که این کتاب
در این دنیا پیدا نمیشود
مگر در آنجا که غیب است
کتابی که در این حالت چنانچه
معه تفسیرش از روی غیب است
نویسندگان گفتند که این کتاب
در این دنیا پیدا نمیشود
مگر در آنجا که غیب است

در کتب بنیاده و در روز و در کتب کبریا که یکصد و پنجاه روز خواندن اسماء این
نقطه است اول عدد جمله حروف سبعة الفوقی وال معا جیم و او حاکم
و او جمله و صد و سی شد و سیهای اندر موافق عدد این الیک یا و شود
و دوم بعد از کلمه اعاب پنج حرف عدد چهل این حروف و و صد و هفتاد و پنجاه
از اسماء اندر موافق این عددش لایک اتم الا الیه است سیوم جمع عددین که
اول و دوم و سیوم باشد که بر روز هشت میشو و از اسماء اندر و اسمیک
نعم القریب و یکی منتهی پنجم بعد و مجموع اول و دوم و سیوم و چهارم که و در
و شانزده باشد از اسماء اندر موافق اسماء این عدد

در کتب بنیاده و در روز و در کتب کبریا که یکصد و پنجاه روز خواندن اسماء این
نقطه است اول عدد جمله حروف سبعة الفوقی وال معا جیم و او حاکم
و او جمله و صد و سی شد و سیهای اندر موافق عدد این الیک یا و شود
و دوم بعد از کلمه اعاب پنج حرف عدد چهل این حروف و و صد و هفتاد و پنجاه
از اسماء اندر موافق این عددش لایک اتم الا الیه است سیوم جمع عددین که
اول و دوم و سیوم باشد که بر روز هشت میشو و از اسماء اندر و اسمیک
نعم القریب و یکی منتهی پنجم بعد و مجموع اول و دوم و سیوم و چهارم که و در
و شانزده باشد از اسماء اندر موافق اسماء این عدد

تکمیل

دعوت یک قاعده را اعاب و است این دعوت بر قاعده صبر کند همیشه که رو حایات نات آمد شد شان چون شود چهره شمس افروخته گره و چنان هر که کند در رخ او دیده باز بر نظر جانفش روی او شود هر چه شود دیده نگویید از آن	باز نمودم بر مودت شکر قطع نظر با پیش از فائده رخ نمایند بوسه از جهات حالت خواننده در گون شود از و جانش به نماید جهان یابد از آن حالت سوز و گداز آینه جانش مصفا شود تا رسد زانوش تصویر زبانی
---	--

در کتب بنیاده و در روز و در کتب کبریا که یکصد و پنجاه روز خواندن اسماء این
نقطه است اول عدد جمله حروف سبعة الفوقی وال معا جیم و او حاکم
و او جمله و صد و سی شد و سیهای اندر موافق عدد این الیک یا و شود
و دوم بعد از کلمه اعاب پنج حرف عدد چهل این حروف و و صد و هفتاد و پنجاه
از اسماء اندر موافق این عددش لایک اتم الا الیه است سیوم جمع عددین که
اول و دوم و سیوم باشد که بر روز هشت میشو و از اسماء اندر و اسمیک
نعم القریب و یکی منتهی پنجم بعد و مجموع اول و دوم و سیوم و چهارم که و در
و شانزده باشد از اسماء اندر موافق اسماء این عدد

در کتب بنیاده و در روز و در کتب کبریا که یکصد و پنجاه روز خواندن اسماء این
نقطه است اول عدد جمله حروف سبعة الفوقی وال معا جیم و او حاکم
و او جمله و صد و سی شد و سیهای اندر موافق عدد این الیک یا و شود
و دوم بعد از کلمه اعاب پنج حرف عدد چهل این حروف و و صد و هفتاد و پنجاه
از اسماء اندر موافق این عددش لایک اتم الا الیه است سیوم جمع عددین که
اول و دوم و سیوم باشد که بر روز هشت میشو و از اسماء اندر و اسمیک
نعم القریب و یکی منتهی پنجم بعد و مجموع اول و دوم و سیوم و چهارم که و در
و شانزده باشد از اسماء اندر موافق اسماء این عدد

که کبر باشد و عدد و خاص که کبر باشد را کبر کبر است جمیع این چهار مرتبه
باشد که دو هزار و دو صد و بیست و پنج می شود و در هر اسم این بیانی عدد
مرتبه باید داشت و همچنین هر غلی باید نمود و باید خواند و تکبیر باید نمود

اس کے ساتھ ہر صاف بینی و شہما
 و خوشنما لہو چھوٹے منہ کی
 رشتہ مند و مکتوبہ سارے معطل کلمہ
 زینت و تازگی کے در پر عظمت
 فقط انسان کن ز فوجی مدد و
 گریختہ خرد زبان لا جرم
 خلوت دل صاف کن فی طلال
 خوابِ نورش کہ کن کہ کن سخن
 قصد کن اندیشہ کن و ضمیر
 مریت چلید جو سرا سے تمام
 حلت خود را ہنگر بعد از ان
 در خود و خدا خود اندہ نظر
 گر شیر و صفت نہ در حال

از اثر غیبی رخسار در دعا
پاکی و تقوی دوری کن شعاع
در قدش باش و نهی بگیر
صاحب محبت بود و مهر و نعت
تا بدید و ذکر اسامی و شریع
رجعت اسما بتو آرد و الم
چنانچه نشینی بکن از روی حال
بل سخن از سبب ضرورت بکن
پای مهر و در شرف غیب
یا عدد و ذکر و صیام و قیام
تا بچه عنوان است ترا جان جان
شوق ترستی و تنزل نگر
نیز مرا فروزون شدن جا و مال

۱۸۶
کتابخانه عمومی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
تهران

[illegible]

جونا بقران
چون درویشی
بماند بر لب
در دلت

فقط از هر طرفی که میسر است
راست است این را میسر است

فان من شئت ان ياتيكم مني
فان من شئت ان ياتيكم مني

قاعدة از قواعد علمیه

و اما در این کتاب که در بیان احوال و عیال است
در بیان احوال و عیال است

[illegible]

سے بردار پیش : منج نظام | ایک | کار ہنوفیق حق و انہما

کے

به بحث نکیر کسب هم آشکار
 قاضیه ایچی آرم بذکر
 نسخه سحر ایچی ازین علوم
 هر کس اگر بود از حال این
 آنچه سوی ایچیدیش محکم است
 ایچید و این هر سه پنج صواب
 آنچه بود سهل چهار ایچ است
 یک درین سهل معما بی است
 هست بسی کس که بنوک قلم
 صورت خطیش تواند نمود
 صورت ارقام را بسجاء نیز
 رقم آن هست بسی در جهان
 بنده هم از این رقم آیم گفت

سید

اسم و درجہ و رتبہ و ایجاب تمام	سیکنڈم ارقام درین صفحہ تمام
--------------------------------	-----------------------------

سازد و در نظر بنشیند
صفت اول چو بنشیند
تا بر سبزه کمر این
باز که در دهن
و ز کفن بر این
اصلاً بر این
باز این که
یک و دو سه

[illegible]

۱۱۷

نیک نظر کن که در آری پرست
خانه چاره که گرفته است جای
سطر و دم خانه عاشر نگر
تا بکشد همه را چشم جان
چهره کشاید بنماید جل
سطر و دم همین خانه بین
تا دهمین خانه که دار و قمر
رشته تعلیم پرست تمام
پرست زینجا کشوش بچشم
واحد در رفعت در اول بین
پرست الف مقصد و رشتا و چا
با که بهر خانه بود و تکلف
صفحه زینجا و رشتا بچشم
در همه خانه استایی بی تصور
کلیدش مقصد و رشتا و چا

اسم اول چونکه درین صفحه است
هشتم سطر است بدین و بیای
اسم بنی صفحہ شانزده عشر
اسم دس و نه نیز بنام عیان
صفحہ سادس عشر اسم شانزده
صفحہ سادس چون کاری بدین
سطر ده و دو و نگر و بر شش
دا و م از نو و ج (این چند نام
مرصع نیز صفحہ ازین در رقم
لیک یک بهر خانه از صفحہ تا این
صفحہ تا نیش زر و سه قرار
صفحہ تا نیش است بجای الف
پس که مبین حرف نیاید قرار
ایک یا بهر صفحہ حروف صد و
اخبار این حرف بود در شمار

جامع فوج حیدر آباد شہر

ایک نیکو دوست پرست

[illegible]

احا و باشد و صغیر یکبسته و اگر جمیل حرف اول و و باشد و و نه بیانی
فتح اساس برین پنج عمل باید نمود و اگر ثانی با الفی باشد سال و
آنکه قرار برین باشد و صغیر کی در وسط و و کبیر صد و این یک قاعده
اصح است از جمیع قواعد و عوالت سهای الکبری و در علم بحقیقه

و اگر کس هم اسم ازین بشنود
 تا آنکس فکر که طرف کجاست
 هر که اراده کند از خاموشی عالم
 شمع طریق روش از روشن
 که همه اعلاست بصدق خبر
 آید از آن کار نتیجه او ایست

آنچه بیان کردم ازین بیشتر
 لیک در اینها غرضم کوهیت
 بهجت این علم شریف و کرم
 بایدش اول روش آموختن
 قول ابامیسنخن معتبر
 کار نمودن که پنج صواب

0.66

از جمله لوازم دعوات اسماست چه در دعوت صغیر و چه در دعوت
وسط و کبیر این چند فقره معین است برین تفصیل انصاب زکوة عشر
فصل دور مدور بذل ختم تکرار توهم دعوت این اسم می
ترتیب است نباید و بی این ترتیب کامل الفائده نیست هر اسم که دعوت
کند اول بعد از انصاب و از ده هزار ثوبت باید خواند که محل عدد و حائیت

[illegible]

نفس را که از این عالم جدا شود و در آن عالم
نفس را که از این عالم جدا شود و در آن عالم
نفس را که از این عالم جدا شود و در آن عالم

نفس را که از این عالم جدا شود و در آن عالم
نفس را که از این عالم جدا شود و در آن عالم
نفس را که از این عالم جدا شود و در آن عالم

نفس را که از این عالم جدا شود و در آن عالم
نفس را که از این عالم جدا شود و در آن عالم
نفس را که از این عالم جدا شود و در آن عالم

حرفش ناسازد و چو دریا به آن
چون شودش حرفش زبانت مدبر
گرچه بود مختصر سے دم زدن
که نفس را که شنیدی صفت
وقت غنیمت شمر ای نیک نام
یا دیگر از من سکین سبق
دم مران و لب کشتا غیر ذکر
ذکر نفس بیده ضائع مکن
تا بودت ذکر اسمی خداج
گر ننگنه ذکر خدا هر زمان
هر که بود و اوقف اسمای نام
خود بدده انصاف که چون باشی این
عمر عزیز که ندارد مثال
ظالم نفس نفست این ز تو
نیست ترا فکر خدا و سترس
وز صفت نفس بگویم سخن
نفس برانی که همه نیست است

در شب و در روز زمان و جهان
از سپیده بر نفس بیاید کلید
حیف بود یکدم ازین اخرون
از من دل داده بدین معرفت
صرف مکن در کلمات حرام
باز مکن لب بجز از یاد حق
پاس نفس دار بذر و فکر
قصه مخوان ذکر و قانع مکن
واقف دم باش بشام صبح
ذکر نفس را هر سان بر زبان
ذکر مود باشد و بس لا کلام
کی بود این شیوه اهل یقین
صرف کنندش همه در قیل و قال
کش بود این شیوه آمین ز تو
ظالم نفس نفس هر نفس
مختصر از قاعده فکر و فن
در تن هر کس نفسی و شست

نفس را که از این عالم جدا شود و در آن عالم
نفس را که از این عالم جدا شود و در آن عالم
نفس را که از این عالم جدا شود و در آن عالم

نفس را که از این عالم جدا شود و در آن عالم
نفس را که از این عالم جدا شود و در آن عالم
نفس را که از این عالم جدا شود و در آن عالم

نور الودود
نور الودود

پیشین

مکاشفای قلوب و کفایت
مکاشفای قلوب و کفایت

نور الودود
نور الودود

از اثر معسل بیاید عیان
جان خلایق بین آرزو و
جلوه کیم و رتن برنا و پیر
چو د کسے کے بنیاد ہو
صاحب عطا بدر آرزو مسلم
باز کسے کے شود اگر نشد
زین دوسرے معلوم شود درستی
پر تو اسمای صفات حدت

عارف پاکیزہ نظر ستر آن
پر تو مجھے چو دہ فیض نور
قدرت و قوت ز قوی و قدیر
مگر نہ ہر پر تو چو ا وضو
پر تو سوطے چو بر آرزو مسلم
تاکہ زمانہ نبود و نہ بسر
معرفت باقی اسمائے حق
این ہمہ النوار کہ آفاق رست

معرفت

قول عرفان کہ آدمی گاہی سرعش بداند بنیاد سبب آن در سما
درک نماید معنی الرحمن علی العرش استواری چیست و ہنگامی کاشف
ملکی بشتا سد و قدس و طہارت ایشان دریا بد و ایشان چه
مناسبت است و معنی سخن نسج بحدک و قدس ملک را و کر تواند کرد
بد اند کہ اورا با اسم غریبہ چہ ستر است و روضہ قمر تک لا غو نہیں
جمعین برو معلوم میشود و خواہ خود را بہ تفصیل بشتا سد مناسبت
پر طوطی از خود با سہمی فہم تواند کرد و حقیقی بگذارد و سہمی و سہمی نہ
با و بجلوہ درآید و بداند کہ معنی الغفور و الودود و نسبت بہ آدم

نور الودود
نور الودود

نور الودود
نور الودود

نور الودود
نور الودود

۲۰۱
تو بودی از خدایان
در کس از خدایان
تو بودی از خدایان
تو بودی از خدایان



فیض اقدس می بخشد و فیض اقدس آنست از عین ذات فیض
کرد و وجود بخش باشد و فیض اقدس آن که از اسما و صفات بحکم
ترابیت فائض نکرده و این مجموع از تجلیات اسمائی مثلثه است و از این است

تذکرہ

پرتو هستی چو شده جاوده گر
هستی از هست بر آوردوم
هست جهان در نظر اعتبار
هستی عالم که نمود و جمال
نیست بر تحقیق وجودش مدام
انچه نمود هست نماید حق است
ای که به موجودیت متهم
هستی فانی ز تو معانوم نیست
ای که ترا داده نمود وجود
ماه تو در و اثره اعتبار
جسوه او گر نبود کارگر
هستی هم چو که وجودش نیست
انچه نماید اثر نور است

عالم ازان جلوه شده معتبر
نشسته پدیدار وجود از عدم
معتبر است هستی پروردگار
هست ز فیض کرم فواید جمال
بل بحاجت نمودش تمام
غیر حق اینجا عدم مطلق است
نیست ز نورانی الا عدم
جز عدمیت ز تو نمودم نیست
از اثر فیض و لے در شود
معتبر بریم از کرم کردگار
هستی اشیا نبود معتبر
بر اثر پلوه نمودش نیست
هم اثر اوست که منظر اوست

جان من راست توفیق حاصل
 روز و شب از ذکر تو حق
 و سوسه از طعنه بر من دور
 چشم حل از غلاب اهل یار کن
 و پیه باین دانه راز کن
 ضویر احاطه کن اشیا و کون
 و پیه تواند که کند در این
 نور و پیمانی تو اوست و پیر
 نغمیان

۲۴۰ دمنده نام دل پلوزی نیم
مجلس است از وی نیم
که از قیاس است یک شود
وینان سن خط ۲۰
پیدا نمودار بود در میان
فوزون فوزون

حضرت راوی در حروف نواطق خالک با عدد و حروف منطلق و هشتمه اند
وزنه بست و هشتم که مجموع سیصد و پانزده باشد و العظم

تفصیل

ایک دولت مائل ذکر خدا است	تا بشود آنچه ترا دعا است
زین و نطق آنچه بکار آیدت	خاطر از آنها بقهر آیدت
هر یک زین را که کنی اختیار	طالع و قلنس به اول قرار
پس بهمان وقت سبک است	هر رقم چون قلم آری بدست
اسم صوا است ز حروفات آن	ساز کن و مجمل کامل بخوان
اسم نواطق هم ازان حرف گیر	سیصد و یکبار بخوان و پندیر
چهارده اریز فراسی برین	محو شود شک و فزاند یقین
بسکه نواطق همه ناقصه است	صامتة مجموع بلا نقطه است
گر عدد حرف بگیرد بکار	لوح موافق کنی ازان قرار
خاصیت فعل نه کم باشدش	فائده اعلا و اتم باشدش
چون بودت در عمل این وقوف	اسم دران درج کنی با حروف
گفتار این فاعله حاله نقد	تا بهری راه باین حل و عقد
زبده دیگر نبسایم ترا	عقده ز خاطر کیشیم ترا

تجربه

باین فاعله در حروف نواطق خالک با عدد و حروف منطلق و هشتمه اند
وزنه بست و هشتم که مجموع سیصد و پانزده باشد و العظم

این جدول را در حروف نواطق خالک با عدد و حروف منطلق و هشتمه اند
وزنه بست و هشتم که مجموع سیصد و پانزده باشد و العظم

در این فاعله در حروف نواطق خالک با عدد و حروف منطلق و هشتمه اند
وزنه بست و هشتم که مجموع سیصد و پانزده باشد و العظم

مجلس آن آردم اندر علم
جمع به پنجاه و یک آید رقم

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

اعداد و سیمای از قرار تمام حروف آتشی و نقاط آن حروف است
و اگر تکرار بسط بهین عدد بوده باشد متضمن خواند است

مجلسین

نقطه آن جمله بود کاف بی	جمله حروفات بود کاف بی
هست دوی دل زارم	بسم الله الرحمن الرحیم
فانده خشد بیرو و را	و کراسا می خدا مرد را
نام حقش قوت جهان آورد	بند چه نامش زبان آورد
نیست به از نام خدا بر زبان	هر چه از آن نده شود بر زبان
وز پیا ارباب نفس نیر غم	سن که دین راه جرس میز غم
بر سر سیر سفر آمده اند	بهر کسانیت که از آن ساده
گر طبعش هست دلش شاد و فر	نیست دوی دل آن نیکو
وز اثر ذکر بسیار امید	باشد ازین فکر شود مستفید
هر که به بیند ز کرم این کتاب	هست امیدم که پنج صواب
ور نه ز همیشه نهم به نرفته یاد	کام دلش حاصل ازین گفته باد
فیض نظاش ز خدا خواستم	این دینی چند که آراستم

مجلس آن آردم اندر علم
جمع به پنجاه و یک آید رقم
اعداد و سیمای از قرار تمام حروف آتشی و نقاط آن حروف است
و اگر تکرار بسط بهین عدد بوده باشد متضمن خواند است
مجلسین

نقطه آن جمله بود کاف بی
جمله حروفات بود کاف بی
بسم الله الرحمن الرحیم
و کراسا می خدا مرد را
بند چه نامش زبان آورد
هر چه از آن نده شود بر زبان
سن که دین راه جرس میز غم
بهر کسانیت که از آن ساده
نیست دوی دل آن نیکو
باشد ازین فکر شود مستفید
هست امیدم که پنج صواب
کام دلش حاصل ازین گفته باد
این دینی چند که آراستم

مجلس آن آردم اندر علم
جمع به پنجاه و یک آید رقم
اعداد و سیمای از قرار تمام حروف آتشی و نقاط آن حروف است
و اگر تکرار بسط بهین عدد بوده باشد متضمن خواند است
مجلسین

باشند از افوار نازل پر تو می
 چشم دولت را بکشاید بنور
 تمانه شود نور بدل متصل
 حجت عقلی بدلائل محواه
 هر چه خدا گفت و پیمبر رساند
 جمله بصدق دل و اخلاص جان
 تا اثر آن دهرت فیض نور
 دارد از افوار سیسے فائده
 سرسری این را نتوان ساز کرد
 تا شوی آگاه ازین صوٹ راز
 ناعده نیست نصایبے دگر
 دور خود بودن و ازاد گیت
 بنده صفت باش که در وان دل
 از مدد پر تو نام علی
 هست عیال پر تو خوشیدوت
 فرد کلم نام چه دارد وجود
 هر چه درین پرده مطلق است

بر دل و جان تو سپاسند ضوی
نور دولت جلوه نماید ز طور
و انشود بر رخ جان چشم دل
کافی همه در شرح بود ستره
مجمعه در شرح همان بر تو خواند
بشنو و پیوسته عمل کن بران
و رتور سدر بر تو نور حضور
سبست حسابی در گران قاعده
پرده رازش نتوان باز کرد
پرده رازش نتوان کرد ساز
بایش این شرح کتابی دیگر
راست که از ادگی افتادست
صاف کنی از کدر آب و گل
صفحه مقصود نماید جل
در دل ذرات بوجه صفات
پرتو این مهر بود در نمود
جلوه اسما و صفات حق است

۲۰۹

<p>باشد از افروز ازل پر تو می چشم دولت را کشاید بنور نماند شود نور بدل شمس حجت عقلی بدلائل محواه هر چه خدا گفت و پیر برساند چند اصدق دل و اخلاص جان تا اثر آن دهرت فیض نور دارد از افروز بسے فائده سر سری این را نتوان ساز کرد ناشوی آگاه ازین صوٹ راز قاعده اینست نصایب دگر در ز خود بودن و از ادویت بنده صفت باش که در آن دل ز مدد پر تو نام سعل ست عیان بر تو نور شید و است ر که نام چه دارد وجود هر چه درین پرده مطلق است</p>	<p>بر دل و جان نور ساند ضوی نور دولت جلوه نماید ز طور و انشد بر رخ جان چشم دل کافی همه در شرع بود سدا مجتهد شرع همان بر تو خواند بش نو پیوسته عمل کن بران در نور سدر بر تو نور حضور سنت حسابی دگر این قاعده پرده رازش نتوان باز کرد پرده و رازش نتوان کرد ساز بایش این شرح کتابی دگر راست که از ادگی اقتاد گیت صاف کنی از کدر آب و گل صفحه مقصود نماید جل در دل و رات بود چه صفات پر تو این مهر بود در نمود جلوه اسما و صفات حق است</p>
---	---

باز و لام است در کلمات
ازین جمله است در کلمات
باز و لام است در کلمات
ازین جمله است در کلمات

طایحل و پنج است که بایا بود
پانزده از پنجه معیار است
آمده مشهور گرفته است جا
ابجد ازین چار بگیرد عیار
هو طلب از نقتده این گنج کن
کمان جمل هوست جمل بر طرف
تاز هو الکر بر افتد نقاب
باز کشایم سر گنج صفات
حرکتش از عمر تو کم می شود
عاقلی و لبش لب و نیر بان
پس کن ازین در و سر سر سر
عمر سر اگر انما بی خطبات مده
حیف بر اوقات گذشته کن
حرف سخن نام خدا پنج نیست
دریم دل در گر انما نیست
وصفی از ان اسم نیاید بیان
تصفت آمد بهمنقشای حق

بست سه و دوه او طای بود
بست و دوه و حرف سه نقاب
بات و دوه و دوه و بین از هجا
پس و دوه و دوه و نماید چها
از اب و جد پیش میا و سخن
این ده و از ده یکی آور کف
جمل هو نیز سر در حساب
باز چو رخساره نمود اسم ذات
ای که دما دم ز تو دم می رود
با تو دم نتت بکر و توران
عمر چه بهیوده بهیستی بر
باز تکبیر بر سر خود منده
حال سخن ذکر میا و سخن
زندگی دار فانی هیچ نیست
یا دکن آن اسم که سر یار است
هر سر موگر بتن آید زبان
اعظم اسم است ز سهای حق

بست سه و دوه او طای بود
بست و دوه و حرف سه نقاب
بات و دوه و دوه و بین از هجا
پس و دوه و دوه و نماید چها
از اب و جد پیش میا و سخن
این ده و از ده یکی آور کف
جمل هو نیز سر در حساب
باز چو رخساره نمود اسم ذات
ای که دما دم ز تو دم می رود
با تو دم نتت بکر و توران
عمر چه بهیوده بهیستی بر
باز تکبیر بر سر خود منده
حال سخن ذکر میا و سخن
زندگی دار فانی هیچ نیست
یا دکن آن اسم که سر یار است
هر سر موگر بتن آید زبان
اعظم اسم است ز سهای حق

بست سه و دوه او طای بود
بست و دوه و حرف سه نقاب
بات و دوه و دوه و بین از هجا
پس و دوه و دوه و نماید چها
از اب و جد پیش میا و سخن
این ده و از ده یکی آور کف
جمل هو نیز سر در حساب
باز چو رخساره نمود اسم ذات
ای که دما دم ز تو دم می رود
با تو دم نتت بکر و توران
عمر چه بهیوده بهیستی بر
باز تکبیر بر سر خود منده
حال سخن ذکر میا و سخن
زندگی دار فانی هیچ نیست
یا دکن آن اسم که سر یار است
هر سر موگر بتن آید زبان
اعظم اسم است ز سهای حق

باز و لام است در کلمات
ازین جمله است در کلمات
باز و لام است در کلمات
ازین جمله است در کلمات

فکر دین حال کن از خودی روزنه صدق و صفا باز کن باز دل اهل صفا و خا	باز کن روزنه های بر سر با همه آهنگ و فاساد کن بر دست از روزنه آرد صفا
جان غایت دین دار و کیم پو که شود بسته در آب سخن بر دوش از مهر رخ مصطفی گر نشان کرده حدیثی بیان این هم از آنست که لیل و نهار آینه خاطرش از صاف نیست بر ده بیابا هوس خفته و بخل روی دل شصت اوصافی است بر دوش این رنگ که بر بوده است در غور اندازده خود گفته حرف مست عشق احم ازین دسطه دارد ازین رابطه بے آلتی از نظر فارسی است این	از غم نهست قدی در زحیر مهر هفتش بر ما نوز تن باز شود روزنه های صفا از نبی پاک دل و پاک جان در طبعش بود روان بقدر دور دلی از ره انصاف نیست از مدد برکت اسم شعله بر تر از اندیشه اوصافی است صیقلیش مهر علی بوده است جمل وقایع و احوال کرده صفا با دل مردان خدا را بطه جمل از ان اکت بے علتی کوست در این دایره با صفت

نشین

باز کن روزنه های بر سر
با همه آهنگ و فاساد کن
بر دست از روزنه آرد صفا
فکر دین حال کن از خودی
روزنه صدق و صفا باز کن
باز دل اهل صفا و خا
جان غایت دین دار و کیم
پو که شود بسته در آب سخن
بر دوش از مهر رخ مصطفی
گر نشان کرده حدیثی بیان
این هم از آنست که لیل و نهار
آینه خاطرش از صاف نیست
بر ده بیابا هوس خفته و بخل
روی دل شصت اوصافی است
بر دوش این رنگ که بر بوده است
در غور اندازده خود گفته حرف
مست عشق احم ازین دسطه
دارد ازین رابطه بے آلتی
از نظر فارسی است این
از غم نهست قدی در زحیر
مهر هفتش بر ما نوز تن
باز شود روزنه های صفا
از نبی پاک دل و پاک جان
در طبعش بود روان بقدر
دور دلی از ره انصاف نیست
از مدد برکت اسم شعله
بر تر از اندیشه اوصافی است
صیقلیش مهر علی بوده است
جمل وقایع و احوال کرده صفا
با دل مردان خدا را بطه
جمل از ان اکت بے علتی
کوست در این دایره با صفت

آیینہ بنیان شود از عکس اس سم
روشنه و فاش چه گنج از طلسم

ارباب مکاشفه را بیاینها است و درین معنی بیان ایشان چنانچه
مدرعای ایشان است و رسیدن سراسری نیست حاشا که سخن ایشان
بر خلاف قانون مشرعیت باشد و آنکس را که مناسبتی با حالات ایشان
نیست مثل کل است معنی بیان ایشان نمیدانم مگر بعد از مجاهده و ریاضت نفس
پیشین

منظر آسمی است که دارد نمود
آودیان آینه جامع اند
باشدش از جلوه هر اسم رنگ
چون بود آینه دل صاف تر
بخود از ان دم نذر الیس فی
صرف کند عمر کمال تباہ

ببین	
از چه سبب طلب جانانه	سبب که تو آینه جانانه
هر چه با دوست همه جود است	استیست از مستی موجود است
در همه جا همه و همه را دوست	وجه این آینه را ساز است

مطالب از کتب ذوات نسخ
در برهه و در

من بعد الوردی و در وقت غروب
نظر باید رفتی از این اوقاتم
نام من است که در کمال عجب
بنام من است که در کمال عجب

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

١٠

گفته ایشان است که فرموده اند
راستی از تو ظفر از گردگار

راستی روانی که برده بوده اند
راستی آورده شوی رستگار

سید

صنعت بپین و اثر صنعت ساز
نقش جهان صنعت نقاش بین
پر توجہ نماند نکرد جهان
فاش نکرد و ز رواق سپهر
چهره کجا باز کشاید بخلق
مهر نمایند و بپوستند
جز عدم آثار وجودش نیست
پر تو اوردی نمودش به
تا یکی این خواب در آرزو خیال
آمده از پر توحق در نظر
تا برخت جلوه کند نور فکر
مهر ز هر ذره تو منظور دار
کی نفس از فکر خود آزا و شو
سدره تست بر قنار تو

ای دل که هست ترا دیده باز
که بودت نور نظر فاش بین
بلقی اندیشه زجا بر جهان
فکرا لکن کن که گران مهر
ذره کجای رخ بنماید بحلق
ذره چو از مهر نماید مدام
ذره بی مهر نمودش نیست
روشنی مهر وجودش دهر
لیکن نفس از خواب دو دیده بال
نیک نظر کن که جهان سر بر
ذکر کن آغاز آداب فکر
مد نظر بر اثر نور دار
خویش به پذیر مکن در گرد
بیش نظریده پندار تو

22

ادعوی استجب کلمه فطر و ادعای یان ال ام هر کلمه حرف فقا ط ا ک حرف هلاک ک حرف و ف ج ک ل ا ح ا و ی ن ی ال ال
مینا شالو سیله دی ان ام جملات الیدینا علی بنابر الوسیله عالی مسبوک و حرف لیا ک و ادعای یان ال ام جملات الیدینا علی بنابر الوسیله عالی

ختم سخن ساز عیانی و حجت	تیسمین	یافت تمامی بر روز شکر
شکر که در دیدن مجلس تمام	روشن و شین و صفا های تمام	که چه در شیوه صفت هم است
جام هم از دست ظاهر نمود	چهره این معنی اسما کشود	سیر این نسخه تیسمین
نور طوطی آتش جلالت	ز انکه سراسر صفا علیست	خاتمه شش مهربانم هست
چون تو این گنج گشته عیان	و تو شد این نسخه تمامی باین	و سنجی چو شد از پرده باز
سر زمان چونکه ترا دست	پس بویای طلب از صدق داد	خواه ز حق آنچه ترا دعای
ای دو جهان از عیم جودت نمی	ختم مناجات	عالم و آدم ز توفیق رمی
گر نه توفیق و آدم رسد	که گزینش با آدم رسد	کی بکند فیض تو این بایوک
فیض کرم گزیند از برت	راه که باید بجهاب و رت	بدول مارا راه انابت رشت
باسباب است چو تو بکشد او	رضایت عوفی آن داد	خداست این خواهی چون بخود
پس بختی چو منج و قبول	اگر است آتش ما کن قبول	وزره هسان و کرم یک نظر
زنگ شمع از دجلش پاک ساز	باطنش آینه اوراک ساز	در روز توحید چو آید بنیر
دو کس از چهره جانش غما	خاتمه شش خیر کن ای ارگزار	از کرم و لطف خود ای مستعان
آنچه بهشت از دستش	روپین خلعت عیان و شش	کرمش فضل او کرم در گذار
فضل نغمه ای که گو	در برش نه بود قدر گاه	بار خدا یا بوطاس عیسیم
دارد گناز چو تونی و لنواز	چاره این بنده بیچاره ساز	منغری از لطف نه بر سر
خلعتش از شش کن در بر		

خاتمه الطبع بخت عظیم شکر که در علم آدم الاسما کلها نکته از علم اولین دوست در دما خود بر ختم المسلمین اوصی الله
علی بن خلیفه و محمد و آرزو حجت تیسمین الی یوم الدین اما بعد پوشیده مبارک درین بین زمان فرخی تو امان دنیا بگوهر کبریا که
هر یک یای مست غار و طبیعت است پدید آمدن شش درین روزگار نفوذ و ما برش بفرق تقدیر رسد و بحسب اتفاق اگر کتاب
جام علوم منیع موم سر آمد اهل کمال پندرت پیر کمال حبش کانیور سلیمان الوهاب بهم رسد طالبان این فن و شتاقان
نوع سخن را کلام دل حاصل گردید صنف علام این هر دو منتور و منظوم کلام فرید روزگار و حید آثار ابو محمد نعیم دیدار اعیان
جابر لاثانی است جناب معالی القاب شش نو که شش و دام اقبال طبع آن حکم فرمودند بر طبق آن منضم با کمال
لا اله الا الله و یا ال

9117 **RESERVED** 07/31
DUE DATE

DUE DATE

707A

Date	No.	Date	No.
------	-----	------	-----